

اسلام خالص

و

تمدن کنونی

از : جمال گنجه ای

شناسنامه کتاب

نام کتاب: اسلام خالص و تمدن کنونی

نام مولف: جمال گنجه ای

تاریخ انتشار در فضای مجازی: زمستان ۹۸

<http://jamal-ganjei.com>
jamalganjei@gmail.com

الحمد لله رب العالمين

فهرست

صفحه	موضوع
۶	مقدمه ۱: فرق تاریخ اسلام و تاریخ مسلمانی
۸	مقدمه ۲: نیاز به آسمان در هنگام بیچارگی
۱۸	ذکر برخی از مشخصه های رفتاریِ انبیاء سلف
۲۴	جمع بندی
۴۰	پیامبرِ دوره بلوغ بشریت
۵۳	ذکرِ ناگزیرِ فراز هایی از تاریخ اسلام
۶۰	اینک این سردمدارانِ جریانِ مسلمانی
۸۱	تحلیلِ علت افولِ جوامعِ مسلمانی
۸۵	پیدایش خلفاء
۹۰	چگونه قرآن کنار زده شد؟
۱۰۶	تمدن کنونی

۱۰۷	رنسانس
۱۱۲	آیات «علمی» قرآن
۱۲۳	یک سؤال رایج
۱۲۵	رنسانسی ها چه اقتباساتی کردند؟
۱۳۲	جهت گیری عمومی رنسانسی ها
۱۴۵	جمع بندی
۱۴۷	سخن آخر: چه باید کنیم؟
۱۵۲	از این قلم

مقدمه ۱

۱

بنا به تعریف این قلم، «اسلام» آن چیزی است که در قرآن و در احادیث قطعی الصدور معصومین (ع) هست، و آنچه که در روی زمین و در تاریخ و جغرافیای مسلمانان، در این حدود ۱۴۰۰ سال شمسی به ظهور و وقوع پیوسته، مربوط به مسلمانان است.

چه مقدار از آنچه که در بین دو جلد قرآن، و مجموعه های احادیث منقح هست،

تحقق یافته؟

سرگذشت این تحقق یافتن ها میتواند «تاریخ اسلام» نامگذاری شود.

ولی، آنچه که در همین مدت توسط مسلمانان بوجود آمده، مانند فلسفه و کلام و معماری و علوم و تمدن و هنر و چه و چه، که بوجود آورنده آنها مسلمانان بوده اند، نمیتوان آنها را «اسلامی» نامید، بلکه اگر «مسلمانی» نامیده شود به حقیقت نزدیک تر است.

«اسلام» و «مسلمانی» چنان با یکدیگر در هم تنیده اند که تفکیک و تمایز آنها دشوار است، گرچه ناممکن هم نیست.

آنچه که در کتابها، تمدن اسلامی و فلسفه اسلامی و علوم اسلامی و فرهنگ اسلامی و هنر اسلامی و حکومت اسلامی و غیره و غیره اسلامی نامیده شده، به نظر این قلم، بهتر بود از ابتدا، تمدن مسلمانان و فلسفه مسلمانان و علوم مسلمانان و فرهنگ مسلمانان و هنر مسلمانان و حکومت مسلمانان و غیره و مسلمانان نامگذاری میشد.

۲

آنچه در این بحث پی میگیریم تطور، و چگونگی تطور چیزی است که آن را اسلام می نامیم، که در بدو تولدش به انسان برخورد و با زندگی انسانی عجین شد، و ضمن اینکه از خلوص و زلالی خویش فاصله گرفت رنگ و بو و کیفیت انسانهای مجاورش را یافت، اما به نام آنها نامیده نشد، و برعکس، چنانکه سکه قلب نمیگوید من تقلبی ام، به نام سکه اصل نامیده شد.

۳

برای اینکه بتوانیم در باره تاریخ اسلام صحبت کنیم ابتدا باید اسلام را بشناسیم. خداوند در قرآن فرموده: «ان الدین عندالله الاسلام» [آل عمران آیه ۱۲] یعنی همه دین های الهی اسلام اند. همچنین خداوند در قرآن شمه ای درباره پیامبران آن ادیان فرموده، و لذا اگر به آن فرموده ها رجوع شود، و با این پیشفرض که رفتار آن پیامبران مطابق اسلام مورد تبلیغ شان بوده، و عناصر اصلی رفتار های آن پیامبران تحلیل شود، میتوان با جمع بندی آن رفتارها، به تعریفی از اسلام دست یافت. در این بحث همین کار را میکنیم، یعنی با مطالعه آیاتی که در باره پیامبران (ع) نازل شده، سعی میکنیم نکات اصلی رفتارهای پیامبرانه آنها را کشف و سپس جمع بندی کنیم.

مقدمه ۲

گفتاری در باب منشاء رفتارهای انسانی انسان و وجوب کمک وحی

صرفنظر از تعاریفی که برای انسان ارائه شده، از قبیل حیوان ناطق و حیوان ضاحک و حیوان ابزار ساز، و غیره، در باب رفتارهای انسانی، اعم از اینکه دانشمندان مختلف در این باب چه تعاریفی وضع کرده اند، چیزی که بطور واضح و پررنگ عیان است، این است که:

انسان بر مبنای «تجربه» رفتار میکند و اگر در باره موضوعی تجربه نداشته باشد نمیداند راجع به آن چه رفتاری باید کند.

پس از داستان «هبوط»، در زمین، انسان هائی را داریم که تجربه زندگی نداشته اند، و لذا برای کوچکترین چیزهای جدید درمانده میشده اند، و سیستم آفرینش، از طریق ماورائی، به کمک انسان می آمده، و از طریق آموزش، اعم از مستقیم یا غیر مستقیم، برای او ایجاد «شبه تجربه» مینموده است.

۱ - نیازهای ابتدائی زندگی

قابل تصور است که بشر اولیه چیزی جز یک «استعداد» نبوده باشد، لذا طبیعی است که حتی چیزهای (به نظر ما) خیلی ابتدائی را نیز نداند، و برای رفع اولیه ترین مشکلاتش نیز نیاز به «آسمان» داشته باشد.

مثال ۱

در قرآن در داستان «پسران آدم»، در سوره مائده، میخوانیم که یکی از آنها برادرش را کشت و نمی دانست با جسد او چه کند و خداوند برای رفع این مشکل (و حل یک مسئله بشری) کلاغی را مامور کرد که راهکار رفع آن مشکل را به او بیاموزد:

«...بَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحِثُ فِي الْأَرْضِ لِيَرْيِيَ كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءَ أَخِيهِ...» (خداوند کلاغی را بر انگیخت که زمین را می کاوید تا به او بنمایاند چگونه بدن برادرش را

بیپوشاند) (آیه ۳۱ سوره مائده)

کلمه «لیریه» نشان میدهد این موضوع از روی قصد و اراده بوده و نه اینکه یک موضوع تصادفی بوده باشد، آیه فوق، فاعلی دارد که خداوند است، و فعلی دارد که «بعث غرابا» (کلاغی را برانگیخت) است، و منظوری دارد که «لیریه کیف یواری سواءً اخیه» (تا به او نشان دهد چگونه بدن برادرش را پنهان کند) است]

مثال ۲

شبیه به همین است موضوع «انزلنا علیکم المن و السلوی» (آیه ۵۷ بقره و ۱۶۰ اعراف) که میتوان گفت در این مورد به نظر می آید «انزلنا» در آیه های فوق شبیه «انزلنا» های مربوط به فرو فرستادن باران باشد، یعنی آن «من و سلوا» ها نیز مانند باران که از آسمان می آید آنها هم از آسمان فرود آمده باشد.

(«من و سلوا» غذا و نوشیدنی مورد نیاز بنی اسرائیل بود در آن هنگام که به رهبری موسی (ع) از مصر به فلسطین کوچ میکردند و مسیرشان بیابان های بین مصر و فلسطین و تقریباً خالی از سکنه بود، و این جمعیت، هم از نظر تعداد و هم از نظر کیفیت و هم از نظر مدت کوچ، فوق العاده و غیر عادی بود. بطوریکه تخمیناً بطور مجموع، با درنظر آوری بچه ها و پیران بیش از صدهزار، و مدت این کوچ نیز چندین ماه بود)

چون در این واقعه نوعی بیچارگی وجود داشت (تعداد زیادی آدمیزاد – که بین آنها کودکان و پیر مردان و پیرزنان هم بودند – و عدم امکان تغذیه در بیابان مسیر طولانی بین مبدا و مقصد) موضوع از طریق اعجازی حل و فصل شد.

بین این دو مورد (یعنی داستان پسران آدم و داستان من و سلوا) چندین هزار سال فاصله زمانی است، اما رفتار خداوند یکسان و از طریق فوق بشری است، زیرا خداوند در هر دوی این موارد با کسی یا کسانی مواجه است که از حل مسئله ای ناتوانند و

لذا به طریق خارق العاده کمک میکند.

مثال ۳

اما در قرآن کریم داستان هائی هم راجع به مواردی هست که درجه بیچارگی بشر به آن حد نیست و لذا کمک های الهی نیز آنقدر مستقیم و آنقدر غیر عادی نیست.

مثلا راجع به لباس بشر در قرآن چنین آمده :

«یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم و ریشا...» (ای آدمیان! البته که بر شما لباسی فرو فرستادیم که بدن هایتان را بپوشاند و مایه زینت تان هم باشد) (آیه ۲۶ سوره اعراف)

ممکن است تعجب کنیم که در مورد لباس هم کلمه «انزل» بکار رفته، البته از آنجاکه نه در متون دینی و نه در گزارش های مورخان حتی یک مورد هم وجود ندارد که نشان دهد انزال مورد بحث از طریقی شبیه باران یا منّ و سلوا صورت گرفته باشد می باید برای «انزل» به جستجوی معنی دیگری بر بیاییم.

به عبارت دیگر «انزل» مورد بحث به این معنی نیست که خداوند لباس را در بسته بندیی به طریقی از آسمان فرو فرستاده باشد، بلکه میتواند به این معنی باشد که مانند داستان کلاغ و جسد، به طریقی، به بشر اولیه «طرز تهیه لباس» را چه مستقیم (از طریق وحی به انبیاء - مثلا حضرت آدم) و چه غیر مستقیم (به روش داستان کلاغ و جسد) آموخته باشد.

یعنی می باید کلمه یا جمله یا عبارتی «محذوف به قرینه» بوده باشد که که مجموعا معنی اخیر را متبادر کند، مثلا چنین عبارتی : «صنعة» که معنی آن بخش از آیه چنین شود: «...فرستادیم طرز ساخت لباسی که...»

البته این طرز سخن گفتن عادی است و ما در فصل «واگذاری به مخاطب» در بخش «کلیدهای تفسیر» (ر.ک. مقدمه جلد اول تفسیر این قلم در سائیتی که نشانی اش در ابتدای همین کتاب داده شده) این موضوع را شرح داده ایم.

البته از مادّه «انزل» این را هم داریم که می فرماید «انزل لکم من الانعام ثمانية ازواج» (از چارپایان هشت نوع برایتان فروفرستاد) (آیه ۶ سوره زمر) و البته کسی این آیه را اینطور تلقی نمیکند که خداوند خود اسب و گاو و گوسفند و شتر و غیره را «از آسمان به زمین» نازل فرموده، بلکه این تلقی را داریم که در این مورد منظور از «انزل» این است که «دستور و برنامه آفرینش آنها را به جهانِ مادی فرو فرستاد»

مثال ۴

به همین روال در باره «انزلنا الحديد» (آیه ۲۵ سوره حدید) (آهن را فرو فرستادیم) نیز میتوان چنین گفت که منظور این است که «مقدار فلزات مورد نیاز بشر را تقدیر کرد» چنانکه در آیه ۱۰ سوره فصلت نیز همین مفهوم را به بیانی واضح فرموده است که تلقی فوق را تایید میکند (آنجا که میفرماید «...قَدَّرَ فيها اقواتها...» یعنی در آن - یعنی در زمین - اسباب دوامِ زندگی را برنامه ریزی کرد)

خلاصه اینکه خداوند برای اینکه نوع بشر به زندگی شایسته انسانی دست پیدا کند دائماً او را مورد توجه آموزشی و تربیتی قرار داده است، و این توجه دائمی را از دو طریق اعمال فرموده که غالباً و اکثراً (مثلاً فلزات مورد نیاز و طرز استفاده از آنها و حیوانات و لباس) از طرق غیر مستقیم، و در برخی موارد نیز از طریق مستقیم (مثلاً مورد کلاغ و جسد و من و سلوا) بوده است.

۲ - علم و تکنولوژی

اینک ذیل این تیتیر چند مورد از کمک های الهی را که بطور غیر مستقیم (از طریق پیامبران) به «انسانی تر کردن زندگی بشر» صورت گرفته، بر می شماریم، و البته به ترتیب از واضح ترین آنها شروع میکنیم، و سپس در ادامه به مواردی که از وضوح

کمتری برخوردار است ، می پردازیم:

مثال ۱

واصنع الفلک باعیننا و وحینا (آیه ۳۷ سوره هود) و آن کشتی را زیر نظر ما و

به وحی ما بساز.

در این مورد توضیحی لازم نیست. حضرت نوح که اولین کشتی را برای رهسپاری در دریا ساخت و - بطور غیر مستقیم - این راه را برای حمل و نقل ارزان آدمیزاد و بار در فاصله های بسیار دور گشود، تحت تاثیر مستقیم آموزش های الهی (وحی) بود. تصورش را بکنید که اگر فقط این یک قلم از زندگی امروز حذف شود بشر چه زندگی بطلی و دور از تمدنی خواهد داشت.

مثال ۲

علمناه صنعه لبوس لکم (آیه ۸۰ سوره انبیاء) برایتان، به او، طرز ساخت لباس

ها را را آموختیم.

این مورد نیز بی نیاز از توضیح است. در آیه ۷۹ راجع به داود نبی (ع) می گوید و تکنولوژی ساخت لباس را به او نسبت میدهد که به تعلیم الهی یاد گرفت و البته به قرینه «لتحصنکم من باسکم» در آیه ۸۰، ذهن آدمی بطرف ملبوس جنگی یعنی زره سازی میرود، اما از همینجا معلوم میشود لباس معمولی که اولویت بیشتری دارد، نیز می باید به همین طریقه، قبلا، آموزش داده شده باشد.

(زیرا به صراحت قرآن، آدم و زنش پس از اینکه در اثر خوردن از آن درخت، عریان شدند، سعی کردند با برگ های موجود در آن باغ لختی خویش را چاره کنند، بنا براین خود تکنولوژی خیاطی می باید قبل از داود از طریق وحی آمده و جا افتاده باشد، و آیه ۸۰ که میگوید تکنولوژی زره سازی به داود آموخته شد می باید به واقعه ای اشاره داشته باشد که در طبقه بندی «لباس»، پس از «لباس عادی» قرار میگیرد.

مثال ۳

الناله الحديد (۱۰ سباء) آهن را برایش نرم کردیم

اینجا موضوع ذوب و نورد آهن مطرح است، و آیه هم واضح است و نیازی هم به توضیحی ندارد، بله، سابقه آماده کردن آهن برای کاربردهای زندگی و رونق بخشی به زندگی انسانی به داود نبی (ع) و آموزشی که او از جانب خداوند از طریق وحی دریافت کرده برمی گردد.

تصورش را بکنید که اگر آهن را از زندگی بشر حذف کنیم چه برایش میماند! برای اینکه بتوانید تصور کنید:

اولاً، هر چیزی را که دور بر خود می بینید که آهن در آنها به کار رفته باشد حذف کنید،

ثانیاً، هر چیزی را که حتی اگر آهن هم نداشته باشد اما در تهیه و تولید یا استخراج آن به کار رفته باشید (مانند پلاستیک و نفت و گاز و امثال آنها که تهیه و استخراج و پالایش آنها بدون آهن دور از ذهن است) حذف کنید،

آنگاه ببینید در دور و برتان چه می ماند؟

اگر این کار را کنید خواهید دید زندگی که آهن در آن نباشد به زندگی حیوانات شبیه تر است تا زندگی انسان.

بله، این زندگی متمدنانه را از نرم و رام شدن آهن داریم و آن را هم از وحی.

مثال ۴

و اسلنا له عین القطر (و برایش چشمه قیر را روان نمودیم) (آیه ۱۲ سباء) بله،

عایقکاری را هم از وحی داریم، و به وسیله سلیمان نبی (ع)

راجع به اهمیت این مطلب هم چیزی نمیگوئیم و نیازی هم نیست، اینهمه سدّ و استخر و بام و ایزوگام و قیر و گونی و چه و چه را که در دور و بر خود می بینید، تصورش را بکنید اگر بشر عایقکاری نمیدانست و همه این چیزها نبود، زندگی به چه صورتی می بود.

مثال ۵

همچنین است در باره ساختمان سازی، که در داستانهای سلیمان نبی (ع) در سوره های سباء و نمل میخوانیم که او «جن» و «شیاطین» را به خدمت میگرفته و برای او عبادتگاه ها و تمثال ها و کاسه های بزرگ حوض مانند میساختند (يعملون له من معاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات ...)

اینکه سلیمان نبی (ع) پیغمبر بود واضح است، و اینکه این قدرت های او ناشی از وحی بود این هم واضح است، اما چه کسی میگوید انبیاء قبلی از تکنولوژی ساختمان سازی بی اطلاع بودند، مگر حضرت ابراهیم که حدود ۹۰۰ سال قبل از سلیمان بود، کعبه را نساخته بود؟

از آنجا که ساختمان سازی اهمیتی بیش از کشتی سازی دارد، و دیدیم که کشتی سازی به کمک وحی صورت گرفت، میتوان براحتی درک کرد که ساختمان سازی نیز بوسیله وحی شروع شده باشد، زیرا بشر اولیه که غارنشین بود (غار آلتامیرا و تصاویر و نقاشی های دیوارهای آن و ...) به همین ترتیب میتوانیم درک کنیم که سایر عناصر کمالی انسانی نیز مستقیم یا غیر مستقیم تحت تاثیر وحی به وجود آمده، مثلاً شعر تحت تاثیر متون وحی، و نقاشی تحت تاثیر وقایع مهم دینی، و موسیقی تحت تاثیر دعاها و دستجمعی، و معماری در اثر نیازهای فنی ساخت معابد و مساجد بزرگ، شروع شده و تدریجاً به استقلال و سپس به این حد از تکامل رسیده است.

اگر عناصر مذهبی را از کارهای میکلائنژ (مثلاً سقف کلیسای سیستین که سالیانه میلیون ها دلار ارز برای ایتالیا می آورد) حذف کنیم چه چیزی از میکلائنژ باقی میماند؟ و یا اگر عناصر صحرای کربلا و دیگر عناصر مذهبی را از کارهای استاد فرشچیان کنار بگذاریم چه چیز قابل ذکری باقی خواهد ماند؟ و نیز اگر اوزان و نسبت های اشعار تعزیه را از موسیقی ایرانی بگیریم چه از آن میماند؟

مثال ۶

عَلِّم بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْانْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) (سوره علق) به وسیله قلم آموزش داد (۴) به انسان آنچه را که نمیدانست آموخت

مگر نقطه افتراق بشر نسبت به حیوانات چیزی غیر از علم است؟
 آیا در این باره می باید حرفی هم زد؟ یا اینکه مطلب واضح است؟
 علم که نقطه افتراق و تمایز انسان نسبت به حیوانات است، به صراحتِ دو آیه فوق
 ریشه در آموزش های الهی دارد که قبلاً چند تا از آنها را دیدیم، بقیه اش هم به
 صراحتِ دو آیه فوق از همان راه و از همان منشاء آمده است.

مثال ۷

آیاتی مانند **لتعلموا عدد السنین والحساب** (آیه ۵ سوره یونس) که زیر بنای نجوم
 و ریاضیات (و بطور کلی زندگی) است، و آیات بسیار زیاد دیگر که همگی به انواع
 رشته های علمی بشر اشاره دارد، همگی زیرمجموعه دو فقره فوق است.
 خلاصه اینکه کلیه علوم بشری، (و نتیجه آنها که تکنولوژی های مورد استفاده بشر
 باشد)، همگی به صراحت آیات فوق ریشه در آبخور وحی دارد.
 حقیقت این است که اگر بخواهیم در این خصوص بنویسیم آنقدر آیه صریح و واضح
 موجود است و آنقدر میتوان گفت و نوشت که هم خودمان از نوشتنش و هم شما از
 خواندنش خسته می شوید، اما لزومی ندارد، زیرا برای شما اشاره ای هم کافی است.

۳ - فضائل انسانی

فوقاً در دو قسمت نشان داده ایم وحی در دو محور (۱) - رفع نیازهای ابتدائی برای
 ارتقاء زندگی انسانی، و ۲ - رفع نیازهای علمی و تکنولوژیک برای همان
 منظور، گاهی - در شرایط فورس ماژور - بطور مستقیم، و اغلب در شرایط عادی
 بطور غیر مستقیم، به بشر کمک کرده است.
 اینک در این قسمت سعی داریم نشان دهیم که وحی در تمام طول تاریخ بشر از طریق
 پیامبران کمک کرده که رفتار «انسانی» نوع انسان بیشتر و بیشتر و رفتارهای وحشیانه
 و حیوانی اش کمتر و کمتر شود.

(یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة) رشدشان دهد و به آنها آن کتاب و

حکمت را بیاموزد

جمله فوق در چندین جای قرآن تکرار شده ، که همگی مربوط به دوره انبیاء قبل از پیامبر اسلام (ص) است، و علاوه بر آن در سوره های جمعه و آل عمران هم آمده که مربوط به دوره خود پیامبر اسلام (ص) است، و این نشان میدهد که رشد شخصیتی، و آموزش مفاهیم پایه اعتقادی، و نیز آموزش حکمت، دغدغه اصلی و دائمی وحی بوده است و می باشد.

مثلا جمله فوق در آیه ۱۲۹ سوره بقره بیان درخواست و آرزوی حضرت ابراهیم برای آیندگان، و در آیه ۱۵۱ همان سوره در مقام نکوهش بنی اسرائیل، و در آیه ۱۶۴ سوره آل عمران در مقام توجه دادن مسلمانان به اهمیت وعظمت نعمت وجود مقدس پیامبر اکرم (ص)، و در آیه ۲ سوره جمعه در مقام نکوهش مردم بی توجه به حرکت دادن خویش بسوی تعالی است.

البته آیات دیگری هم هست که با کلمات و ترکیب متفاوت همین مفهوم را میرساند که تعدادشان هم زیاد است و پخش شدگی شان نیز طوری است که هم ناظر به زمان های بسیار دور، و هم به زمان های نزدیک به دوره اسلامی، و همچنین به زمان خود پیامبر اسلام (ص) می باشد.

به عبارت دیگر، از مندرجات قرآن کریم فهمیده میشود که در تمام طول تاریخ انبیاء، ترجیع بندِ «یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة»، چه عینا و چه مترادفا، بطور ثابت، در سبب وحی و در دستور کار انبیاء ، بوده است.

یعنی رشد فضیلت های انسانی (یزکیهم)، و مفاهیم متعالی مندرج در کتب آسمانی (یعلمهم الکتاب)، و مطالب حق-در مقابل کلماتی مانند نادرست و خرافه و باطل و همراه کننده – (والحکمة)، مورد دغدغه دائمی خاطر و وجهه دائمی همت وحی بوده است.

نتیجه این رفتار وحی نیز خیلی روشن است :

نگاهی به تاریخ بشر بما نشان میدهد که در ابتدای بشریت سببیت و خشونت

حیوان گونه بطور آشکار و عریان و جود داشته (که مثلا یکی از فرزندان مستقیم و بلافصل حضرت آدم بر سر یک مطلب جزئی برادرش را میکشد) اما اینک که دوره بلوغ بشریت است کاملا محسوس است که آن حالت گرچه از بین نرفته، اما توافق عمومی بوجود آمده که آن حالت را بد و زشت و نکوهیده و غیر قابل قبول کرده، و در صورت مشاهده و اثبات، مجازات هائی به منظور جلوگیری از تکرار آنها اعمال میشود.

چه عاملی بشر را از آنجا به اینجا رسانده؟
ما به استناد آیاتی که برشمردیم میگوئیم عامل مذکور یک چیز و فقط یک چیز بوده و آنهم وحی است.

اینک با این مقدمات، میتوانیم به آیاتی که مستقیما در باره پیامبران سابق (ع) است، نگاه کنیم و درک کنیم که هریک از آن بزرگواران در «انسان تر شدن نوع انسان» چه نقش مهم، و تاثیر گذار، و پررنگی داشته اند.

برخی از مشخصات رفتاریِ انبیاء سلف

برخی از مشخصات رفتاری حضرت نوح

قدیمی ترین پیامبری که در قرآن می شناسیم حضرت نوح (ع) است، و در قرآن، در آیات ذیل، موضوعاتِ مرتبط به او ذکر شده است:

سوره حاقه (آیه ۱۲) سوره نوح (آیات ۲۸ تا ۲۸) سوره قمر (آیات ۹ تا ۱۴) سوره

ذاریات (آیه ۴۶) سوره مومنون (آیات ۲۳ تا ۳۰) سوره هود (۲۵ تا ۴۹) سوره

شعراء (۱۰۵ تا ۱۲۰) سوره یونس (۷۱ تا ۷۴) سوره صافات (۷۵ تا ۸۲) سوره

اعراف (۵۹ تا ۶۴) سوره عنکبوت (۱۴ و ۱۵)

و نکات مهم مشخصات رفتاریِ او اینهاست:

۱

سوره نوح (آیه های ۲ و ۳ و ۴)

پس از اینکه ماموریت می یابد، خود را و موضوع ماموریتش را به وضوح اعلام و اظهار می نماید.

۲

سوره نوح (آیات ۵ تا ۹)

پس از اینکه ماموریت را انجام میدهد گزارش میدهد که هر آنچه میتواند را برای پیشبرد ماموریتش بکار گرفته،

۳

سوره نوح (آیات ۴ و ۱۰ و ۱۱ تا ۲۰)

در این راه، اینکه قبول موضوع ماموریتش چه فایده ای برای مخاطبان خواهد داشت، را، و نیز اینکه چرا باید گوش به حرفش بدهند، را، به کمال، برایشان تشریح کرده،

۴

سوره قمر (آیه ۱۰)، سوره مومنون (آیه ۲۶)

وقتی که هر کاری را که می باید کند، کرد، و نتیجه ضعیفی دید، از خداوند درخواست کمک نمود.

۵

سوره عنکبوت (آیه ۱۴)، سوره هود (آیه های ۲۷ و ۳۰)، سوره شعراء (آیات ۱۱۱ تا ۱۱۴)

فرایند ماموریتش طولانی (۹۵۰ سال) بوده و عده ای از خانواده خودش و نیز برخی از فرودستان به او پیوستند، و همین افراد اخیر بهانه ای شدند که قوم او آنها را «مشکل» قلمداد و از او خواستند آنها را براند و او قبول ننمود.

۶

قضیه «کشتی» نیز در آیه های ذیل ذکر شده:

سوره مومنون (آیات ۲۷ تا ۳۰) و سوره هود (آیات ۳۷ تا ۴۲ و ۴۴ و ۴۸) و
سوره شعراء (آیه های ۱۱۹ و ۱۲۰) سوره یونس (آیه ۷۳) و سوره اعراف (آیه
۶۴)

برخی از مشخصات رفتاری حضرت شعیب

سوره هود (آیات ۸۴ تا ۹۵) سوره شعراء (۱۷۶ تا ۱۸۹) سوره اعراف
(۸۵ تا ۹۳) سوره عنکبوت (۳۶ و ۳۷)

مشخصه مهم رفتاری حضرت شعیب، علاوه بر نفی همه خدایان بجز خدای واحد، متمرکز بود بر سالم بودن معاملات مردم و نهی از کم فروشی و مقاومت در برابر پیشنهادهای مبنی بر اینکه «کوتاه بیا، این چه حرفی است میزنی؟ یعنی ما اختیار مال خویش را نداریم؟ و نگذار کاری که نمیخواهیم با تو و پیروانت کنیم...» آنحضرت بر مواضع خویش ثبات میورزید و مقاومت میکرد.

برخی از مشخصات رفتاری حضرت ابراهیم (ع)

۱

سوره انعام (آیات ۷۶ تا ۷۹)

اولین وجه مهم شخصیتی آنحضرت این بود که او کوشش و زحمت بسیاری را متحمل شد که حقیقت را بفهمد و درک کند، تا اینکه بالاخره حقیقت را یافت و دلش آرام گرفت.

این مطلب (یعنی زحمت کشی زیاد آنحضرت در راه کشف حقیقت) در آیات ذیل انعکاس یافته:

۲

سوره زخرف (۲۶ تا ۲۸) و سوره شعراء (۶۷ تا ۷۷) سوره انبیاء (۵۱ تا ۷۱) سوره صافات (۸۵ تا ۹۸) سوره مریم (۴۱ تا ۴۸) سوره انعام (۷۴) سوره عنکبوت (۱۷ و ۲۴ و ۲۵) سوره بقره (۲۵۸) سوره ممتحنه (۴) سوره برائت (۱۱۴)

ثانیا از حضرت ابراهیم (ع) یک صفت خیلی شاخص می بینیم، و آنهم شخصیت محکم اوست که وقتی به حقیقت رسید، آن را بدون تمجمج و بدون غیر مستقیم گفتن، با صراحت و صدای بلند اعلام عمومی کرد و مکررا تکرار و بازگوئی نمود. وقتی اهمیت مطلب را درک میکنیم که بدانیم او این رفتار را در چه زمانی در پیش گرفت.

کسانی که امروز بیش از پنجاه سال سن داشته باشند یادشان می آید که در زمانی نه چندان دور، اوضاع به گونه ای بود که «حرفِ بزرگتر» مخصوصا اگر «بزرگ خاندان» باشد چه اهمیتی داشت و چقدر غیرقابل رد و چقدر غیرقابل اعتراض و چقدر غیر قابل ارائه معادل یا مضاد بود.

حالا بجای ۵۰ سال قبل، با ذهن خویش سفری به ۵۰۰۰ سال قبل داشته باشید و ببینید همین امر چقدر شدیدتر بوده است!

۳

سوره نجم (آیه ۳) سوره انعام (۸۰ تا ۸۳) سوره عنکبوت (۲۴ و ۲۵) سوره بقره (۱۲۴)

سومین وجه بارز شخصیتی آنحضرت این بود که پس از اینکه حرف خود را با وضوح و تاکید و تکرار زد، پای نتایج و تبعات و زحمات و لطامات آنهم بخوبی ایستاد و ثبات قدم نشان داد و اصطلاحاً جا نزد، و حتی تا پای اعدام هم رفت.

۴

سوره بقره (۲۶۰)

وجه مهم دیگر شخصیتی آنحضرت این بود که عناصر اعتقادی خویش را چک میکرد تا قلبش دائماً در حال استحکام یابی جدیدی قرار گیرد.

برخی از مشخصات رفتاری حضرت یوسف

در باره حضرت یوسف، آن بخش از رفتار عقیفانه اش در ماجرای عشق زن صدراعظم مصر به او، و پس زدن آن از سوی وی، چنان سابه سنگینی بر یک مشخصه رفتاری مهم، بلکه فوق مهم او، انداخته، که آن فوق مهم اصلاً در آثار تفسیری دیده نمیشود!

آن فوق مهم، تنظیم رفتار معیشتی مردم در سالهای پُر آبی و ذخیره قوت اصلی برای سالهای کم آبی، یا بی آبی، بود که نه تنها مردم مصر را نجات داد، بلکه همسایگان مصر را نیز متنعم کرد.

سوره یوسف (آیات ۴۳ تا ۵۵)

نشانی آن قسمت از سوره را که به این فوق مهم ارتباط دارد فوقاً نقل کرده ایم و مطالعه بقیه را که بسیار طولانی است به خودتان در خود سوره یوسف وامیگذاریم.

برخی از مشخصات رفتاری حضرت موسی

۱

سوره قصص (آیات ۳ تا ۲۱) سوره شعراء (۱۰ تا ۲۲)

در شخصیتِ قبل از پیغمبری آنحضرت، یک وجهِ پررنگ، از نفرتِ زیاد از دستِ ظلم بلند کردنِ قوی علیه ضعیف دیده میشود.

۲

کمک به ضعفاء و پایبندی به تعهدات

سوره قصص (آیات ۲۲ تا ۲۸)

۳

بزرگترین پروژه آزادیبخشی تاریخ بشر

حقیقتش اگر بخواهم آیاتش را ذکر کنم آنقدر طولانی خواهد بود که کسی رغبت خواندن که بجای خود حتی رغبت دیدنش را نخواهد داشت، و از طرف دیگر، تقریباً همه مطالب عمده اش را میدانند لذا از ذکر آیات میگذریم. مگر اینکه سوالی باشد که با رغبت و خوشحالی مواجه خواهیم شد و اگر بلد باشیم البته جواب عرض خواهیم کرد.

۴

تواضع زیاد

سوره کهف (آیات ۶۰ تا ۸۲)

موسیٰ علیرغم اینهمه، بسیار متواضع بود. نمونه اش آیات سوره کهف است که طی آن مامور شده بود از یکنفر از بندگان که خداوند به او علمی مستقیم داده و او را مامور نموده بود مطابق آن علم کارهایی بکند، موسیٰ چند مدت معاشرش شود و از او چیزهایی بیاموزد، و او چنین کرده بود.

برخی از مشخصات رفتاری حضرت هارون

سوره یونس (آیه ۷۵) سوره انبیاء (۴۸ تا ۵۰) سوره صافات (۱۱۴ و ۱۲۰) سوره

قصص (۳۴ و ۳۵) سوره مریم (آیه ۵۳) سوره طه (۲۹ تا ۳۵ و ۹۰ و ۹۲ تا ۹۴)

سوره اعراف (۱۴۲ و ۱۵۰)

هارون هم مانند موسی (ع) پیامبر بود، اولاً به درخواست موسی و قبول خداوند پیامبر شده بود، ثانیاً نقشش دستیاری (به تعبیر قرآن: وزیر) موسی بود. صفت ارزشمندی که در او قابل برجسته کردن است، اطاعت مطلق، هیچ اظهار وجودی نکردن (که من هم پیامبر خدا هستم) و در قضیه سامری از هر دوطرف خورد و هیچ نگفت. مطلقاً متواضع بود و بیشترین قدردانی را درباره پیامبر ارشد الهی داشت.

برجسته ترین شاخصه او، علاوه بر آنچه فوقاً ذکر شد، کمک به بستر سازی برای امکان ماموریت موسی (ع)، و مدیریت بحران (چنانکه در قضیه سامری دیده شد) بود.

برخی از مشخصات رفتاری حضرت داود

سوره سباء (آیه های ۱۱ و ۱۲) سوره اسراء (۵۵) سوره ص (۱۷ تا ۲۷)

مهمترین پیامبر بنی اسرائیل پس از حضرت موسی (ع) داود نبی است که هم پیامبر و هم شاه بوده است. او، نوعی کتاب هم داشته، و درجاتِ اولیه تکنولوژی ذوب آهن نیز به او آموخته شده بوده است، اما اصل مهم زندگی پیامبرانه او در موضوع «قضاوت صحیح» و «قضاوت به حق» (ونیز چنانکه در قسمت حضرت سلیمان هم خواهید دید)، و علم به زبان پرندگان تیتتر میخورد که فوقاً آیاتش را دیده اید.

برخی از مشخصات رفتاری حضرت سلیمان

سوره سباء (آیات ۱۲ تا ۱۴) سوره ص (۳۰ تا ۳۹) سوره نمل (۱۵ تا ۴۴)

در مشخصات رفتاری سلیمان نبی (ع) که ضمناً شاه پر قدرتی هم بود، و با استفاده از قدرت های ماورائی بسیار قوی، پادشاهی هم میکرد، عنصر قضاوت به حق، نیز هست، اما، عنصر شاهی متکی به عناصر قدرتی فوق العاده، در باره او بسیار پر رنگ است. مثلاً استفاده از هُدهُد به عنوان نامه رسان و خبرگیری، و بطور کلی تر، دانش زبان پرندگان و مورچگان، استفاده از قیر برای ایزوله کاری در ساختمان های عظیمی که میساخت، جابجائی خود و ستادش با سرعت بسیار زیاد به کمک عوامل

ماورائی، و بیگاری گرفتن از غولان و جنّ و عناصر شریر و مزاحم در ساخت ساختمان های عظیم.

برخی از مشخصات رفتاری حضرت عیسی

سوره زخرف (آیات ۵۷ و ۵۹ و ۶۱ و ۶۳ و ۶۴) سوره مومنون (۵۰) سوره

مریم (۱۶ تا ۳۹) سوره صف (۶) سوره آل عمران (۴۲ تا ۶۳)

حضرت عیسی (ع) چنان زندگیش «معجزه ای» است که چندان «مشخصات رفتاری» در قرآن در باره اش نمی بینیم! نحوه تولدش، معجزه های دوران طفولیتش و عروجش و وغیره اش همه معجزه ای بود.

جمع بندی

در این بخش میخواهیم نشان دهیم که مشخصه های رفتاری انبیاء (ع) «بار تمدنی» داشته اند.

به عبارت دیگر میخواهیم بگوئیم که خداوند به میزانی که بشر رشد مینموده، و آمادگی برای رشد بیشتر را نشان میداده، از طریق وحی و آموزشی که به پیامبران میداده، زمینه را برای رشد بیشتر بشر که حرکت «بسوی تمدن» بوده، آماده مینموده است.

۱

ارزیابی اثرگذاری سخن مشترک همه پیامبران

امروز که اکثریت بشر متمدن است، «نفی خدایان» چقدر موفق بوده است؟

اگر «ما» در گروه افراد باسواد و متمدن و بدور از خرافات قرار میگیریم، عملاً داریم در

تاریخ اسلام زندگی میکنیم، و اگر اشخاصی باشیم که چندان فهم و سوادی نداشته و افکار و رفتار متمدنانه نداشته و خرافات نقش زیادی در رفتارمان داشته باشد، داریم در تاریخ مسلمانی زندگی میکنیم!

مثال:

فرض کنید کسی در هندوستان (که معدن شرک است) زندگی میکند، و از او و همسرش بچه ای متولد نمیشود، اگر چنین کسی برای خدای باروری نذر و نیاز کند و گوش به دعا نویس های معبد آن خدا دهد و معجونی از ادرار پسر نابالغ و پودر استخوان گرگ و سرکه هفت ساله و پرلاشخور و چه و چه را بنا به دستور آن دعا نویس بخورد و نوشتن اورادی روی شکم زن را قبول کند، و اتفاقاً بچه دار هم بشود و با خویش بگوید به به از این خدای باروری!

چنین شخصی فرقی دارد با کسی که از ابتدا به مطب متخصص های باروری برود و مراحل را طی کند، و ولو اینکه بچه دار هم نشود، هرگز به فکر راه قبلی نیفتد، این دو نفر با هم فرق دارند.

اگر هر دو بطور شناسنامه ای مسلمان حساب شوند، اولی در تاریخ مسلمانی زندگی میکند و دومی در تاریخ اسلام.

همه پیغمبران، به تصریح و تاکید قرآن، اولین سخنشان نفی خدایان و قبول خدای واحد بود.

امروز که بیشتر جهانیان متمدن هستند و قابل پیش بینی است بزودی همه متمدن شوند، وضع این دعوت اصلی همه پیغمبران (یعنی ۱ - نفی خدایان، ۲ - دعوت به خدای واحد) چه ارزیابی دارد؟

متمدنان، که اکثریت قاطع جمعیت کنونی روی زمین را تشکیل میدهند، اگر در تولید اولاد مشکلی داشته باشند، چه رفتاری را در پیش میگیرند؟

متمدنان، اعم از اینکه مسلمان یا مسیحی یا مشرک یا بیخدا باشند، رفتار مراجعه به متخصص باروری را ترجیح میدهند.

بنابراین، نصف حرف اصلی پیغمبران (یعنی نفی خدایان)، از لحاظ متمدنان (که اکثریت قاطع انسانها را تشکیل میدهند)، عملاً، مورد تصدیق قرار گرفته و پذیرفته شده است.

هر کسی میتواند این حدس معقولانه را بزند که در آینده ای نه چندان دور، اقلیت نامتمدن انسان ها نیز متمدن خواهند شد، و نفی خدایان، عملاً، بطور کامل، اتفاق خواهد افتاد.

توفیق پیغمبران در مورد قسمت دوم دعوتشان (یعنی دعوت به خدای واحد) چقدر بوده است؟

اکثر کسانی که به نوعی میتوان آنها را دیندار حساب کرد، از لحاظ نظری، قسمت دوم دعوت انبیاء را پذیرفته اند، اما، اگر متمدن هم باشند، از این لحاظ، در تاریخ اسلام اند، اما اگر متمدن نباشند، از این لحاظ در تاریخ مسلمانی تشریف دارند!

اما، اینجا یک پدیده جدیدی هم پیدا شده که خیلی قابل مطالعه است! از قرن هجده به قبل، پدیده «بی خدائی» در جهان انسانیت، یا اصلاً نبود، یا بسیار کم‌رنگ و نامشهود بود. اما، امروز که قرن بیست و یکم باشد، این پدیده پُررنگ و غلیظ دیده میشود، و «بی خدا»ها نوعاً در جوامع متمدن دیده میشوند، و در میان بیسوادان و فقیرها، و نامتمدن‌ها، «بی خدا» یا دیده نمیشود یا بسیار قلیل دیده میشود. «بی خدا» چه میگوید؟

بی خدا ها میگویند ما «خدایان» را قبول نداریم (تا اینجا نصف حرف همه پیغمبران را قبول کرده اند) اما اضافه میکنند آن خدائی را که شما به او دعوت میکنید، او را هم قبول نداریم!

بنابراین، این تاریخ شش-هفت هزار ساله پیغمبران، آن پیام آوران الهی، این توفیق را داشته که نصف حرف اصلی شان کلاً پذیرفته شده، و نصف دیگر حرفشان توسط دینداران، که اکثریت قاطع انسانها هستند، پذیرفته شده اما در اثر بسط و فراگیر شدن تمدن، قسمتی از این پذیرش به نفع جریان بی خدائی ریزش خواهد کرد!

اگر در متن قرآن دقت کنیم خواهیم دید که قسمت اول سخن اصلی همه پیغمبران (یعنی نفی خدایان پُر تاکید بود) و امروز که می بینیم همان قسمت بطور فراگیر پذیرفته شده، میتوانیم حدس معقولانه ای بزنیم که قسمت دوم دارای تاکید کمتر نیز پذیرفته شود.

یعنی امروز که در قرن بیست و یکم هستیم، سخن اصلی اصلی پیغمبران، (یعنی نفی چند خدائی) از لحاظ نفوذ و پذیرش عمومی، موقعیت مقبولی دارد.

انوح(ع)

استفاده از کشتی چقدر در زندگی بشر متمدن جا افتاده؟

مردم در مدتی بسیار طولانی نافرمانی کردند، و آنهمه مساعی که آنحضرت بذل نمود، به جذب تعداد قلیلی انجامید و در این حالت برای نوح روشن شد که ادامه سعیش بی فایده خواهد بود و دست بسوی آسمان دراز کرد و یاری طلبید. خداوند میتوانست به هزاران راه ساده تر، آن قوم اصلاح ناپذیر را به سرانجامشان برساند، اما چرا چنین راه سختی را (نجات نوح و مومنان با کشتی را) انتخاب فرمود؟ به نظر این قلم، خداوند متعال که استراتژی کلی اش رشد دادن انسان و انسانیت بود، این موضوع را از طریق پیش برد که آن خط اصلی استراتژیک هم در آن برهه پیشرفتی بکند.

لذا ساخت کشتی را آموزش داد (.. و اصنع الفلک باعینا و وحینا ..) تا هم بین کسانی که قرار بود بقیه تاریخ بشر را یک قدم به جلو ببرند، و کسانی که چنین لیاقتی را از دست داده بودند، فاصله گذاری کند، و هم برای تاریخ آینده بشر یک وسیله مهم رشد و توسعه را (یعنی امکان جابجائی حجم بزرگی از انسان و اشیاء بر روی آب را) را برای ذهن نوع انسان تقریب کرده باشد (که البته اهمیت تمدنی اش واضح است) چه بسا عمر زیاد آنحضرت نیز برای تقریب به ذهن نوع انسان بوده باشد که عمر زیاد ممکن است.

چه بسا دفاع از اهل حق که پیروان آنحضرت بوده و در چشم مخالفانش خوار و حقیر می آمده اند، نیز، که بارها در قرآن ذکر شده، یکی دیگر از اصول تمدنی نوع انسان قلمداد شود که در داستان آنحضرت (ضمن آیاتی که فوقا برشمرده ایم) ذکر شده است.

[شعیب (ع)]

سلامت معاملات چقدر در زندگی بشر متمدن نهاده شده؟

سلامت معاملات مردم، پس از نفی «خدایان»، شاخصه رفتاریِ مهم حضرت شعیب بوده که اهمیت تمدنی اش واضح است.

او از پیامبرانِ ماقبل تاریخ، تقریباً معاصر حضرت ابراهیم و لوط، بود که مانند همه انبیاء (ع) به نفی «خدایان» و اقبال به خداوند دعوت میکرد و نیز اصرارش بر درستی معاملات تجاری (احتراز از کم فروشی و نامرغوب فروشی و امثال آن) بود که آیاتش را قبل از ذکر کرده ایم.

همگان لااقل با «نامرغوب فروشی» آشنا هستند، مثلاً یک صندوق سیب میخرند که سیب های رؤی براق و خوش فرم و مطلوب و مرغوب است، اما پس از پرداخت پول (که فروشنده وزن جعبه را هم کسر نمیکند)، پس از خالی کردن جعبه، تعدادی سیب گندیده و تعداد بیشتر سیب ریز یا کال هم دیده میشود. نامرغوب فروشی نیز نوعی از کم فروشی است، و چون این امر واضحی است شرحی نمیدهیم.

اما کم فروشی، هرچه که در زمان به عقب تر برویم مصادیقش هم متنوع و هم زیاد بود.

من که اینک (۱۳۹۸) ۷۴ ساله هستم در طفولیت خویش انواعی از کم فروشی را بخاطر می آورم (از دو حجم آب در مقابل یک حجم شیر، گرفته تا توزین با چیزهایی مانند پاره آجر و پاره سنگ بجای سنگ های توزین استاندارد، و برنجی که در آن خاک هم بود، و برنج های شیشک زده، و نشان دادن سه نفر در صندلیِ دونفره اتوبوس بین شهری، و مثالهای زیادِ دیگر، که اگر بخواهیم، میتوانیم ذکر کنیم، اما با روش خلاصه گوئی ما منافات دارد.

همه اینها که ذکر کرده ایم، مربوط به حدود ۶۰ سال پیش است و اگر ۴۰۰۰ سال به عقب بروید، حدس بزنید که در دوران شعیب نبی (ع) از این لحاظ چه خبر بوده!

آیا امروز در کشور های متمدن، از این نوع رفتار ها میشود؟

هرچه کشوری متمدن تر باشد، این نوع رفتار ها در آنها نایاب تر است.

بنا بر این، سلامت معاملات نیز یک امر تمدنی است و پیشگام آن نیز یک پیامبر بوده

[ابراهیم] (ع)

سعی در تشخیص درست از غلط، در زندگی بشر متمدن چه جایگاهی دارد؟ سعی در فهم حقیقت، اولین وجه مهم شخصیتی آنحضرت این بود که او کوشش و زحمت بسیاری را متحمل شد که حقیقت را بفهمد و درک کند، تا اینکه بالاخره حقیقت را یافت و دلش آرام گرفت. آنگاه حقیقت را با اصرار و تکرار به صور گوناگون اعلام کرد، و تا پای اعدام هم پیش رفت، ولی خداوند نجاتش داد و به پیامبری برگزیدش. او چنان زندگی درخشانی داشت که شایستگی «پدرانبیاء» بودن را یافت. چنانکه از نصّ قرآن فهمیده میشود، او مدتی را در تست خدائیت ستارگان و خورشید گذراند و چون غروب و افول آنها را دید، خدائی آنها را انکار کرد. البته بگذریم از اینکه آنها «ناپدید» (یعنی نیست و نابود، ولو موقتا) نشده بودند، بلکه به علت حرکت وضعی گردش زمین، «چنین به نظر او آمده بود» که آنها ناپدید شده اند، زیرا آنحضرت «امی» بود و در ۵۰۰۰ سال پیش هیچ بنی بشری اطلاعی از گردش وضعی و گردش انتقالی زمین نداشت و اساسا کسی زمین را کروی نمیدانست! حالا اگر کسی ان قلت کند که انبیاء (ع) علم اولین و آخرین را دارند و چه و چه، میگوئیم نص صریح قرآن را به یک تریلی از حرف های شما نمیدهیم!

آنحضرت در حد علم و فرهنگ خودش و قومش، افول و غروب ستارگان و خورشید را دید و دین آیاء و اجدادی اش را انکار کرد، اما چرا جلوتر نرفت و هرگونه اعتقاد الوهیتی را انکار نکرد؟ اینجاست فرق آدم فهمیده و آدم های سطحی!

او (ع)، این آسمان و زمین و نظم حیرت انگیز فصول و تولدها و ممات ها و نظم رفتاری حیوانات و انسان ها را میدید و نمیتوانست تصور کند همه اینها بدون هیچ مدبر و موثری باشد، و از روی «آیات خدا» پی به وجود خود خدا برد، و اینطور فهمید که اینهمه دین های باطل مانند سکه تقلبی است که خبر قطعی از وجود سکه اصل میدهد، و در اینجا بود که این قابلیت را یافت که مورد و مهبط «کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض و لیکون من الموقنین» گردد.

اینک حدود ۵۰۰۰ سال از آن روزها گذشته، آیا امروز کسانی را می‌شناسیم که «ابراهیم-مانند» باشند؟

جواب این است که بله! و آنقدر هم زیاد هستند که نمیتوان آنها را شمرد، مثلاً در حوزه علم، اینهمه برندگان جوایز نوبل، و اینهمه افرادی مانند روزه‌گاردی و الکساندر سولژنیتسین که اظهار ایمان به اسلام قرآنی کردند، و خانم آنا ماریا شیمل که گفت روی سنگ قبرش بنویسند «الناس نیام، اذا ماتوا انتبهوا» و خانم پیر یهودی بنام لسللی هزلتون که من دو سخنرانی کوتاه از او در سایت TED دیده‌ام، و حیرت‌کرده‌ام که او چگونه معنای آیات زیادی را از بسیاری از علماء ما درست‌تر می‌فهمد، و نیل رابینسون کشیش محقق روی کتب مقدس که متوجه عناصر اعجازی قرآن شد و اعلام کرد که مسلمان شده، و چارلز داروین و جوردانو برونو (که جان خویش را در این راه گذاشت) و گالیلو (که جا زد و «توبه» کرد که به نظرم هیچ عیبی ندارد زیرا اظهارات تحت شرایط اکراه بی‌ارزش است) و تیکوپراهه و کپرنیک و اسحاق نیوتن و انیشتین و پلانک و هاینبرگ و خانم ماری کوری که چه زحمت طاقت فرسا و طولانی کشید برای کشف یکی دیگر از عناصر جدول مندلیف و هزاران نفر از مشهورین دیگر که البته این مختصر محل معرفی این ستارگان جستجوی حقیقت نیست، و برای این کار مراجعه به گوگل (پس از رفع این گرفتاری‌ها (که امروز ۹۸/۸/۲۸ است و گوگل قابل دسترسی نیست) توصیه میشود.

۵

[یوسف(ع)]

حساس بودن در باره معیشت مردم، چه جایگاهی نزد متمدنان دارد؟

اداره امور معیشتی مردم و جلوگیری از قحطی در اینجا نیز وحی به یوسف (ع) آموخت که چگونه میتوان گندم را از فساد حفظ کرد و او توانست با این روش در آن هفت سال بی باران، جان مردم مصر و اراضی مجاور را از مرگ به علت بی غذائی حفظ کند.

امروز یکی از اولیه ترین دغدغه های هر دولت متمدنی «تامین امنیت غذایی» ملت خویش است، و این رفتار آنحضرت (ع) که بر اساس آموزه های وحی بود بطور واضح یک امر تمدنی ارزیابی میشود.

این موضوع در داستان حضرت یوسف (ع) نمود بسیار واضحی دارد (موضوع هفت سال خشکسالی که حتما عده زیادی را از بی غذایی میکشت و بقیه را نزار و بسیار آسیب زده میکرد)

سوال :

آیا این موضوع (یعنی اتخاذ راه هائی که شرایط زندگی مردم را بهبود بخشد و آنها را از زیر خط فقر به بالای آن انتقال دهد و از آن بهتر آنها را به رفاه هم برساند) در کشورهای متمدن دیده میشود یا در کشورهای کمتر متمدن؟

ما در قرآن (سوره یوسف) دیدیم که این کار «اسلامی» است (ان الدین عندالله الاسلام) آیا امروز متمدنین عالم دارند راه حضرت یوسف را میروند یا خیر؟

اگر بخواهیم شرحی از رفاه مردم در بعضی کشورها بدهیم و نیز شرحی از فقر سیاه در برخی از کشورهای مسلمانی هم بدهیم، یک پرگوئی ناضرور است زیرا همه عمق فاجعه را می شناسند.

این نیز یکی از داعیه های پیامبران (ع) بوده که در رفتار آنها نمود پیدا کرده [منتهای در رفتار حضرت یوسف پررنگ تر و در سایر انبیاء هم بوده ولی نه به آن پررنگی] و امروز ملل متمدن دارند راه آنها را میروند.

لذا، توجه زیاد نسبت به امر معیشت مردم و ارتقاء دادن آن، یک امر تمدنی است، و چنانکه در قرآن می بینیم، پیشگامش وحی است.

۶

[پیامبر قوم سباء که نامش در قرآن ذکر نشده] (ع)

حساسیت در باره «نگهداری» سرمایه اصلی، یک امر تمدنی است

موضوع تخریب سد شهر سباء که در سوره ای به همین نام در قرآن آمده، توسط مفسران سلف بد تفسیر شده،

نکوهش مردم سباء در این سوره، نه از باب کفر و فسق است، بلکه از باب کفران نعمت و عدم «نگهداری» سرمایه ای است که سبب قوام اقتصادی تمدنشان بود.

به عبارت دیگر، فروپاشی تمدن آنها نه از باب غضب الهی بلکه از باب عمل قوانین طبیعی است، و در این پروسه کسی کشته نشد، بلکه تقریباً همگی مجبور به ترک دار و دیار شدند.

«نگهداری» سرمایه و از جمله، یکی از مصادیق بسیار مهم آن که «محیط زیست» باشد، یک اصل مهم تمدنی است.
حالا خودتان ارزیابی کنید که متمدنان چه اهمیتی برای موضوعات محیط زیستی قائلند و مسلمانان چقدر!

۷

اموسی (ع)

نکات متنوع تمدنی در پیامبری حضرت موسی

شخصیت قبل از پیغمبری آنحضرت، حاوی چند وجه پررنگ است:
از نفرت زیاد بابت بلند کردن دست ظلم قوی علیه ضعیف، تا کمک به ضعفاء، و تا پایداری به تعهدات، از اجزاء مشخصات رفتاری ایشان قبل از پیامبری او است.
آیا این صفات پسندیده را، امروز در جهان متمدن، پر رنگ و غلیظ می بینیم، یا در روزهایی که تمدن بشری به این پایه نرسیده بود؟
چون جواب واضح است، نیاز به شرحی نیست.
بزرگترین پروژه آزادیبخشی تاریخ بشر به دست آنحضرت شروع و با موفقیت خاتمه یافت.

و در آن داستان جذاب آنقدر نکات تمدنی زیادی قابل تشخیص است که واقعا پرداختن به آنها طولانی خواهد شد، اما اشاره به سرفصل هایش ضروری است (مثلا صبر و حوصله زیاد با قومش و نیز با فرعونیان، معلوم بودن غذا و نوشابه هرکس در راهپیمایی از مصر تا فلسطین، آنهم با توجه به آن تعداد زیاد، و معلوم بودن آبشخور هر قبیله، و ابداع نوعی سرپناه سیار (ظللنا علیهم الغمام) که آنها را از تابش مستقیم آفتاب حفظ کند و ...) که برخی از آنها هنوز هم با امکانات تکنولوژیک فعلی بشر نیز قابل دسترس نشده است.

اما، یک عنصر مهم و بهتر است بگوئیم فوق العاده مهم، در این راه پیمایی عظیم هست که نمیتوانیم از شرحش بسادگی بگذریم:

ارتقاء فوق العاده موقعیت کسانی که هیچگاه اهمیتی نداشتند

در ابتدای سوره قصص که بلند ترین داستان حضرت موسی نیز در همان سوره است، دو آیه هست که حاوی منظور عجیبی است:

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

و ما میخواهیم که بر آنانکه در زمین ضعیف داشته میشده اند منت گذارده و آنها را پیشوایانی قرار داده و آنها را وارثان (آن زمین) نمائیم (۵) و در آن زمین به آنها مکانی دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان شان آنچه را که از آن می هراسند بنمایانیم (۶)

خوب، تفسیرش معلوم است و راجع به بنی اسرائیل است که فرعونیان آنها «ضعیف میداشتند» تا آنکه طی فرایند «نجات»، که بارها به اشکال گوناگون در قرآن آمده، نجات، و سپس حکومت و بالاخره در زمان سلیمان (ع) پادشاهی عظیمی یافتند.

معمولاً تفاسیر این را میگویند، ولی از آنجا که روش تفسیری مان از یک مکانیزم های بالاتری برخوردار است که یکی از آنها «نگاه از کلان به خرد» است، میگوئیم دلیلی نیست که «الذین استضعفوا فی الارض» منحصر به بنی اسرائیل باشد!

آیا در همین ۱۰۰ سال پیش، در کل جهان، زن ها از حق رای محروم نبودند، و مالک واقعی دارائی هایشان شوهرانشان نبود؟

آیا در همین دو قرن اخیر کسانی بنام برده وجود نداشتند که رفتاری مانند حیوانات با آنها میشد؟ آیا زن آزاری و کودک آزاری یک امر عادی و مباح نبود؟

دقیقاً از اواسط قرن بیستم (و پس از جنگ جهانی دوم در آمریکا که آن روزها متمدن ترین کشور دنیا بود) این وضع شروع به تغییر کرد، و کم کم، و به تدریج، بهبود یافت،

و به سایر کشورهای متمدن هم سرایت کرد تا به چیزی رسید که امروز شاهدش هستیم،

امروز حقوق بشر، و حقوق زن و حقوق کودک، و حقوق حیوانات، و ... داریم. میتوان در این موضوع داد سخن داد، ولی ناظرور است، اولاً به این دلیل که مخاطب خاص است و اشاره ای هم او را کافی است، ثانیاً چون این قلم ذاتاً مختصرگو است.

اما، چیزی که نمیتوان آن را ناگفته گذاشت، این است که این جریان مهم شدن کسانی، که در زمانی نه چندان دور ذره ای اهمیت نداشتند، در کشورهایی که متمدن تر هستند، پر رنگ تر است.

امروز در افغانستان و توگو و سومالی و ساکنین حاشیه رودخانه آمازون و قسمتهای فقیر نشین هندوستان و ... اوضاع آن گروهی که قرآن آنها را مستضعف نامیده، به هزار سال قبل شبیه تر است تا امروز!

در جاهای متمدن، و خیلی متمدن، مستضعفان دیروز، امروز واقعا به «امامت» (یعنی رهبری) رسیده اند،

بدون تردید و تمجیح «کسانی که در روی زمین ضعیف نگهداشته شده اند» کسانی میباشند که ما آنها را «مردم عادی» مینامیم و جادارد وضع امروزی آنها را بررسی کنیم:

امروز چنین است که صاحبان سرمایه های بزرگ مالی سعی زیاد میکنند که توجه مردم عادی را به تولیدات خویش جلب نموده و آنها را در زمره خریداران محصولات خویش درآورند، و در این راه به همه نوع ترفندی، حتی دروغ و تقلب و وعده پوچ و توخالی و چه و چه متوسل میشوند،

و همزمان احزاب سیاسی بزرگ سعی میکنند آنها را در زمره هواداران خویش در

آورند،

و صاحبان افکار و اندیشه سعی میکنند آنها را در زمره پیروان خویش قرار دهند، و صاحبان کمپانی های فیلمسازی سعی میکنند آنها را در ردیف تماشاچی های خویش، و صاحبان ... سعی میکنند آنها را در زمره ... خویش درآورند، این جریان، اکنون، بجائی رسیده که یکی با استفاده از انواع رسانه های بیشمار سعی میکند به شخص عادی دروغ بگوید و رای سیاسی او را بدست آورد، و دیگری تلاش میکند با انواع تبلیغات، خرید او را، و دیگری و دیگری کوشش میکنند به او دروغ بگویند و پیروی او را و علاقه و توجه او را و تحسین او را کسب کنند. این چیزی است که هرکس تجربه ای از آن دارد و ماحصل مجموع این تلاش ها از سوی نخبگان جوامع این است که مذهب و معتقدند به «ارباب»ی شخص عادی. کل این جریان که روز بروز قوی تر میشود، «جدید» است و تاریخی کمتر از دویست سال دارد، و فراموش نکنیم که این جریان، هر جا که تمدن قوی تر و پرنرنگتر باشد، قوی و پررنگ است و هر جا که تمدن ضعیف تر و کم رنگ تر باشد، ضعیف و کم رنگ است!

۸

[هارون] (ع)

اهمیت زیاد مدیریت بحران در جوامع متمدن

هارون (ع) هم مانند موسی (ع) پیامبر بود، اولاً به درخواست موسی و قبول خداوند پیامبر شده بود، ثانیاً نقشش دستیار (به تعبیر قرآن: وزیر) موسی بود. برجسته ترین شاخصه او، علاوه بر آنچه فوقاً ذکر شد، کمک به بستر سازی برای امکان ماموریت موسی (ع)، و مدیریت بحران (چنانکه در قضیه سامری دیده شد) بود.

امروز موضوع **مدیریت بحران** یک امر مبتلابه، و ضمناً پر ارج تمدنی ارزیابی میشود.

به همین اتفاق اخیر در خاور میانه فعلی که آن را به درستی به «بشکه باروت» تشبیه میکنند نگاه گذرایی که بیاندازید، اهمیت چیزی که آن را **مدیریت بحران** می نامند برایتان کاملاً آشکار میشود، یک عمل غیر متمدنانه، از طرفِ هریک از بازیگرانِ متعددِ این مجموعه، کافی است که این بشکه باروت را به انفجار برساند، و اگر چنین اتفاقی بیفتد، کسی نمیداند که چه فاجعه عظیمی، در چه ابعاد وسیعی، و در چه عمق زیادی، زندگیِ میلیونها انسان را، در کل منطقه، و نیز در سایر نقاطِ خارج از منطقه، تحت تاثیر سوء قرار خواهد داد!

بله، اهمیت مدیریت بحران واضح است، اما دانستنِ اینکه پیشگام این امر یک پیام آور الهی بود، جالب است.

۹

[داود](ع)

قضاوت به حق و بکارگرفتنِ آهن در نزد متمدنان چه جایگاهی دارد؟
مهمترین پیامبر بنی اسرائیل پس از حضرت موسی (ع) داود نبی است که هم پیامبر و هم شاه بوده است.

او، نوعی کتاب هم داشته، و از راه وحی، **درجاتِ اولیه تکنولوژی ذوب و نورد آهن** نیز به او آموخته شده بوده است،

اما اصل مهم در زندگی پیامبرانه او، در موضوع «**قضاوت صحیح**» و «**قضاوت به حق**» پررنگ شده است (و نیز چنانکه در قسمت حضرت سلیمان هم خواهید دید)، **علم به زبان پرندگان** نیز به او داده شده بود.

چنانکه همگان میدانند در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم موضوع ذوب و نورد آهن اوج رفیعی را تجربه کرده، اما، این فکر که آهن قابل ذوب است و در تولید اشیائی که مورد نیازِ زندگیِ انسانی در سطحی بالاتر از سه هزار سال قبل قابل استفاده است از کجا آمده؟ اینجا هم همان اتفاقی افتاده که در موضوع کشتی نوح افتاده، یعنی وحی ضمن اینکه راه حل یک موضوع عاجل را نشان میدهد، ضمناً ذهن انسانی را فعال میکند که این پدیده در «زندگی» نیز «کاربردی» است و سبب ارتقاء سطح

زندگی میشود.

همچنین است موضوع علم به زبان پرندگان که داود (ع) دارای آن بود و پس از پسرش سلیمان (ع) نیز.

امروز می بینیم در کشورهای متمدن دارند روی این موضوع کار های دقیقی انجام میدهند و توفیقات قابلی هم بدست آورده اند.

در قرآن، در دو مورد، موضوع قضاوت به حق را برجسته و پررنگ مطرح کرده،

در مورد داود نبی (ع) که ضمناً شاه هم بوده، .. فاحکم بین الناس بالحق ..

در مورد سلیمان نبی (ع) که او هم شاه بوده، .. فهمناها سلیمان ..

از همین دو مورد معلوم میشود که موضوع قضاوت از شئون حکومتی است.

خب، بیاد داریم که «ان الدین عندالله الاسلام» و با نظر به مجموع این سه آیه می فهمیم که قضاوت صحیح مقبول، جزء عناصر و شاخصه های «اسلام» است.

اگر به کشورهایی که آنها را «متمدن» ارزیابی میکنیم (که ضمناً پسوند «اسلامی» هم ندارند) و موضوع فوق را در آنها پیگیری کنیم، چه می بینیم؟ و همچنین اگر همین موضوع را در کشورهای مسلمانی پیگیری کنیم چه؟

یک کشور مسلمانی معتبر مثل مصر را در نظر بگیرید که در محاکمه محمد مُرسی که رئیس جمهور منتخب آن کشور بود و در اثر کودتا برکنار شده بود، چه افتضاحی به وجود آورده بودند، و او را در شرایط سرما بدون پتو و غذای مناسب در مدت طولانی نگه داشته بودند که مریض شده و در همان شرایط زندان سخته کرده و وفات یافته بود و آخرین رمق خویش را در جلسه دفاع از خویش هزینه کرده بود، که دائماً سخنش قطع میشد و نتوانست لااقل دفاع معمولی که دزدان و قاتلان هم میکنند، کند، و چیزی نگذشت که فوت کرد!

آیا وقوع چنین افتضاحی در ژاپن و اروپای غربی و انگلستان و کانادا و امریکا و استرالیا و مجموعه اسکاندیاوی و امثال این کشورهای متمدن، کوچکترین احتمال وقوعی دارد؟

آیا در کشورهای مسلمانی، آنها که اندکی متمدن ترند، مثلاً مالزی، چنین افتضاحی وقوع می یابد؟

اما در عربستان که شعار خادم الحرمين بودنش دنیا را پر کرده، یک مخالف را (جمال قاشقچی را) در خارج از عربستان تکه تکه میکنند و تکه هایش را در وان اسید می

اندازند تا به خیال خویش رد این جنایت را از بین ببرند و . .

به نظرم همین مثالها کفایت میکند، زیرا جراتش را ندارم مثال ها را به نزدیکتر بیاورم، ولی برای اینکه به این نکته برسیم که «یک کشور هرچه متمدن تر باشد میزان تقیدش به عدالت در حوزه قضاء بیشتر است، و برعکس، هرچه میزان تمدنش ضعیف تر باشد، تقیدش به عدالت در حوزه قضاء کمتر»، همین مثالها کافی است.

۱۰

[سلیمان(ع)]

جابجائی سریع، ارتباطات، سازه های عظیم، انتقال ماده، و . . . چه جایگاهی

نزد متمدنان دارد؟

در مشخصات رفتاری سلیمان نبی (ع) که ضمناً پادشاه پر قدرتی هم بود، و با استفاده از قدرت های ماورائی بسیار قوی، پادشاهی هم میکرد، عنصر **قضاوت به حق**، نیز هست،

اما، عنصر پادشاهی متکی به عناصر قدرتی فوق العاده، در باره او بسیار پر رنگ است. مثلاً استفاده از **هدهد به عنوان نامه رسان و نیز خبرگیری**، و بطور کلی تر، **دانش زبان پرندگان و مورچگان و جنّ**، استفاده از **قیر** برای ایزوله کاری در ساختمان های عظیمی که میساخت، و **جابجائی خود و ستادش با سرعت بسیار زیاد**، و **بیگاری گرفتن از غولان و جنّ و عناصر شریر و مزاحم در ساخت ساختمان های عظیم، و انتقال ماده**.

این را هم باید بدانیم که استفاده از **قیر** و ساختن ساختمان های عظیم که امروز کاملاً عادی شده، در روز های پادشاهی حضرت سلیمان امری فوق العاده و رویائی بوده، و حتی اینکه او **ستادش در نصف روز -به نیروی باد- به اندازه یکماه راهسپاری آن روزها راه میسپاردند**، بشر امروز به بیش از آن رسیده، امروز یک **جمبوجت** چندین برابر **کل ستاد آنحضرت مسافر و بار حمل میکند** و به اندازه یکماه راه را که تقریباً ۱۸۰۰ کیلومتر باشد (روزی ۶۰ کیلومتر در ۳۰ روز) را در کمتر از یکساعت می رود،

ولی باید بدانیم که بین ما و آنحضرت اتفاقات تاریخی بیش از ۳۰۰۰ سال افتاده، و آنحضرت این قدرت را از وحی گرفته بوده، ولی همان وحی «رویا»ی پیمودن راه در آسمان را به بشر داده، و پس از ۳۰۰۰ سال چنان شده که آدم عادی هم بتواند به افق های بالاتری از آنحضرت هم برسد.

معما چو حل گشت آسان شود، اینک که ما (جمعا بشر) توانسته ایم این افق ها را درنورده، نباید فراموش کنیم که اصل این رویاها و خیال ها را، وحی در ذهن بشر کاشته، و بشر هنوز به همه آنچه به سلیمان داده شده، نرسیده، مثلاً «انتقال ماده»، هنوز برای بشر یک رویا است، زیرا چنانکه در همین داستان های سلیمانی قرآن این را هم می بینیم که یکی از اعضاء ستاد آنحضرت، تخت ملکه سباء را «در چشم برهم زدنی» (یعنی یک ثانیه) از مرکز پادشاهی او به مرکز پادشاهی سلیمان آورده است. یا مثلاً تکلم با جنّ و یا بخدمت گرفتن و بیگاری کشیدن از جنّ ها و غولان شریر.

خلاصه

اینکه اگر عناصر تمدنی امروز بشر متمدن را تحلیل کرده و بُنمایه های متعدد آن را باز شناسی کنیم، هیچیک یک از آن بُنمایه ها را خالی از مایه ای از وحی، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، نمی یابیم.

پیامبرِ دوره بلوغ بشریت

تا اینجا چه دیدیم؟

گفتار همه انبیاء (ع) در حوزه های:

- ۱ - دوری گزیدن از «خدایان»
- ۲ - اهمیت دادن به معیشت مردم و دور کردن فقر و نداری از آنها
- ۳ - اهتمام به برقراری قضاء عادلانه نزدیک به «بالحق»
- ۴ - اهمیت یافتن فوق العاده کسانی که «ضعیف نگه داشته شده» بودند، آنقدر که «امام» (تو بگو تعیین کننده) شوند
- ۵ - اهمیت دادن به درستی معاملات و اقتصاد سالم و موثر
- ۶ - سعی در جستجوی حقیقت، علیرغم احاطه قشر عظیمی از خرافات
- ۷ - استفاده از قایق و کشتی برای جابجایی بار و انسان
- ۸ - علم به زبان موجودات دیگر (که فعلا در دستور کار دانشمندان است و شاهد پیشرفت هایی هم بوده)
- ۹ - به خدمت گرفتن موجودات غول پیگر برای پیشبرد اموری که برای بشر سخت است
- ۱۰ - سرعت فوق العاده در جابجایی بار و انسان
- ۱۱ - انتقال ماده (مثلا موضوعی مانند انتقال آبی تخت سلطنت ملکه سبا به مقر سلطنت سلیمان)

اموری بوده که «تمدنی» ارزیابی میشود، و اغلب آنها در زندگی بشر متمدن امروز عادی شده، و برخی (مورد ۱۰ و ۱۱) هنوز کاربردی نشده ولی عنقریب خواهد شد، زیرا در حد تحقیقات و کارهای آزمایشگاهی دارد روی آنها کار میشود.

در تمام قرآن کریم، هیچکس حتی یک مورد هم از آن نوع چیزهایی که باصطلاح امروز به آنها «سخت افزاری» گفته میشود سراغ ندارد، که به پیامبر ما (ص) داده شده باشد،

(از قبیل کشتی و مسخر کردن چیزهایی که تا آن موقع برای پیامبران سابق تسخیر نشده باشد، یا صدور معجزاتی از قبیل معجزات موسائی و عیسائی وغیره)

لذا، این موضوع نشاندهنده این واقعیت است که هنگام ظهور آنحضرت (ص) مطالب و مسائل سخت افزاری برای متمدن شدن بشر، (لااقل در حد طرح

سوال و ایجاد ایده تکمیل شده بوده است)
لذا، به درستی پیامبر ما (ص) «پیامبر دوره بلوغ بشریت»
نامیده شده است.

پیامبر ما (ص) برای «درست کردن همه چیز» (از نوع نرم افزاری) برگزیده شد: «انما بُعثت، لاتمم مکارم الاخلاق»
اما، آدم های آن روزهای نبوتش، حتی بسیاری از گروندگان، و حتی بسیاری از «خوب» های همان ها، با توجه به «أمی» بودن شان، اصلا در حدی نبودند که آن تعالیم انسان ساز و بلکه تمدن ساز را فهم کنند، چه رسد به اینکه جذب هم بکنند. لازم است چند مثال واضح بزنیم:

مثال ۱

در سوره حجرات دارد «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم . . .»
این متن یعنی اینکه در این دنیا کسی از کسی بالاتر نیست، زیرا ارزیابی چیزی که ملاک اولویت بندی اکرام است در آخرت [نه در این دنیا] انجام میشود! و یعنی اینکه در این دنیا همه برابرند!
چه کسانی به این موضوع عمل کردند؟ مسلمانان؟ حاشا و کلا!!
تقریبا هزار و دویست سال بعد از نزول این آیات، آمریکای قرن نوزده و اوایل قرن بیست، اولین قدم ها را برداشت!
اول بردگی را لغو کرد،
بعدش به سیاه ها (یعنی بردگان سابق) حق رای داد،
کمی بعدتر به زنان حق رای داد،
بعدتر حقوق زن و مرد را در مقابل کار مساوی همسان کرد،
این موضوع که از آمریکا شروع شده بود، بسرعت توسط اروپائیان پیروی شد،
و مدتها طول کشید تا برخی از این وقایع (نه همه آنها) در کشورهای مسلمانی تقلید شود، و جوامع مسلمانی هنوز هم در برخی از این وقایع از آنها بسیار بسیار عقب هستند.

مثال ۲

در سوره اعراف دارد که پیامبر ما (ص) این ماموریت را دارد که . . . یضع عنهم اصرهم

و الاغلال التي كانت عليهم یعنی او (ص) این مأموریت را دارد که بارهای سنگین کمر شکن را از دوش مردم بردارد و غُلّ را از گردن آنها بیاندازد. (غُلّ یعنی یوغ، یعنی آن گردنبندی را که به گردن محکومان می بندند و انتهایش را زندانبان به دست میگیرد و او را اینطرف و آنطرف می کشد)

امروز چه یوغ ها و چه بارهای کمر شکنی برگردن و گُرده مردم مسلمان هست؟ مثلاً یکی از آنها ازدواج جوانان نیست؟ (مهریه های سنگین، جهیزیه های سنگین، خانه مستقل، ماشین صفر مدل بالا، و . . . و . . .) با اینها اصلاً کسی میتواند ازدواج کند؟ نتیجه اش هم معلوم است، فحشاء عربان و پنهان که تقریباً در همه جا به سهولت قابل رویت است، نتیجه این غُلّ و اِصر است.

چرا کشورهای غیر مسلمانی متمدن توانستند این معضل را حل کنند؟ و چرا ما آینده نزدیکی برای حل آن نمی بینیم؟
علت توانستن آنها و نتوانستن مسلمانان، فقط و فقط یک چیز است، الزامات تمدنی!

مثال ۳

در سوره شوری دارد « . . امرهم شوری بینهم . . » یعنی که امور مهم شان را از طریق شورا انجام میدهند.
آیا دموکراسی که متمدن های دنیا آن را اختراع کرده اند، غیر از مدلول همین جمله است؟

البته آنچه در یونان باستان و رُم باستان به همین نام بود، با این چیزی که امروز در ملل متمدن جاری است فرق زیادی دارد و خلاصه آنکه آن این نیست!
آنچه به عنوان دموکراسی می شناسیم، آنهم از آمریکا شروع و سرعت به ملل متمدن سرایت و از آن تقلید شد.

بعضی کشورهای مسلمانی هم البته از آن تقلید کردند، اما بصورت کاریکاتوری از آن، مثلاً در مصرِ زمان عبدالناصر، او رئیس جمهور مادام العمر شد، و در ترکیه اتاترکی نیز به همینین، و در بسیاری از کشورهای مسلمانی هم همینطور، مجلس ها فرمایشی و بی خاصیت، و شخص اول در همه ریز و درشت امور مستقیماً دخالت میکند، و خلاصه اسمش هست اما رسمش درست ۱۸۰ درجه بر خلاف آن است.

مثال ۴

بلندترین آیه قرآن راجع به «ثبت معاملات» است که در پاراگراف ماقبل آخر سوره

بقره است.

به امروز دنیا نگاهی کنید، معاملات بین المللی که واضح است و ثبت های متعددی دارد (در بانک های عامل دوطرف، در گمرکات دو کشور، در مدارک سیستم های حمل و نقل، و...) .

اما، این موضوع، امروزه، حتی در معاملات بسیار کوچک داخلی نیز (مثلا اجاره کردن یک واحد مسکونی یا تجاری و امثال آن) نیز اجراء میشود، واین نفوذ، و اجرائی شدن آن آیه، ابتدا در کشورهای مسلمانی رخ داده؟ حاشا و کلا!

مثال های دیگر

واقعا اگر بخواهیم مثال های کافی برنیم، آنقدر زیاد است که نه من وقت نوشتنش را خواهم داشت و نه شما حوصله خواندنش را.

بله، در مثال های چهارگانه فوق ایده هایی که «بار تمدنی بالا» دارند در قرآن دیده میشود که البته منحصر به آن چهار مورد نیست و اگر بخواهیم بیان کنیم طولانی میشود،

اما این هم هست که مسلمانان حق هیچ افتخار و مباهاتی را نسبت به آنها ندارند، زیرا عمل کننده به آنها نبوده اند!

و حد اکثر میتوان گفت در اثر جبر زمانه مجبور شده اند مقلدانه و ناشیانه بطور کاریکاتوری برخی از آنها را بطور ظاهری معمول بدارند، و اگر الزامات حذف شود معلوم نیست همین مقداری که فعلا در عمل آنها دیده میشود، بماند!

پیامبر خاتم (ص)

«وحی» هر آنچه را که برای زندگی متعالی بشری لازم بوده، چه در تعلیم انبیاء سابق (ع)، و چه در قرآن آخرین پیامبر (ص)، گفته، و برخی از آنها جنبه «سخت افزاری» داشته، و بسیاری از آنها جنبه «نرم افزاری»

برخی از آنهای که جنبه سخت افزاری داشته (مانند کشتی نوح و قدرت های عجیب سلیمانی و نیز معجزات عجیب موسائی و عیسائی) توسط بشر متمدن اجرائی و کاربردی شده، و بقیه هنوز بصورت «ایده» است، و پیش بینی میشود در آینده اجرائی و کاربردی شود.

برخی دیگر که جنبه نرم افزاری داشته توسط بشر متمدن اجرائی شده و بقیه (که هنوز در قرآن هست) قابل پیش بینی است که اجرائی و کاربردی شود.

در قرآنی که «سیستم وحی رسانی» به پیامبر خاتم داده، همه اینها ذکر شده است.

آنحضرت نیز علیرغم این سرمایه عظیم و حیانی که برای نوع بشر آورده، موفقیت ها و مشکلاتی داشته، که ذیلاً بطور خلاصه ذکر میشود:

الف - توفیقات آنحضرت

۱ - توفیق صددرصدی در تکمیل نزول قرآن،

ممکن است کسی ان قلت کند که: «نزول وحی که به دست او نبود، بلکه به عاملیت سیستم وحی رسانی مربوط بود»
جواب چنین شخص فرضی این است که:
خیر! حاشا و کلاً!

حضرت یونس (ع) سر سوزنی تخطی کرد، و نه تنها از پیامبری معزول شد، بلکه به چنان گوشمالی سنگینی مجازات گردید «فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۱۴۲﴾»، تا اینکه در همان حالی که داشت مجازات را تحمل میکرد، مشغول نیایش و استغفار بود، «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۴۳﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۴۴﴾» که سیستم وحی رسان که پشیمانی واقعی او را دید، و لیاقتش تایید مجدد یافت، آنگاه مجدداً به ماموریتی مفتخرش نمود: «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿۱۴۵﴾ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّفُطِينَ ﴿۱۴۶﴾ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِثَّةِ آلِفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿۱۴۷﴾ فَأَمَنُوا فَمَعَنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ﴿۱۴۸﴾»
بله، ادامه نزول قرآن، تا پایان عمر آنحضرت، به شخصیت کامل و بی عیب آنحضرت ربط وثیق داشت.

لذا نمره آنحضرت در کارنامه اش از این لحاظ، که شخصیت خویش را از عیوب و نقائصی که موجب قطع دریافت وحی بود، حفظ نمود، نمره کامل است.

۲ - آزاد شدن مردمان معاصر نزول، از یوغ بندگی روسای قبایل،

در این تقریباً ۲۳ سال پیامبری آنحضرت، موضوع تیر فوق بخوبی شکل گرفت، و جا افتاد، و تثبیت شد.

در مکه، و اطراف، و بلکه در کل قلمرو زبانی زبان عربی، قبایل زیادی وجود داشتند، که هریک به خدای قبیله خودشان اعتقاد داشتند، و نمادی برای آن باصلاح خدا (بُت) ساخته و در کعبه قرار داده بودند، و علی المشهور تعدادشان حدود ۳۶۰ بت بود، یعنی حدودا به تعداد قبایل!

رئیس هر قبیله در داخل قلمرو خویش واقعا «خدائی» میکرد، یعنی خود را مالک جان و مال و نوامیس اعضاء قبیله میدانست، و اگر تعرضی به جان و مال و ناموس کسی میکرد، با کوچکترین سرزنش و نکوهشی مواجه نمیشد، نه از بابت اینکه اعضاء قبیله قدرت بازدارندگی نداشتند، بلکه کوچکترین اعتراض و نکوهشی به رئیس قبیله را توهین به «خدای قبیله» تلقی میکردند!

در آغاز پیامبری آنحضرت چنین اوضاعی بود، ولی در پایان ماموریت آنحضرت چه؟ آن ۳۶۰ رئیس قبیله، به کلی تنزل موقعیت یافته بودند، و همگی آنها، همدرجه افراد قبیله خویش و سایر قبایل شدند، که خداوند واحد چنین فرموده بود که «. . انا خلقناکم من ذکر و انثا و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله انتقاکم . .» و اگر رئیس قبیله ای کسی را میکشت، یا ظلمی میکرد، یا ضرری به کسی میزد، حق شکایت برای ولیّ دم، یا فرد مظلوم، یا فرد متضرر محفوظ بود. یعنی آن بلبشو، و آن جنگل وحوش قبل از بعثت، لا اقل در تمام قلمرو زبان عربی، به یک جامعه متمدن قانوندار مبدل شده بود. لذا نمره آنحضرت در کارنامه اش از این لحاظ نیز، کامل است.

۳- ایجاد احترام و آبرو برای «اعراب» در مقابل «اهل کتاب» و سایرین

یهودیان و مسیحیان، اعراب را «امّی» میخواندند!

قرآن گزارش میدهد که آنها در باره کسانی غیر از خودشان، حقوق انسانی قائل نبودند، و در باره غیر از خودشان معتقد بودند که «لیس علینا فی الامیین سبیل» [۷۵ آل عمران]

یهودیان و مسیحیان در داخل قلمرو زبان عربی رفت و آمد و تجارت داشتند و احترام داشتند و افتخار میکردند که ما حامل کتاب آسمانی هستیم، و شما بیچاره ها چه؟ شما «آمی» بی بیش نیستید!

در هنگام تکمیل ماموریت آنحضرت که مقارن وفاتش بود، عرب جماعت به چنان اعتماد به نفسی رسیده بود که در دیگران (حتی در یهود و نصاری محترم قبل از ماموریت آنحضرت) به چشم رقت و تاسف نگاه میکردند که این بیچاره ها «کافر» هستند!

یعنی در اثر ماموریت ۲۳ ساله پیامبر اکرم (ص)، عرب جماعت نه تنها از بندگی روسای قبایل خویش رهایی یافتند، بلکه به چنان موقعیت بالای روانشناختی دست یافتند که همه دیگران را (اعم از ایرانیان متمدن و رومیان متمدن و مصریان وارث یک تمدن کهن و هندیان وارث سرزمین پهناور عظیم و و و را) به چیزی نمیگرفتند، و خود را بالاتر و خیلی خیلی بالاتر از آنها میدیدند. لذا نمره آنحضرت در کارنامه اش از این لحاظ نیز، کامل است.

۴ - «متمدن» سازی اعراب

امروز متمدن به چه کسانی میگویند؟

کمی که به دور و بر خویش نگاه کنیم، آنگاه کمی به خارج از ایران نگاه کنیم، میتوانیم تعریفی از تمدن بدست بدهیم که اکثرا پذیرفتنی باشد.

مثلا در قرن نوزدهم دوره «ویکتوریائی» را کاملاً متمدن، و در همان زمان آنچه را که در غرب امریکا میگذشت، کاملاً نامتمدن ارزیابی میکنیم.

امروز در قرن بیست و یکم، امریکا و کانادا و اروپا و ژاپن و سنگاپور و کره جنوبی و مالزی را متمدن ارزیابی میکنیم، اما با همین سهولت و فوریت، ساکنان حاشیه رودخانه آمازون را نامتمدن ارزیابی میکنیم.

آیا امروز، کشورهایی که نام «اسلامی» را بر خود دارند (که البته ترجیح میدهیم آنها را «کشورهای مسلمانی» بنامیم)، را، در مقایسه با کشورهای که آنها را متمدن می نامیم، میتوان «متمدن» نامید؟

جواب فوری این است که این کشورهای مسلمانی با هم خیلی فرق دارند، مثلاً ترکیه کجا و توگو کجا؟ تونس کجا و بنگلادش کجا؟ مالزی کجا و لبنان کجا؟ خوب، اول باید معنی تمدن را تعریف کنیم، و آنگاه باید به سوال های فوق جواب دهیم، اما، معنی کردن تمدن یک کار کاملاً تخصصی است که این قلم تخصصش را ندارد، اما، از آنجا که لازم نیست برای خوردن یک قرص سردرد لزوماً قبلاً یک دکترای پزشکی بدست آورده باشیم، در این مورد هم لازم نیست برای تعریف تمدن قبلاً دکترای تمدن شناسی کسب کرده باشیم، بلکه راه آسان تری هم هست:

سالهاست که سازمان ملل شاخص هایی را تعریف کرده که آنها را «شاخص های توسعه» نام میدهد، مثلاً شاخص دسترسی به خدمات پزشکی، یا شاخص تغذیه سالم، یا نبود سروصدای زیاد، یا پائین بودن جرم و جنایت، یا متوسط زمان مطالعه و . . . و کشورها را از لحاظ مجموع نمراتی که از هر شاخص میگیرند لیست میکند و اسمش را میگذارد «مناسب ترین جا برای زندگی»

یکسال آمریکا اول میشود، یکسال کانادا، چند سال سوئیس، چند سال، یکی از کشورهای اسکاندیناوی (سوئد و نروژ و ایسلند) و تاکنون هیچ کشور اسلامی (یا بهتر بگوئیم: مسلمانی) اول که هیچ، دهم که هیچ، بیستم هم که هیچ، حتی سی ام هم نشده، لذا، اگر آنها را متمدن حساب کنیم، کشورهای مسلمانی متمدن حساب نمی شوند!

حالا که کشور های متمدن را شناختیم، ببینیم آنها چه دارند که سبب متمدن شدن آنها شده؟

واضح ترین چیزی که تمایز متمدن ها را از غیر متمدن ها مشخص کند، قانون و مقررات جامع، پرشمول، و اجرا شونده است.

اعرابِ معاصرِ آنحضرتِ زندگی مانند ساکنان غرب آمریکا در قرن نوزده را داشتند (البته با این فرق که زندگی غرب وحشی بسرعت داشت بهبود می یافت، اما اعرابِ معاصرِ آنحضرت داشتند پسرقت میکردند)

پس از هجرت، و قدرت گرفتنِ تدریجیِ اسلام، تدریجاً قانون و مقررات هم می آمد:

احکام متمرکز و پرحجم خانواده، قبله، نمازهای پنجگانه، زکات، صدقات، روزه، حج، ثبت معاملات مهم، وصیت، قصاص، ارث، دفاع، رعایت فقراء و مساکین، قضاوت، و . . و بسیار احکام و مقررات اخلاقی که از بس زیاد است از ذکر آنها به علت رعایت اختصار عاجزیم!

به این ترتیب، چیزی نگذشت که مسلمانان، از کل جهان قرن هفتم میلادی متمدن تر شدند و مایه رشک و حسرت ملل همسایه قرار گرفتند، و شاید همین یک قلم علت تسلیم راحت سرزمین هایی باشد که در کشورگشائی های ناضرو خلیفه دوم براحتی تسلیم مسلمانان شدند و آنقدر تسلیم شدند که حتی زبانشان نیز به زبان عربی تغییر یافت!

نمره کارنامه آنحضرت از این لحاظ هم کامل است.

۵ - سایر عناصر «کارنامه ای» آنحضرت

این چهار مورد که عرض کردیم، چیز هایی بود که به عقل این قلم رسید، چیزهای دیگری هم هست که به عقل آیندگان خواهد رسید، به قرینه موارد فوق میتوان حدس زد که کارنامه آنحضرت در آن موارد نیز حاوی نمراتی کامل باشد.

هیچ رهبری، در هیچ کجای دنیا، در هیچیک از بازه های زمانی، چنین کارنامهء پر از نمره کامل نداشته است!

ب - مشکلات آنحضرت

کیفیت غالب اکثریت گروندگان اولیه در حد پائین بود

علی المشهور، پیامبر (ص)، پس از مدت نه چندان زیادی از آغاز نزول وحی، تبلیغ آموزه های دریافتی خویش را بصورت تقریبا خصوصی، در خانهء یکی از گروندگان، شروع کرده بود.

تعداد گروندگان زیاد نبود، و تا ۴-۵ سال بعد هم چندان افزایش قابل توجهی نیافت، و اکثر آنان از اقشار تهیدست و محروم جامعه بودند، از مشهور ترین آنها بلال حبشی بود که برده بود، و بقیه هم وضع بهتری نداشتند. یا برده بودند یا فقیر، مثلاً عمار و پدر و مادرش نیز جزء پیروان آنحضرت بودند، پدر و مادر عمار برده بودند، اما راجع به خود او چندان روشن نیست، شاید توانسته بود بردگی خویش را بخرد و آزاد باشد. اشخاصی مانند بلال و عمار و والدینش، در آن روزها، چرا فوراً به آنحضرت گرویدند؟ در میان یاران آنحضرت، غیر از علی بن ابیطالب (که خردسال بود) و همسرش خدیجه بنت خویلد، از میان اشراف، کسی در میان پیروان آنحضرت نبود. بعدها مصعب ابن عمیر که او نیز از خانواده ای ثروتمند و با فرهنگ بود به پیروی آنحضرت درآمد.

لذا اگر علی بن ابیطالب را حساب نکنیم (زیرا که در آن ایام شدت مردسالار قبیله ای کسی رفتار او را جدی نمیگرفت) از میان اشراف مکه، فقط دونفر در میان پیروان آنحضرت بود: همسرش (که به همان دلیل مردسالاری و بافت قبیله ای کسی ایمان او را نیز جدی نمیگرفت) و مصعب ابن عمیر هم چند سال بعد از بعثت به آنحضرت گروید، لذا آنحضرت در ابتدای بعثت، کسی را که جدی گرفته شود، در پیروی خویش نداشت. در ابتدای بعثت، پیروان آنحضرت، یا برده بودند، یا فقیر! آیا بلال و همطرازانش، از لحاظ فلسفی رجحان تک خدائی را به چند خدائی دریافته بودند؟ آیا بلال در اثر تفکر مستقیم به صحت اظهارات پیامبر (ص) رسیده بود؟ آیا بلال ناگهان نوری از انوار الهی دریافت کرده بود که تصدیق کننده مدعای آنحضرت بود؟

به نظر نمیرسد هیچیک از اینها بوده باشد، بلکه بلال و سایر گروندگان مانند او، در پیامهای وحی چیزی میدیدند که به آنها نوید نجات از آن اوضاعی را میداد که در آن بودند و به ستوه آمده بودند.

آنها، «خروج از رابطه خدائی کردن روسای قبائل»، «تلطیف رابطه ارباب-برده»، «تغییر رابطه فرادست-فرو دست»، «یافتن پایگاهی برای فرودستان در مقابل فرادستان»، و امثال این مفاهیم را در پیام وحی میدیدند، و به آن میگرویدند، و این،

چیزی بود که تقریباً پس از هجرت، طلایه های وقوع آنها را دیدند، و به آن راضی بودند (و بیش از این در مخیله شان نمی گنجید)
توجه به نکته فوق، بسیاری از غوامض وقایع تاریخی مسلمانی را می‌گشاید.
وقایعی مانند:

عجله کردن در انتخاب خلیفه پس از وفات آنحضرت و در حالیکه هنوز جسم مقدس ایشان روی زمین بود،

بخوبی یاری نکردن امیرالمومنین، پس از اینکه بالاخره با او به خلافت بیعت کردند،
و تنها گذاردن امام حسن (ع)،

و همراهی نکردن با امام حسین (ع)،

و لاقیدی نسبت به تلخی بی پایان رفتار هایی که با امام های از چهارم تا یازدهم
شیعیان میشد،

**این نظر، لاقل، معضلات تاریخی ۲۵۰ سال اولیه تاریخی مسلمانی را توضیح
میدهد.**

اگر بخواهیم توضیح بیشتری بدهیم میتوانیم چنین بگوئیم:

اکثریت مسلمانان، پس از وفات آنحضرت، این احساس را داشتند، که آنچه
را که برای آن پشت سر آنحضرت جمع شده بودند، تحقق یافته است، و چیز
بالاتری در افق ذهنیت های بسیط کوچکشان نبود.

مثلاً:

عموم «عرب» ها، از «برده و بنده روسای قبایل خویش بودن»، آزاد شده و بندگی
خدای واحد، برای آنها این معنا را به ارمغان آورده بود که لا اقل (از لحاظ شاءن و
منزلت انسانی)، با دیگران – از جمله روسای قبیله هایشان – مساوی اند.

مثلاً قبل از فتح مکه، حتی در خود مکه، که متمدن ترین نقطه جغرافیای «عرب»
بود، اگر رئیس قبیله ای یکی از افراد قبیله خویش را میکشت، این امر، به نظر بقیه
افراد قبیله، و حتی قبایل دیگر، یک امر عادی و از جمله حقوق رئیس قبیله تلقی

میشد، در حالیکه پس از فتح مکه و براندازیِ شُرک، آن امرِ عادیِ دیروز، امروز دیگر یک گناه کبیره قصاص برانگیز و دیه دار شده بود!

همچنین بود کشتنِ اولاد که جزء حقوقِ والد (و البته نه والده!) شمرده میشد، به عبارت دیگر، اکثریتِ مسلمانان، به مقادیرِ بسیارِ نازلی از منویاتِ وحی، راضی بودند و بیش از آن را نمیخواستند.

در اثر فعالیت‌های مستمرِ منافقان، در سیزده سالِ پیاپی، این ذهنیت در میان اکثریتِ مسلمانان تقویت میشد، که «ای وای! این پیغمبر نمیگذارد یک آبِ خوش از گلویمان پائین برود، همه اش جهاد، همه اش عبادت، همه اش زحمت، پس کی کمی بیاساییم، کی کمی هم به خودمان برسیم، و . . .»

پیامبر (ص) همواره طرفدارانِ قلیلی داشت

جنگِ دفاعیِ اُحُد بهترین و پُترین وفاداریِ مسلمانان نسبت به پیامبرشان بود!

آیه‌های ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره آل عمران، بخوبی گویای وضعیتِ حرفِ شنویِ مسلمانانِ آنروزها از آنحضرت است،

امروز پس از ۱۴۰۰ سال، چنانکه از این دو آیه فهمیده میشود، از طرفی نهایتِ اهتمامِ آنحضرت به موضوعِ جنگِ دفاعیِ پیشِ رو، و از طرف دیگر کارشکنیِ آگاهانه و سازماندارِ متنفذینِ بنامِ مسلمان، را بطور همزمان می بینیم.

کسانی که آنحضرت در محل‌های ضعیفِ میدانِ قرار داده و با تاکید به آنها اصرار کرده بود که «هرچه پیش آید شما پُستِ خویش را ترک نکنید»، به راحتی به طمعِ کسبِ غنیمتِ محتمل، ترکِ پُست کردند و آن فاجعه بوجود آمد که نه تنها خود آنحضرت در محاصره قرار گرفت و زخمی شد، بلکه کسی مانند علی بن ابیطالب (ع) در دفاع از جان آنحضرت، هفتاد زخم برداشت و چند نفر انگشت شمار دیگری هم بودند که آنها هم دفاع جانانه کردند و بقیه الفرار!!

ویترین دیگری که در همین جهت است، در همان جنگِ اُحُد است، که وقتی در اثر نافرمانیِ آن عده، علیرغمِ تاکیدِ قبلی و اصرارِ آنحضرت، بالاخره آنچه نباید بشود، شد،

و یک قسمت میدان دفاع ضعیف گشت، و تهاجم متمرکزی از همان جهت صورت گرفت، مسلمانان بطور انبوه چنان فراری کردند که به پشت سرشان که آنحضرت بود و آنها را به بازگشت فرامیخواند، هیچ توجهی نکردند، و برخی از چهره های مشهور چنان فرار کردند که به شهر مجاور رسیدند!

از ۷۰ نفری که در احد شهید شدند و چند نفر معدود که حلقه ای دور آنحضرت تشکیل داده و جانانه از او دفاع میکردند، معلوم میشود که آنحضرت بیش از ۸۰ نفر پیرو جدی نداشت، تازه این در حالی است که تمام ۷۰ شهید احد را پیرو جدی آنحضرت حساب کنیم (که نمی توانیم در این خصوص خیلی مُصِرّ باشیم)!

آیه ای هست که مشابه این موضوع را بخوبی در مورد مشکلات رسالتی حضرت موسی (ع) نشان میدهد:

قَالُوا أُودِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمَنْ بَعْدَ مَا جِئْتَنَا . . . ﴿۱۲۹﴾ (سوره اعراف)

گفتند ای موسی قبل از اینکه بیائی اذیت میشدیم و پس از آمدنت نیز داریم اذیت میشویم . . . (۱۲۹)

مطلب فوق قول بنی اسرائیل است که به حالت اعتراض به حضرت موسی میگفتند! «قبل از اینکه بیائی اذیت میشدیم» معلوم است، و معنی اش این است که در نظام فرعونى برده و شهروند درجه ۲ بودیم.

اما اینکه گفته بودند «پس از آمدنت نیز داریم اذیت میشویم» یعنی چه؟ یعنی اینکه حالا که تو آمده ای که بقول خودت ما را نجات بدهی، در اثر این آمدنِ تو وضع ما بهتر نشده است!

آنها بجای اینکه درک کنند پیامبران خود را به خطر انداخته که به آنها کمک کند، بجای اینکه روحیاتشان پر از تشکر و قدردانی شده و تمام تلاششان را کنند و نیروی مهمی برای آنحضرت باشند، غرغر و نق زنی میکردند.

پیامبر ما (ص) نیز در میان مسلمانان، چه قبل از هجرت و چه پس از آن، تقریباً، شبیه به همین موقعیت را داشت.

ذکر ناگزیرِ فراز‌هایی از تاریخ اسلام

پیامبر (ص) تا مدت‌ها یارانِ پیروِ خیلی کمی داشت، و تامل‌مندی محتوای وحی نازل، بطورِ خالص، «اعتقادات پایه» بود: سوره‌های عصر، توحید، حمد، زلزال، قارعه، ضحی، تین، فلق، ناس، لیل، شمس، طارق، و قدر.

یارانِ پیروِ آنحضرت عبارت بودند از همسر قابل احترام‌شان که خیلی قبل از بعثت جذب شخصیت «محمد امین»^۱ ایشان شده بودند، آنقدر که با پیامی تلویحی ایشان را به خواستگاری از خویش تشویق کرده بودند.

یاردیگر ایشان علی ابن ابیطالب بود که در درزمان بعثت، با تخمین خوب، به شش سالگی نرسیده بود،

یار دیگر ایشان جعفر بن ابیطالب بود که او نیز فارغ از هرچیز، از آنجا که به صداقت آنحضرت کوچکترین شکّی نداشت، ادعا را قبول و پیرو ایشان شده بود.

طبیعی است که از لحاظ عمومی کسی واقعه بعثت را جدی نگیرد (یک زن و یک بچه و یک پسرعمو! آنهم در آن جامعه «مجمع القبایلی» بشدت مرد سالار)

روزها می آمد و میرفت و این گروه کوچک سرشار از خوشی بودند که مستقیماً با آسمان با واسطه پیامبر (ص) تماس دارند و حقایقی را از آنجا دریافت میکنند که ضمن اینکه بینهایت برایشان شیرین است، بکر و «کس ندیده و نشنیده» است.

هنوز هیچ اشاره و اماره‌ای بر «اظهار» آنچه در آن جمع کوچک میگذشت وجود نداشت.

چیزی نگذشت که باسوره مژمل موضوع کمی سخت تر شد و تکذیب‌ها شروع شد.

تکذیب‌ها به دلیل «ذرنی و المکذبین اولی النعمه» از سوی قشر بالای جامعه بود:

و این هنگامی بود که تک و توکی از اقشار فرودست از قبیل بردگان و فقرا از آنجا که مخالفت با آنحضرت را از سوی کسانی میدیدند که از آنها سینه‌ای پر از داغ‌های حاصل از ظلم و تعدی و قساوت‌های شدید داشتند، با ترس و لرز بسیار جانشان را به کف گرفته و به آنحضرت می‌پیوستند.

به این ترتیب، علاوه بر آن جمع کوچک اولیه، عده کمی از چنین نوع پیروانی نیز به پیام آنحضرت واکنش مثبت نشان می‌دادند.

اینها به علت ضعف خاستگاهشان، که فقر و بردگی و بی پناهی بود، از همان ابتدای پیوستن به آنحضرت (که جسارتی عظیم و نا بخشودنی تلقی میشد) مورد آزار و اذیت و توهین و تحقیر قرار گرفتند، بلال حبشی، عمار یاسر و پدر و مادرش و آن مرد نابینا که در پاراگراف اول سوره عبس از او یاد شده، و امثال آنها پیرو آنحضرت شده بودند، اما این موضوع طوری بود که باری از دوش آنحضرت برنمیداشت، اما خودشان بار سنگینی بر دوش آنحضرت بودند، بطوریکه یک چشم آنحضرت از ناراحتی آنچه بر آنان میگذاشت اشک، و چشم دیگرش خون بود.

اما در ضمن همه این ناگواری ها، بجای اینکه دستی از آسمان بیاید و این ظالمان و متعبدان را ادب کند، یک تکلیف عبادتی فوق العاده سنگین بر آنحضرت تحمیل شد که «... قم اللیل الا قلیلا نصفه اوانقص منه قلیلا او زد علیه...» یعنی آنحضرت مامور شد بطور متوسط نصف هر شب را به عبادت مشغول باشد، بدیهی است آنحضرت و اطرافیان قلیلش به تاسی از او این رژیم عبادتی را پی گرفتند که بعضی مثلا پایشان ورم کرد اما دم نزدند تا اینکه خداوند آنها را معاف کرد (که یعنی این تکلیف خاص اوست، شما چرا درگیر چیزی شدید که در طاقت تان نبود!)

نزول وحی ادامه یافت، در مرحله سوم نزول قرآن، موضوعاتی مانند قیامت و محاسبه و جرمه و پاداش و آخرت بطور پررنگ مطرح شد، کسانی که تا آن موقع پیرو شده بودند تثبیت شدند، دیگران که هنوز از ترس روسای قبیله شان جرات نمیکردند، توجه شان جلب شده و لااقل «مسئله دار» شده بودند که نکنند حرف این محمدبن عبدالله راست باشد که اگر اینطور باشد که وای به حال ما! و در این مرحله تعداد پیروان به حد قابل توجهی افزایش یافت که این افزایش را در مرحله چهارم نزول وحی می بینیم که مخالفت با آنحضرت و تعالیمش پررنگتر و جدی تر شد، که تا آخر رسالتش یه شدتش افزوده میشد، و از روی قرائن قرآنی فهمیده میشود که حتی چند بار تصمیم به قتل آنحضرت نیز گرفتند، اما هر بار به مانعی میخورد.

بافتار اجتماعی مکه اینطور بود که یک قبیله بزرگ بنام قریش بود که شامل تعداد زیادی «ریز قبیله» میشد، که از میان آنان محترم ترین شان «بنی هاشم» بودند که موصوف به صفاتی از قبیل شجاعت و سخاوت و این قبیل صفات پسندیده بودند، و در میان همه مردم (حتی قبایل دیگر و حتی بیرون از مکه) مورد احترام زیاد بودند، و

برای قتل آنحضرت اتفاق نظر عمومی لازم بود که هیچوقت حاصل نشد، و گرچه ابوطالب رسماً پیروی آنحضرت را قبول نکرده بود اما در خفا پیرو آنحضرت بود و این سیاست سبب میشد او بتواند با روسای قبایل گفتگو کند و تا حدودی از آزار و اذیت آنان نسبت به پیروان آنحضرت را کم کند و به عنوان اینکه میخواهد میانجی گری کند جلساتی ترتیب میداد تا آنها انتقاداتشان را مطرح و آنحضرت هم جواب هایشان را بدهد.

اینک دیگر پیروان آنحضرت محدود به بردگان و فقراء نبود و تک و توک اشخاص محترم از قشر بالای جامعه نیز رسماً به پیروی در می آمدند، از اینها «مصعب بن عمیر» قابل توجه بود، که پسر رئیس یکی از قبایل متوسط بود رسماً اظهار پیروی آنحضرت را کرد، پدرش که تاب این خجالت را نداشت که پسر تحصیلکرده و چشم و چراغ قبیله به دین آباء و اجدادی پشت کند او را در خانه اش زندانی کرد و نگهبان سختی هم علیه او گماشت، او هم اعتصاب غذا کرد و آنقدر ادامه داد که خوف مرگش میرفت، پدر و مادرش مستاصل شدند و زنجیر و نگهبان از او برداشتند اما او را از قبیله اخراج کردند، این بزرگوار بسیار با شخصیت بود بطوریکه در نزدیک هجرت که لاقبل سه مذاکره در گرفت او یکی از مذاکره کنندگان بود و مدتی هم از طرف رسول خدا به یشرب رفت تا آموزه های آنحضرت را برای خوانندگان تشریح کند. او در جنگ دفاعی احد شهید شد (اعلی الله مقامه)

نفر دیگر حمزه عموی آنحضرت بود که اوهم بسیار با شخصیت بود و حتما داستان مسلمان شدنش را در فیلم «محمد رسول الله» (ساخته مصطفی عقاد تقریباً ۵۰ سال پیش) دیده اید، که نقش حمزه را آنتونی کوئین بازی کرده بود و ما برای رعایت اختصار داستانش را ذکر نمیکنیم. آن بزرگوار هم در جنگ دفاعی احد شهید شد (اعلی الله مقامه)

خلاصه اینکه از تقریباً ۵-۶ سال مانده به هجرت فشار (به خصوص که ترکیب اجتماعی اعضاء ارتقاء چشمگیری یافته بود) بر مسلمانان افزایش خیلی خیلی زیادی یافته بود و خداوند در عوض اینهمه فشار سه سیاست را ادامه میداد:

- ۱ - تکالیف عبادی جدیدی بر گرده آنحضرت میگذاشت!
- ۲ - هیچ نیروی «عجازی» به کمک مظلومان نمیفرستاد، بلکه برعکس آیاتی نازل میفرمود با این تم که اگر خدا بخواهد میتواند همه چیز را درست کند ولی صبر برایتان بهتر است!

۳ - نازل کردن سوره هایی با حجم زیاد و فاصله زمانی کم که این محتوا را داشت که ببینید خداوند چطور فلان قوم قوی پنجه را که به فلان پیغمبر و پیروان او ظلم میکردند نابود کرد و پیروان آن پیغمبر را نجات داد.

در طرف مقابل نیز دو اتفاق می افتاد:

- ۱ - ظلم سیستماتیک و انبوهی که به پیروان آنحضرت وارد میشد سبب جلب سمپاتی روز افزون نسبت به جریان ایمان میشد، گرچه اقدام عملی قابل توجه انجام نمیشد.
- ۲ - سمپات های جدید مطالب جدید نازله را با دقت پیگیری و در بین نزدیکان مورد اعتماد خویش انتشار میدادند، و به این ترتیب قرآن به دل های زیادی نفوذ میکرد.

نقطه عطف بسیار مهم، و متأسفانه منفی

تقریباً سه سال مانده به هجرت، با نزول سوره عنکبوت، اولین بار اسمی از منافقین می بینیم (آیه ۱۱ سوره عنکبوت به صراحت، و آیه هایی از جمله آیه ۳ به تلویح به آنان اشاره دارد)

این یک نقطه عطف بسیار مهم در «تاریخ اسلام»، و شروع «تاریخ مسلمانی» است!

از این نقطه به بعد، تاریخ اسلام و تاریخ مسلمانی چنان در هم تنیده میشوند که باز شناسی آنها، گرچه غیر ممکن نیست اما فوق العاده مشکل است.

قبل از این نقطه، اسلام خالص است، و همه اش (از نگاه بیرونی غیر مسلمانان) ناخوشایند است، فحش و توهین و تکذیب و آزار و اذیت پیروان آنحضرت، ولی (از نگاه درونی خود مسلمانان) همه اش نور و هدایت و روشن بینی و امید به آینده و امید به لطف خداست.

از لحاظ نگاه بیرونی، در بساط جریان اسلام، «شیرینی» ای نیست که وجود «مگسان گرد شیرینی» توجیه داشته باشد،

درست در همین نقطه از تاریخ اسلام، که عبارت از نقطه «منافقین وارد میشوند» باشد، «تاریخ مسلمانی» شروع میشود که با تاریخ اسلام بصورت بسیار درهم تنیده، با هم پیش میروند.

در اینجا شرح بیشتری لازم احساس میشود، که چون در کتاب دیگر خویش بنام «ترتیب و تاریخ نزول سوره ها» اشاره ای خلاصه کرده ایم، همان را در اینجا نقل میکنیم:

[شروع نقل قول]

از تعدد و شدت تعظیم حضرت ابراهیم علیه السلام که در جای جای قرآن هست و یکی از مواضع ثابت قرآنی است، چنین فهمیده میشود که در زمان معظم له موقعیت روسای قبایل خیلی محکم و مستحکم بوده و اوامرشان اطاعت میشده و نواهی شان متوقف میگرددیده، و بعید است در طول تاریخ، تا زمان رسول اکرم (ص)، این وضع تغییری کرده باشد، لذا، میتوان حدس زد که مخالفت با آنحضرت توسط روسای قبایل به اعضای قبایل نیز تسری می یافت.

خود روسای قبایل که نان بت پرستی را میخوردند نمیتوانستند با تعالیم آنحضرت کنار بیایند، و اعضای قبایل نیز، فارغ از آنچه در دلهایشان میگذشت، جرات پیوستن به دین آنحضرت را نداشتند، مثلاً داستان شهید مصعب ابن عمیر که اشراف زاده ای بود و به آنحضرت گرویده بود و چه مصیبت هایی که در این مسیر برسرش ریخت مشهور است.

خلاصه اینکه اهل قبیله ها جرات نمیکردند به آنحضرت بپیوندند.

اما، در همه جوامع، همیشه، کسانی وجود داشتند که صرفنظر از اینکه چه ارزش اجتماعی داشته اند، زندگی هایی خارج از قبایل داشته و به مشاغل پستی از قبیل راهزنی و شکار و قماربازی و دوره گردی و شرارت روزگار میگذرانند، اینها، دارای موقعیت اجتماعی پائینی بودند و در حوادث اجتماعی تاثیر گذاری چندانی نداشتند، این قبیل اشخاص را در زبان امروزی «لمین» مینامیم.

در هنگام اوضاع موفق اقتصادی و سیاسی، تعداد لمپن ها کاهش و در حالت عکس افزایش می یابد.

خاستگاه منافقین، موقعیت لمپنی بود، آنها در سیستم قبیله ای، جایگاهی نداشتند، و آنچه در اردوگاه ایمان میگذشت، نیز، برای آنها جذابیتی نداشت، زیرا برایشان «صرف نمیکرد» و آنها میدیدند که پیروان آنحضرت اوضاع چندان مطلوبی ندارند، همه اش تحقیر و توهین، و اگر دست قبایل برسد فشار و آزار فیزیکی و چه و چه هم هست. اما، به مرور زمان، علیرغم اینکه از لحاظ ظاهری تغییر محسوسی ایجاد نمیشد، اما در باطن، روز به روز بر محبوبیت آنحضرت و پیروانش در قلوب مردم افزوده میشد، و این چیزی است که نمیتوانست از چشم لمپن های آن روزها مخفی بماند.

مسلمان شدن این نوع اشخاص بسیار معنا دار است، به این معنی که آنها در زمان معینی درک کردند که این جریان چیزی نیست که این سران قبایل بتوانند جلوییش را بگیرند و این جریان «آینده» دارد، و آنها کسانی بودند که به ماهیت محتوای پیام وحی کاری نداشتند و فقط برای خویش از نمد این جریان (که آن را دارای «آینده» ارزیابی کرده بودند) کلاهی میخواستند، و در زمان معینی به این جمع بندی رسیده بودند که با پیوستن به آنحضرت میتوانند اند به خواسته هایشان برسند.

این زمان کی بود؟

جدول های مربوط به تعیین ترتیب نزول سوره ها به ما میگویند که این زمان مقطع نزول سوره عنکبوت و قریب به سه سال قبل از هجرت بود.

[پایان نقل قول]

از این نقطه عطف به بعد، جریان اسلام، کم کم ضعیف و جریان مسلمانی کم کم چنان قوی میشود که برخی در چشم پیامبر (ص) نگاه میکردند و نافرمانی اش میکردند و پیامبر(ص) را (علیرغم احترام ظاهری)، درگوشه رینگ انداخته و از هرسو ضربات مهلکی بر او وارد میکردند

(فکر میکنید خداوند در سوره مائده - که آخرین سوره قرآن است - بی جهت آن دو دسته آیات ۲۰ تا ۲۶ و ۲۷ تا ۳۰ را آورده است؟)

این بنده در کتاب «تاریخ نزول وحی» خویش، به تناسب ترتیب نزول و آیات مربوط، از صفحه ۱۲۵ به بعد که مربوط به پس از هجرت است، به قدر بضاعت قلیل، این قصه پرغصه را شرح داده ام (علاقمندان، آن قسمت را در سایت پی بگیرند)

قصد منافقان از اینکه وارد اسلام بشوند، چه بود؟

قصدشان به بهترین وجه در آیه ۲۰۵ سوره بقره آمده (چنانکه می بینید)
وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾

یعنی قصدشان بدست آوردن ریاست بود، که اگر به آن میرسیدند، نتیجه اش فساد و و هلاک کردن اسباب معیشت مردم و زندگی های مردم بود (و همگان نمونه های زیادی از این دو نوع فساد را در تاریخ مسلمانی به یاد داریم، مثال های خیلی زیاد!)

اینک این سردمدارانِ تاریخِ مسلمانی

خدعه با خدا و مومنان (بقره ۹)
شعار نیت خوب داشتن (بقره ۱۱)
مومنان را کم خرد دانستن (بقره ۱۳)
دو روئی با مومنان (آیه ۱۴)
نداشتن ایمان (بقره ۸)
خوش زبانی کردن و شعار های خوب دادن (بقره ۲۰۴)
اگر دوران دستشان بیفتد، ظلم و فساد و خون ریزی میکنند (بقره ۲۰۵)
گناهکاری را مایه کسب احترام دانستن (بقره ۲۰۶)
گوش دادن ظاهری به سخن حق، اما، در عین حال هواهای نفسانی خویش را دنبال کردن (سوره محمد ۱۶)
اشتیاق نشان دادن برای سخن حق، ولی وقتی که سخن حق آمد و در آن معنی مبارزه بود، مانند کسی شدن که مرگ به سراغش آمده (محمد ۲۰ و انفال ۶)
رابطه با دشمنان مومنان داشتن و قول اطاعت از آنها را به آنها دادن (محمد ۲۶)
پیرویِ اموری که سبب خشم خدا است (محمد ۲۸)
در مومنین به چشم تمسخر و اینکه دینشان مغرورشان کرده، نگرستن (انفال ۴۹)
سعی در ایجاد شقاق در بین مومنان (حشر ۴)
قول کمک دادن به دشمن در حال جنگ، و تعهد به آنان که اگر کار بالا گرفت با مومنان به آنها مبارزه خواهند کرد (حشر ۱۱)
خود شیرینیِ دروغین کردن در میان مومنان به اینکه عقیده شما را قبول داریم (منافقون ۱)

از اظهار مسلمانی خویش به عنوان سپر برای حفظ خویش سوء استفاده کردن
(منافقون ۲)

خوش ظاهر بودن (منافقون ۴)

خوش سخن بودن (منافقون ۴)

بی خاصیت بودن در راه حق (منافقون ۴)

ترسو بودن (منافقون ۴)

سرکشی و بزرگی طلبی کردن، اگر به حق دعوت شوند (منافقون ۵)

رسم اظهار دشمنی کردن با مومنان (منافقون ۷ و ۸)

گمراه دانستن کسانی که در راه خدا متحمل چیزهایی شدند که به نظر منافقان

خسارت است (آل عمران ۱۶۵)

علنا اظهار بی ایمانی کردن (احزاب ۱۲)

سست کردن مومنان از طریق مایوس کردن آنها (احزاب ۱۳)

دست-دست کردن و فرار از قبول زحمت (احزاب ۱۸)

نسبت به مومنان در موقع سختی کمک نکننده، و در مواقع عادی تند زبان (احزاب

۱۹)

آزار و اذیت مومنان (احزاب ۵۷)

تهمت به مومنان (احزاب ۵۸)

سر پیچی از حق (نساء ۶۱ و ۶۵)

کلک زدن به مومنان (نساء ۹۱)

زنده کردن و خوب جلوه دادن بعضی از عناصر دینِ شرک (نساء ۱۱۷ تا ۱۲۰)

مواظب مومنان هستند، اگر موفقیتی بیابند میگویند ما هم بودیم ها! اما اگر آنها در

ناموفقیتی بیفتند، به طرفِ مقابل آنها میگویند به شما نگفتیم؟ (نساء ۱۴۱)

به خیال خودشان به خدا هم خدعه میزنند (نساء ۱۴۲)

به نماز با بیمیلی رو میکنند (نساء ۱۴۲)

ریاکارند (نساء ۱۴۲)

اگر موضوعی که به آنها محول میشود آسان و کم هزینه باشد دنبال مومنان میآیند اما اگر کمی سخت تر باشد قسم میخورند که اگر در توان شان بود همراه میشدند (برائت ۴۲)

در جستجوی فتنه و گرفتاری برای مومنان اند و کارها را به مومنان وارونه نشان میدهند (برائت ۴۸)

اگر خوبی به مومنان برسد ناراحت میشوند و اگر بدی به آنان برسد خوشحال میشوند و میگویند چه خوب کردیم که کارمان را از آنها جدا کردیم (برائت ۵۰)
قسم میخورند که از مومنان اند ولی نیستند و دنبال تفرقه اند و بهنگام سختی دنبال پناهگاه و حتی غار ها میگردند (برائت ۵۶ و ۵۷)

بخدا قسم میخورند تا شما را راضی کنند (برائت ۶۲)

با خدا و پیامبر درشتی میکنند (برائت ۶۳)

میترسند سوره ای نازل شود و مکنونات قلبی شان را آشکار کند (برائت ۶۴)

خدا و رسول را به تمسخر میگیرند (برائت ۶۵)

از یکدیگر همپشتی میکنند برای امر به منکر و نهی از معروف و بخل (برائت ۶۷)
به خدا نذر میکنند ولی وقتی خواسته شان برآورده شد عهد می شکنند (برائت ۷۵ و ۷۶)

مومنانی را که داوطلبانه به کار خیر می پردازند نکوهش میکنند (برائت ۷۹)

وقتی که سوره ای نازل میشود به تمسخر میگویند حالا ایمان کی از این زیاد شده؟ (برائت ۱۲۴)

وقتی که سوره ای نازل شد به یکدیگر نگاه میکنند که آیا کسی این حالت انکار ما را دیده؟ (برائت ۱۲۷)

با خدا و رسولش تندی میکنند (مجادله ۵)

به احکام عمل نمیکند و خلافت را انجام میدهند و با خود میگویند پس چرا خدا عذابمان نکرد؟ (مجادله ۸)

از کسانی که مورد غضب خدا هستند حرف شنوی میکنند (مجادله ۱۴)

قسم دروغ میخورند (مجادله ۱۴)

از مسلمانی خویش به عنوان سپری برای حفظ خویش سوء استفاده میکنند (مجادله ۱۶)

در باره منافقان، در قرآن، آیات زیادی هست، اما همین مقدار که در ذیل آمده، کافی است که نشان دهد آنها چه موجودات مضرّی به حال جریان اصیل اسلام بودند، و اگر بخواهیم مثال بزنیم میتوانیم چنین بگوئیم که مَثَل منافقان نسبت به مومنان، مانند مَثَل ابلیس است به نوع بشر!

روش های کار منافقان برای رسیدن به اهداف شان

اینک در آیات ذیل دقتی بفرمایید:

سوره بقره

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِيزَانُ ﴿٢٠٦﴾

سوره حشر

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعَ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾

سوره منافقون

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

سوره آل عمران

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾

سورة احزاب

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾ وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾ وَلَوْ دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا بَسِيرًا ﴿١٤﴾
لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾

سورة نور

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾
إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسَّتِّكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾
وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

سورة براءت

لَقَدْ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٤٨﴾ إِنْ تَصِيبَكَ سَهَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾
وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدَ أُسَسِّ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾

سوره تحریم

وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾ إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

برای درک بهتر عمق فاجعه نمونه هایی از اعمال منافقان در زمان خود رسول الله (ص) را ذکر میکنیم:

[۱] یکی از نمونه کارهای منافقان، داشتنِ قرار و مدار با دشمنانِ صریحِ اسلام بود، چنانکه در آیه ۱۱ سوره حشر می بینیم:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعَ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾

[۲] یکی دیگر از نمونه کارهای آنان درخواست از مردم به کناره گیری از پیامبر (ص) و ممانعت از رفتارهایی که به نفع پیروان آنحضرت باشد، بود، چنانکه در آیه ۷ سوره منافقون می بینید:

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾

[۳] یکی دیگر از نمونه کارهای آنان خط و نشان کشیدن برای آنحضرت مبنی بر اینکه این پیامبر و پیروانش باید از این شهر (یعنی مدینه) اخراج شوند، چنانکه در آیه ۸ همان سوره می بینید:

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

[۴] یکی دیگر از نمونه کارهای آنان عمد و اصرار آگاهانه برای سست کردن، و به شکست کشاندن نیروی جنگی در حال دفاع بود، چنانکه در آیه های ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره آل عمران می بینید:

وَإِذْ عَدَوْتُ مِنْ أَهْلِكَ تَبَوَّءُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾

در این دو آیه از طرفی اهتمام رسول الله را به یک دفاع کامل و قوی می بینیم، و از طرف دیگر سعی آگاهانه و عامدانه (دقت کنید به کلمه «هَمَّت») دو طایفه (طائفتان) از مسلمانان! را برای شکستن این دفاع! حالا اینکه چند و چون مطلب از چه قرار بوده، در تفسیر خویش اشاره ای کرده ایم و اینجا جایش نیست، گرچه به گمان من، خالی کردن مواضع ضعیف از نگهبانی و گرا دادن به خال بن ولید که از فلانجا حمله کن، کار همانها بوده!!!

[۵] یکی دیگر از نمونه کارهای آنان ایجاد مشکلات و بلوا برای مسلمانان بوده، که در آیه ۶۰ سوره احزاب نمونه ای از آن را می بینید:

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾

ظاهرا چنین گفته اند که یکی از لات و لوت های یهودی دامن یک زن مسلمان را که در جایی زیر درختی به اندک استراحتی نشسته بود به ریشه ای از آن درخت میخ کرد و وقتی که آن زن بلند شد که برود دامنش جدا و تنش نسبتا لخت شد و زن فریاد یا للمسلمین کشید و یک مسلمان غضب کرد و یهودی را کشت و یهودیان به خونخواهی او و مسلمانان به پشتیبانی آن مسلمانان برخاستند و غائله ای برپا شد. اگر هم این داستان را بپذیریم، آیه میگوید اصل ماجرا زیر سر منافقان بوده است.

[۶] یکی دیگر از نمونه کارهای آنان تهمت زدن به اشخاص خیلی محترم بوده که آنها را از چشم مردم بیاندازند و بی ارزش شان کنند، که در آیات ۱۱ تا ۱۹ سوره نور نمونه ای از آن را می بینید:

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأَوَّلُكُم مِّنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٣﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنَّتِمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٦﴾ وَبَيِّنَ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾

آنچه از آیات فوق فهمیده میشود این است که شایعه ای بوده و نسبت زنائی به کسی داده شده و در این موضوع مردم نکوهش شده اند که چرا به این راحتی به شایعه دامن زده اند و چرا با رفتار صحیح در مقابل آن، از همان ابتدا جلوی آن را نگرفته اند. اینک برای فهم بهتر مطلب، جزئیات را استخراج و مورد به مورد بررسی و نتیجه گیری میکنیم :

از کل مطالب این قصه فهمیده می‌شود شخصی که مورد تهمت قرار گرفته شخص مشهور و محترمی بوده و جامعه آن روزی مسلمانان نسبت به او حساس بوده‌اند و همین امر سبب ایجاد این امر ناپسند شده است.

الف – توطئه و عمد منافقان

عده ای وجود داشته اند و هدف تخریب و افساد داشته اند (آیه های ۱ و ۹)

عمل فوق شیطانی بوده (آیه های ۱ و ۲)

فاعلان این عمل جزء مسلمانان بوده اند (آیه ۱)

آنها در این کار عمد داشته اند (به قرینه کلمه دروغگو که عمد را می‌رساند) (آیه های ۱ و ۳)

خلاصه اینکه عده ای که ظاهراً جزء مسلمانان بوده و در واقع دشمن مسلمانان بودند، با عمد و آگاهی و با قصد تخریب و افساد خبر دروغی راجع به شخص مهمی که بی گناه بوده ساختند و برای اینکه او را از وجهه بیاندازند به او نسبت زنا دادند.

ب - انسجام داخلی و سازمانی منافقان

منافقان در بین خویش سلسله مراتب تعریف شده ای داشتند (آیه ۱۱) این یک «کار تیمی» بوده و همه سازمان آنها با انسجام و هماهنگی در آن دخیل بوده اند (آیه ۱۱)

ج - شخصیت مسلمانان بطور متوسط ضعیف بود

مسلمانان خود را در یک «وحدت» نمی دیدند بلکه خود را «تعدادی افراد جدا جدا» می دیدند و لذا شخصی را که مورد آن شایعه قرار گرفته بود «کسی غیر از خویش» تلقی کرده بودند (آیه ۱۲)

با وجود اطلاع از «دستور چهار شاهد»، بجای اینکه موضوع را به پیامبر ارجاع دهند خودشان تصمیم گیری کردند (آیه ۱۶)

در این جمله ها عنصر عقل و تجزیه و تحلیل و درک منطقی غایب است یعنی مسلمانهای متوسط آن روز اهل منطق و تجزیه و تحلیل نبودند، «از زبان» می‌گرفتند و فوراً «با دهان» می گفتند (آیه ۱۵)

مسلمانهای متوسط آن روزی دارای ایمان چندان عمیقی نبودند (آیه ۱۷)

[۷] یکی دیگر از نمونه کارهای آنان وانمود کردن برعکس امور (قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ) بود،

که در آیه ۴۸ سوره براءت (توبه) نمونه ای از آن را می بینید:

لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ

﴿۴۸﴾

[۸] یکی دیگر از نمونه کارهای آنان «تهاد سازی» بود (در مقابل نهادهایی که پیغمبر (ص) ساخته بود) که در آیه ۱۰۷ سوره برائت (توبه) نمونه ای از آن را می بینید:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾

به آیه ۱۰۷ نگاه کنید: «مسجد» مذکور:

الف - برای جریان اسلام مضر بود

ب - برای اشاعه کفر بود

ج - مایه تفرقه میان مومنان بود

د - محل کشیک بود به نفع کسانی که نسبت به خدا و رسولش «محارب» محسوب میشدند،

آنحضرت که به قَسَم آنها (وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى) اعتماد کرده و قصد داشت در چنان جائی نماز بخواند و در نتیجه به آنجا «رسمیت» ببخشد، که با نزول این آیه متوجه حقیقت شد و دستور تخریبش را داد و آن را به زباله دان تبدیل کرد.

[۹] یکی دیگر از نمونه کارهای آنان توطئه های دو زن از زنان آنحضرت بود که از جریان نفاق خط میگرفتند و در آیه های ۳ و ۴ سوره تحریم نمونه ای از آن را می بینید:

وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

نوشتن شرح بر این موضوع برایم مشکل است، اما همینقدر بدانید که توطئه آنها به اصل دین، و براندازی آن مربوط بود، زیرا در آیه ۴ اسم حضرت جبرئیل (ع) را ذکر کرده که آورنده وحی به سوی آنحضرت بوده، و ذکر نام او مرتبط با کلیت دین مبین اسلام است.

اگر این آیه ها بخوبی شرح شوند، غوامضی از موضوعات بعد از وفات آنحضرت گشوده میشود. بد نیست اضافه کنم که در همین سوره تحریم:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُّوحٍ وَّامْرَأَةً لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِّنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾

بطور تلویحی و از طریق مثل زدن، آن دو زن آنحضرت را، به زن لوط و زن نوح مثال زده که میدانید دو زن اخیر الذکر نسبت به آن دو پیغمبر خدا خائن بودند و اسرار منزل آن دو بزرگوار را فوراً به دشمنان آن دو پیغمبر بزرگوار میرساندند.

[۱۰] یکی دیگر از نمونه کارهای منافقان توطئه قتل وجود مقدس پیامبر (ص) بود که در آیه ۶۷ سوره مائده نمونه ای از آن را می بینید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾

چرا آنحضرت را جع به آن تکه خاص از وحی دست-دست میکرد و ابلاغ آن را به «موقع مناسب» موکول مینمود که مورد عتاب الهی قرار گرفت؟ و «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» یعنی چه؟ و چرا پیامبر بر ترور فیزیکی خویش، و از جانب چه کسانی نگران بود که خداوند خیالش را راحت کند و بگوید که من خودم حفظ میکنم؟

[۱۰ تا ...] حقیقتش این موارد آنقدر زیاد است که اگر بخواهم همه را بگویم، اولاً نمیتوانم زیرا خیلی زیاد است، ثانیاً با روش خلاصه گوئی این قلم سازگار نیست، مخاطب ما خاص است، و اشاره ای هم او را کفایت میکند.

دو داستان قرآنی مرتبط به بحث

داستان های قرآنی برای سرگرم کردن مخاطب ها نیست،

(۱) بلکه بیان موعظه هایی است که با حال و روز مخاطب های معاصر نزول کاملاً تناسب داشت،

۲) این نوع بیان، از لحاظ اینکه «دیگران»ی را سوژه قرار میداد، از این نظر که مخاطب های مذکور فوراً گارد نگیرند و بخوبی در آن دقت کنند، از خطاب مستقیم موثرتر بود.

سوره مائده، از لحاظ ترتیب نزول، آخرین سوره قرآن است، به عبارت دیگر، سوره مائده «آخرین حرف»های خداوند است، و اگر در آن داستان هایی ذکر شده باشد، آئینه ای است از وضع موجود در آخرین ایام عمر شریف آنحضرت.

اولین داستان قرآنی سوره مائده

اولین داستان، در آیه های ۲۰ تا ۲۶ سوره مائده آمده، و در آن، آن قسمت داستان موسی (ع) است که خطاب به بنی اسرائیل میگوید خداوند که آنهمه نعمت به شما ارزانی داشته و شما را به عطایائی مفتخر فرموده که به هیچ قومی چنان مایه های افتخاری نداده، مقرر کرده است که به این سرزمین مقدس داخل شوید و مبادا از این امر عقبگرد کنید که مایه خسران تان خواهد بود.

بنی اسرائیل بهانه هایی آوردند و جواب هائی هم شنیدند و بالاخره گفتند «ای موسی! ما هرگز، مادام که ساکنان فعلی در آن هستند داخلش نخواهیم شد، پس، خودت و پروردگارت بروید و با آنان بجنگید و ما همینجا می نشینیم!»

این داستان قرآنی به ما چه اطلاعی از آن آخرین روزهای پیامبری پیامبر ما (ص) میدهد؟

اطلاع مستقیمی که این داستان به ما میدهد این است که آنحضرت در واپسین روزهای حیات این جهانی خویش در موقعیتی شبیه به این موقعیت حضرت موسی (ع) قرار گرفته بود، و عده ای با کمال بی حیائی در چشمش نگاه میکردند و نافرمانی مینمودند!

ممکن است کسی تعجب کند و بگوید مگر چنین چیزی ممکن است؟

برای رفع تعجب دو داستان مشهور را ذکر میکنیم:

داستان اول مربوط است به «لشکر أسامه» و آن این است:

آنحضرت که حس میکرد در آخرین ایام این جهانی خویش است و از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی مدینه هم تحلیل دقیقی داشت، برای امکان کنترل اوضاع پس از وفات خویش، لشکری سامان داد و فرماندهی آن را به آسامه بن زید که جوانی مدیر و مدبر بود سپرد. ماموریت این لشکر، نگهداری یک نقطه ضعیف مرزی بود که همیشه بیم هجوم و شبیخون از آن نقطه میرفت. و در این لشکر کسانی را به ماموریت گماشت که احتمال میداد پس از وفاتش، آن کسان (مانند سامری که در غیبت کوتاه مدت موسی-ع- تقریباً اکثر بنی اسرائیل را اغوا کرده و به گوساله پرستی کشانده بود) مردم را به بیراهه بکشانند.

کسانی که آنحضرت تصریح کرده بود که باید در لشکر اسامه باشند، حتی یکنفرشان در لشکر مذکور حضور نیافتند، و آن لشکر هم از مدینه بسوی ماموریت محوله حرکت نکرد!

داستان دوم مربوط است به اظهار علنی توهین به آنحضرت در حضور بقیه، و آن این است:

آنحضرت در بستر احتضار بود و دور بستر ایشان بگومگو و شلوغی بود، آنحضرت گفت کاغذ و قلمی بیاورید که چیزی املاء کنم که پس از من گمراه نشوید، یکنفر (از رؤوس منافقان) مانع شد و گفت «ان المرء لیبهجر» (که من از ترجمه اش شرم دارم ولی شما لا اقل این مقدار عربی را که بلدید)

البته داستان هایی از این نوع، منحصر به این دو مورد نیست، بلکه زیاد است، ولی خواننده با کیفیت، و نویسنده هم اهل اختصار است، نه درازگوئی.

دومین داستان قرآنی سوره مائده

دومین داستان در آیه های ۲۷ و ۲۸ سوره مائده است، و در آن داستان دو پسر حضرت آدم است که قربانی یکی مقبول واقع شده و مال دیگری مقبول واقع نشده بود که دومی کینه ای از اولی به دل گرفت و اولی علت مقبول نشدن قربانی دومی را

توضیح داد و دومی گفت حتما میکشمت و اولی گفت اگر دستت را به کشتنم دراز کنی، من اینکار را نخواهم کرد زیرا از خداوند پروردگار همگان خوف دارم. در این داستان چه داریم:

در این داستان دو طرف را داریم که یکی مقید است به قیودی که اوامر و نواهی الهی برایش رسم کرده، و دیگری که خود را مقید به چنین قیودی نمیداند. اولی «هرکاری» را نمیکند، فقط خود را مجاز به انجام کارهایی میداند که با قیود مذکور برخورد نداشته باشد، اما دومی، او چون خود را مقید به قیودی نمیداند، خود را مجاز میداند دست به «هر کاری» بزند.

اطلاع مستقیمی که این داستان به ما میدهد این است که آنحضرت در واپسین روزهای حیات این جهانی خویش در موقعیتی شبیه به موقعیت فرزند با تقوای حضرت آدم قرار داشت، و منافقین (که علیرغم اسم مسلمانی شان، دین نداشتند) آنحضرت را در موقعیت «گیر افتاده در گوشه رینگ» قرار داده بودند که از هرطرف ضربات سهمگینی دریافت میداشت و مجاز به مقابله به مثل نبود.

جریانات همینطورها بود تا سه سال مانده به هجرت! که سوره عنکبوت نازل و صراحتا خبر از «منافقین وارد میشوند» را میدهد، که شرح این قصه را جداگانه عرض میکنیم،

باورود منافقان به اسلام، تا سه سال، که هجرت به وقوع پیوست، وضع مومنانی که بخصوص آزارها و شکنجه های بدنی میدیدند، اندکی بهبود یافت زیرا منافقان (به شرحی که خواهیم گفت) میخواستند خودی نشان دهند و خود را مطرح کنند.

بقیه تاریخ مشترک اسلام و مسلمانی

اینک باید پرانتزی باز کنیم و شرحی بدهیم تا موقعیت منافقان بهتر دانسته شود: پس از واقعه ای که در تفسیر سوره فیل (در سایت) شرح داده ایم، اهمیت مکه در سرتاسر قلمرو کسانی که به زبان عربی تکلم میکردند و بت های آنها در کعبه بود، بسیار بالا رفت و نوعی تقدس یافت که قبلا نداشت، این قلمرو بیابانهایی خالی از سکنه با مردمانی چادر نشین (مانند سرخپوستان امریکا در قرن هجده بود که مسکن

ثابتی نداشتند اما فرق سرخپوستان مذکور با عرب های زمان ظهور پیامبر (ص) در این بود که سرخپوستان به رودخانه های بزرگ پر آب و گله های پرتعداد بوفالو راحت ترین دسترسی را داشتند و همیشه میتوانستند به سهولت نیاز های خوراکی و پوششی خود را با شکار تعداد لازم بوفالو تامین کنند و این سهولت دسترسی به آب و غذا و پوشش، مانعی بود که آنها متمدن و متمرکز و قدرتمند شوند؛ درست مانند قبایل ساکن حاشیه رودخانه بزرگ آمازون که هنوز هم و حشی مانده اند، زیرا همیشه موز رایگان زیاد و ماهی و میمون کافی برای شکار در دسترس دارند، اما عرب های آن روزها درست بر عکس، بیابان هایی بزرگ، بدون آب خوب رودخانه ای، و بدون شکار های آسان و غنی، زندگی رقت بار داشتند و اغلب در گرسنگی و فقر غذائی بودند، در کل مناطق عرب نشین، فقط مکه و طائف و حدود پانصد کیلومتر دورتر یثرب و چند جای بسیار کم اهمیت دیگر بود که زندگی در آنها بدون چادر نشینی بود)

از بی اهمیتی و حقارت مناطق عرب نشین آن روزها، همین بس که آنها دو همسایه ابرقدرت داشتند (شاهنشاهی ایران ساسانی، و امپراتوری روم شرقی) که هیچکدام از آنها کوچکترین کوششی برای تصرف منطقه آنها به خرج ندادند، در حالیکه یمن و حبشه (که همسایه عرب ها محسوب میشدند تحت الحمايه روم بودند و به روم خراج می پرداختند)

سازمان اجتماعی عرب های ساکن غیر چادر نشین به صورت بود قبیله-قبیله ای بود و هر قبیله به نام نیای مهم شان نام داشتند، مثلاً بنی هاشم یعنی فرزندان هاشم و بنی امیه یعنی فرزندان امیه و این قبایل بعضی پر جمعیت تر، و برخی بسیار کم تعداد، بودند.

در داخل هر قبیله، رئیس قبیله قدرت مطلق داشت، بطوریکه اگر به هر علت یکی از افراد قبیله را میکشت کوچکترین مخالفتی نمیدید، در طائف و مکه و یثرب، بعضی از افراد بودند که چندان تابعیتی و حضوری در قبیله نداشتند و زندگی نیمه مستقل داشتند و به اصطلاح امروز «لمپن» بودند و زندگی شان از طریق راهزنی و دزدی و قمار و شرارت میگذشت، اینها با هم به علت اشتراک منافع بیشتر محشور بودند، اینها به علت زندگی خاص پرخطری که داشتند با هوش تر از افراد قبایل بودند، اینها شاهد بودند یک محمد بن عبدالله پیداشده که ادعای خدای واحد را دارد و ده سال است که همواره مورد خشم و کینه روسای قبایل است و عده ای برده و فقیر را در پیروی خود دارد، اما، با وجود این ضعف موقعیت اجتماعی و توهین و تحقیر و تکیذ و آزار و شکنجه پیروانش، ده سال تمام است که از حرفش کوتاه نمی آید و اینهمه قبایل هم نتوانسته اند از پس او برآیند، حالا گیریم که خدا یکی باشد یا هزارتا، چه

فرقی میکند؟ ولی میدیدند با وجود همه این نابرابری موقعیت، پیروانش بطور ظاهری تدریجا، و بطور سمپاتی پنهانی به سرعت، در حال افزایش است، آنها باهوش حاصل از زندگی پر خطری که داشتند، حدس قوی میزدند که این محمد بن عبدالله برنده خواهد شد، و چون بین خویش (به علت همان زندگی پر خطری که داشتند) ارتباطاتی داشتند، پس از رایزنی های داخلی، بالاخره و یکباره تصمیم به پیوستن به جبهه ایمان گرفتند و اظهار مسلمانی کردند با این انگیزه که پس از موفق شدن جبهه ایمان، اینها نیز از این نمد کلاهی بدست آورند!

سوره عنکبوت که با تخمین مقبول مهندسی سه سال قبل از هجرت نازل شده، در پاراگراف اول (در آیه های ۳ و ۱۱ به روش خاص قرآنی که یکی از عناصرش خلاصه گوئی است) به اظهار اسلام آنها اشاره فرموده است [تفسیرش را در سایت ببینید]

حساب منافقان درست در آمد و کمتر از سه سال بعد واقعه عظیم هجرت واقع شد. با وقوع هجرت منافقان علی الحساب به آن «کلاهی از نمد موفقیت آنحضرت رسیدند، به عنوان «اصحاب پیامبر» احترامی یافتند و دو نفر از رؤس آنها در یثرب (که حالا دیگر «مدینه النبی» نام گرفته بود)، آب و ملکی یافتند و باهم قراری گذاشتند که یکروز در میان یکی از آنها به امور زراعی شان برسد و نفر دیگر در محضر آنحضرت باشد و با خود شیرینی در مقابل آنحضرت اعتبار اجتماعی جدیدالتاسیس خود را توسعه داده و نهاده بدهد، کار بقیه شان هم شبیه به همین بود.

ایام میگذشت، مهاجران جدید از راه میرسیدند، و با آغوش باز انصار مواجه میشدند، احکام نازل میشد، جنگ دفاعی بسیار نابرابر بدر پیش آمد و کفار قریش شکست مهلکی خوردند، پس از آن جنگ دفاعی احد پیش آمد و جبهه آنحضرت پیروز نشد ولی شکست هم نخورد و بسیاری از سرمایه های جبهه ایمان، مثلا حمزه که سیدالشهداء نامیده شد و مصعب ابن عمیر و امثال اینها شهید شدند و منافقان چنان فراری کردند که یکی از آنها به یک شهر دیگر رسید.

قرآن در آیه ۱۲۲ سوره آل عمران میگوید «اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا» و این آدرس دقیق میدهد که حالا اینک منافقان دو دسته بودند، یکی همانها که قبلا خود را به دروغ مسلمان اعلام کرده بودند، دیگری ناراضیان یثرب بودند که این مهاجرت گسترده را به ضرر خویش حساب میکرد و زیر پرچم عبدالله ابن ابی رفتند و او قوی شد و به نظر می آید دوطایفه ای که بر شکست جبهه اسلام «همت گماشتند»، یکدسته اش اینها بودند و یکدسته اش همان منافقان سابق الذکر.

این قلم اطمینان دارد پشت جبهه را که پیامبر (ص) آنهمه توصیه اکید کرده بود که هر اتفاقی بیفتد شما از این نقطه دفاع کنید، به توطئه مشترک آنها بود که آنان ترک پُست کردند و توسط همانها به خالد بن ولید گرا داده شد که آن نقطه فاقد دفاع است!

فعلا همینقدر را بدانید که آنحضرت چه مارهایی را در آستین می پرورد، و از طرف خداوند هم ممنوع شده بود که ریشه آنها را بکند زیرا آنها حفظ ظاهر میکردند و میگفتند ما مسلمانیم و به اینطریق جان و مال و آبرویشان در حفاظ کلی اسلام محفوظ میشد، آنها دائما با کفار مکه در تماس بودند و آنها را راهنمایی میکردند که در ضدیت با پیامبر چه کنند و برای موفقیت آنها بستر سازی میکردند.

سه قبیله بزرگ یهودی نیز در یثرب بودند و میدانستند که آخرین پیامبر در مکه ظهور خواهد کرد و سپس در یثرب فعال خواهد بود و از صدها سال قبل در یثرب ساکن شدند، تا آنحضرت را ببینند و یاری اش کنند، جمعیت شان زیاد شد، قدرت اجتماعی شان فوق العاده شد اما وقتی که پیامبر را دیدند و خصوصا پس از نرول حکم تغییر قبله از بیت المقدس بطرف کعبه، دشمن شدند.

حالا دشمنان پیامبر(ص) پنج تا بودند:

۱ - منافقان سنتی

۲ - منافقان یثربی

۳ - کفار مکه

۴ - یهودیان مدینه

۵ - مسلمانان نفهم و جاهل که گول منافقان را به راحتی میخوردند و سربازان بی جیره و مواجب آنها برای پیشبرد اهداف شومشان میشدند.

در چنین شرایطی جنگ خندق پیش آمد که چهار دشمنان قوی و منسجم فوق قرار بود ریشه اسلام را بکنند که مطابق آیه سوره احزاب «کفی الله المومنون القتال»، خداوند از طریق خارق العاده دشمنان را پراکند و و آن توطئه های دقیق خنثی شد، ضمنا قبلا مشاهده خندق برای اولین بار که قبلا ندیده بودند، روحیه مهاجمان را خراب کرده بود، و قتل عمرو بن عبدود و توسط علی بن ابیطالب (ع) نوجوان، که شبیه قتل جالوت توسط داود (ع) بود (سوره بقره آیات ۲۴۶ تا ۲۵۴) روحیه لشکر های خصم کاملا خراب شد، و طول کشیدن جنگ برای کسانی که برای یک فتح شایان نصف روزه آمده بودند، و نیافتادن اتفاق جنگی در مدت طولانی به علت خندق (بعلاوه قتل عمرو بن عبدود سردار جنگاور خبره، توسط یک نوجوان) و کم آمدن آذوقه مهاجمان، و مهمتر از همه باد های سرد غیر قابل تحمل، (آیه های ۹ تا ۱۱ سوره احزاب) آن لشکرکشی حساب شده دقیق را پراکند و آنها بدون آنکه جنگی رخ دهد، سرافکنده و با لب و لوچه آویزان به مساکن خویش باز گشتند.

بازهم سوره ها نازل میشدند و کفار مشرک و کفار یهودی به دشمنی ها ادامه میدادند،

ولی منافقان بیشتر و عمیق تر ادامه میدادند، قضیه افک، قضیه جلابیب، قضیه مسجد ضرار، قضیه کوشش برای قتل پیامبر(ص) (شرحش را در تفسیر این قلم در سوره های نور و احزاب توبه و مائده، در سایت ببینید)

در اینجا میخواهیم چیزی را بگوییم که فوق العاده در فهم وقایع پس از وفات پیامبر (ص) مهم است، لذا آن را با دقت بخوانید:

۲۳ سال قبل از وفات آنحضرت، و در اوائل بعثت ایشان، مسلمانان اولیه، که چنانکه قبلا هم گفتیم، از طبقات فرودست (برده و فقیر و...) بودند، برای چه به پیامبر (ص) پیوستند؟ و علیرغم فشار و آزار روحی و شکنجه ها چرا از آنحضرت جدا نشدند؟ آنها در پیام های وحی چیزی میدیدند که به آنها نوید رهایی از شرایط موجود که اگر بخواهیم خلاصه کنیم روابط «ارباب-برده» و «رئس قبیله-عضو قبله» بود که در قسمت اول با بردگان مانند «حیوانات» رفتار میشد و در قسمت دوم با اعضاء قبیله مانند «اشیاء» مورد تملک.

با پایان عمر شریف آنحضرت و انقطاع وحی، هر دو این مشکلات حل شده بود، روسای قبایل از خدائی به کدخدائی تنزل یافتند و فرضا اگر کسی را میکشند، بسته به مورد، یا قصاص میشدند یا دیه می پرداختند.

بردگان هم شبیه به همین حقوق را یافتند، بعلاوه حق «مکاتبه» (پرداخت قسطی قیمت خویش) که از آن راه میتوانستند آزاد شوند.

بلکه از آن بیشتر را هم یافتند، از حقارت «امی» بودن به شرافت «صاحب آخرین کتاب خدا بودن» هم رسیدند، و ضمنا هویت جدیدی پیدا کردند که در چشم همسایگان عظمتی داشت و آنها «مسلمانی» بود.

مثلا یک عرب چادر نشین بدبخت، وقتی که در مسیر های بیابانی با یک فرد مثلا رئیس قبیله فرضا مسیحی حبشی برخوردی می داشتند و گفتگوئی میکردند، آن فرد ثروتمند مسیحی حبشی وقتیکه میفهمید این یاروی چادر نشین فقیر، «مسلمان» است، فوراً در دل خویش احترامی نسبت به او پیدا میکرد و رفتارش با او تغییر می یافت.

اینک انگار که مسلمانان یک «ملت» شده بود و انگار که یک «کشور» داشتند که پایتختش یرث (یا مدینه النبی) باشد و هویت شان از عضو فلان قبیله به عضو ملت اسلام ارتقاء یافته بود.

این، خیلی خیلی خیلی بیشتر از آنچیزی بود که گروندگان اولیه میخواستند، و واقعیات تاریخی نشان میدهد آنها و اکثر مسلمانان جدید، به همین دستاوردها قانع بودند و بیش از آن نمیخواستند!!

مسلط شدن تاریخ مسلمانی و تضعیف روز افزون تاریخ اسلام

اوضاعی که برایتان توصیف کردیم در یکروز و دو روز رقم نخورد، بلکه در سیزده سال طول کشید که ذره ذره به این سرانجام رسید.

چنانکه قبل تر گفته ایم، منافقان تقریباً سه سال قبل از هجرت، که تشخیص داده بودند که نهضت اسلام «آینده» دارد به طمع اینکه از این نمد کلاهی برای خویش کسب کنند، وارد اردوگاه اسلام شدند، و با استفاده از روش هایی که قبلاً با تفصیل و با ذکر آیاتی از قرآن ذکر کرده ایم، خود را به عنوان مومنان دواآتشه در بین عموم مسلمانان مطرح کردند.

پیشرفت آنان معلول دو علت بود:

- ۱ - «خُلُقِ خوش محمدی» که مانع میشد آنحضرت دائماً نیت پلید آنها را فاش کند،
- ۲ - خامی و ساده لوحی و جهل گسترده اکثریت مسلمانان، که منافقان را موفق میکرد با استفاده از این خامی و ساده لوحی و جهل اکثریت، با رفتاری که در بخش های قبلی بر شمرده ایم، آنها را گول زده و کم کم در طول تقریباً ۱۳ سال (سه سال قبل از هجرت و ده سال پس از آن) موقعیتِ مطلوب را برای خویش ایجاد کنند.

نتیجه ای که منافقان گرفتند

بطور کلی نتیجه ای که منافقان گرفتند این بود که مانند سامری که موفق شده بود زحمات حضرت موسی (ع) را بر باد دهد و دین خداپرستیِ مورد تبلیغ موسی (ع) را به گوساله پرستی تنزل دهد، آنها نیز موفق شدند این تخریب ها را در دین مورد تبلیغ آنحضرت انجام دهند:

- ۱ - انجام کودتا در مورد جانشینی آنحضرت بجای بیعت
- ۲ - انجام توصیه (خلیفه اول نزدیک مرگش به نفع کسی که بعدا خلیفه دوم شد) بجای بیعت
- ۳ - تشکیل «شورا»ئی که نتیجه معلوم داشت (به نفع کسی که خلیفه سوم شد)
- ۴ - جمع آوری قرآن به ترتیب تقریبا بر عکس ترتیب نزول
- ۵ - تدریجا نصب اشخاص نا صالح در مناصب کلیدی (مثلا گماردن معاویه به استانداری سرزمین وسیع و ثروتمند شام و امثال این ها که کم هم نیست)
- ۶ - کشورگشائی های ناضرور
- ۷ - تقسیم بندی مردم به دو دسته شهروند درجه ۱ و درجه ۲ («اعراب» شهروندان درجه ۱، و «موالی» که مسلمانان جدید- در اثر کشورگشائی های ناضرور بودند- شهروند درجه ۲)
- ۸ - حیف و میل بیت المال و خاصه خرجی ها و رانت دهی به هم قبیله ای ها و فامیل نزدیک
- ۹ - تقلیل فاحش روحیه عمومی متمایل به معنویت، در مردم، و تغییر آن به دنیا پرستی.

این اتفاقات عظیم، در جهت تخریب دستاوردهای آنحضرت، فقط در طول ۳۰ سالِ مجموع خلافت سه خلیفه اول اتفاق افتاد، و وقتیکه دیگر کار آنقدر خراب شده بود، پس از خلیفه سوم، برای «جمع کردن» خلاف هایی که سه خلیفه (بیشتر از همه خلیفه سوم، و کمی کمتر از او خلیفه دوم، و کمتر از او خلیفه اول) انجام داده بودند، مردم با شیوع و بطور اکثریتی به سراغ علی بن ابیطالب رفتند که خلافت را بپذیرد و آنحضرت نپذیرفت، و مردم اصرار زیاد کردند، این جریان (یعنی اصرار مردم به قبول خلافت علی-ع- و استنکاف او) سه روز ادامه داشت، و آنحضرت میگفت سه خلیفه قبلی آنقدر کار را خراب کرده اند که هیچکس نمیتواند درستش کند، بهتر است یک نفر دیگر را خلیفه کنید و مرا مشاور او قرار دهید. اما، مردم قبول نمیکردند و فقط او را میخواستند، تا اینکه آنحضرت ناگزیر به قبول شد.

آنحضرت فوراً با سه جنگ تحمیلی (جمل و صفین و خوارج) مواجه شد و بالاخره هم در مسجد هنگام نماز به شهادت رسید.

پس از او پسرش حسن بن علی (ع) به زور بیعت مردم خلیفه شد و او هم در داستانی که جای شرحش در اینجا نیست مجبور به صلح با معاویه شد و او شد «خلیفه ششم» و به این ترتیب پرونده تاریخ اسلام بسته، و تاریخ مسلمانی بر صدر نشست. با قضیه کودتای سقیفه، تاریخ مسلمانی پررنگ و غلیظ و مسلط، و تاریخ اسلام کمرنگ و ضعیف و بی رمق شد.

پس از آن، کشور گشائی های ناضرور خلیفه دوم، و سرازیر شدن «خراجات» به مدینه، و ابرثروتمندی برخی از موثرین به وجود آمدن چنین اوضاعی، و شهروند درجه ۱ شدن اعراب، و درجه ۲ شدن «موالی»، و قدرت گرفتن بنی امیه، و فاجعه عاشورا، و سقوط بنی امیه و برآمدن بنی عباس (که از بنی امیه بدتر بودند) و مسموم شدن همه ائمه شیعه (ع) و پیدایش جنگ های آزادی بخش از سوی «موالی» و ضعیف شدن خلفای عباسی و پیدایش حکومت های محلی در ایران و مصر جاهای دیگر و راه یافتن افکار باطل (مانند جبر و اختیار و حدوث و قدم قرآن و پیدایش و رواج روایات مجعول در میان مسلمانان و و و . . .) و ظلم انبوه سلاطین . . . کار را به آنجا رساند که جوامع مسلمانی، علیرغم شکوه و جلال ظاهری، چنان از درون پوسیده شده بودند که یک لگد مغول ها نصف جامعه مسلمانی را به ویرانه تبدیل کرد.

اما، در همین زمان، اروپائیان (که مانند حدود ۷۰۰ سال پیش مسلمانانِ مقارن حمله مغول) فقیر و پراکنده و بیسواد و بی تمدن بودند، داشتند در جهت «رنسانس» قدم هایی سریع و محکم برمیداشتند،

یعنی همان موقع که مسلمانان در سرشیبی افول افتاده بودند، اروپائیان داشتند در سربالائی رنسانس روز به روز ایام پیشرفت را تجربه میکردند.

تحلیل علت افول مسلمانان

مهم ترین عنصر کارنامه پیامبر (ص) چیست؟

جواب، بدون فکر و تأمل، قرآن است، و هرکس که اندکی صاحب فکر باشد، در این تردیدی ندارد.

آیه ای در قرآن است که ذیلاً می بینید که حاکی از آن است که در روز قیامت پیامبر (ص) از مسلمانان شکایت میکند و میگوید خدایا! «قوم من» (یعنی مسلمانان) این قرآن را مهجور گذاشتند:

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾ [سوره فرقان]

مهجور یعنی چه؟

ریشه این کلمه «هجر» است و سایر مشتقات آن، که، از باب های مختلف، در قرآن آمده، تهجرون (رد میشوید) فاهجر (پس دوری کن) واهجرنی (از من دور شو) واهجروهن (و با آنها قهر کنید) و بسیاری از مشتقات کلمه مهاجرت، و بالاخره همین کلمه که در آیه ذکر شده، یعنی مهجور.

آیه مذکور آیه ای از قرآن است، و طبعاً، صحیح ترین سخن ممکن است! یعنی مسلمانان به قرآن اهمیت ندادند و از آن دوری کردند!

اکنون تقریباً ۱۴۰۰ سال از نزول این آیه گذشته است و شما قضاوت کنید آیا مسلمانان در این ۱۴۰۰ سال از قرآن دوری کرده اند؟

اگر بگوئید بله، ممکن است کسی بگوید پس این هزاران نسخه از قرآن که در موزه های همه جا در سراسر دنیا، با خط خوش و تذهیب و تجلید عالی، که از همه قرون

تاریخ مسلمانی گردآوری شده، چیست؟ یا ممکن است بگوید پس این میلیونها نسخه ای که هرساله در کل جهان، از آن چاپ میشود، چیست؟ یا ممکن است بگوید پس این همه مسابقات حفظ و قرائت قرآن که همه ساله در کشورهای مسلمانی، با صرف هزینه های درشت و خیلی درشت، برگزار میشود، چیست؟ یا ممکن است بگوید پس اینهمه تفسیری که بر قرآن در طول اینهمه اعصار و قرون نگاشته شده، چیست؟

یا ممکن است بگوید . . . یا بگوید . . . و بگوید . . .

جواب این است که همه این حرف ها درست است، یعنی هزاران نسخه نفیس قرآن در موزه ها هست، و هرساله میلیون ها نسخه چاپ میشود، و به همه زبانها ترجمه شده، و قاریانی با صدای خوب و با بهترین اسلوب های موسیقائی آنرا اجرا میکنند، و از سوی مستمعین تحسین میشوند، و این اجراها در گوشه های میلیونها نفر وجود دارد و نیز در سایت ها و صفحات تلگرامی و اینستاگرامی و چه و چه، و هرساله مسابقات بین المللی حفظ و قرائت با صرف بودجه های آنچنانی برگزار میشود و . .

اما شکایت پیغمبر (ص)، آنهم در روز قیامت، آنهم به درگاه الهی (که در آنجا جز حقیقت نمیتوان گفت)، آنهم از قوم خودش!! که قطعاً وقوع خواهد یافت، بما میگوید بله، متأسفانه، قرآن در این ۱۴۰۰ سال «مهجور» بوده، یعنی قرآن مورد اهمیت واقع نشده، و نسبت به آن بی اعتنایی شده، و همه آنچه که فوقاً برشمرده شده، مانع از این نیست که پیامبر (ص)، در روز قیامت، از مسلمانان، برای بی مهری و بی اعتنایی نسبت به قرآن، و دوری گزیدن از آن، شکایت نکند!!

دو آیه در قرآن هست که خیلی مایه عبرت است و ضمناً به این بحث هم مربوط است:

الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾ [سوره ابراهیم]

یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ
بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ [سوره انفال]

بنابر آیه اول، پیامبر (ص)، حامل کتابی بود که سبب میشد «مردم» از ظلمات بسوی نور و به جاده ای که بسیار رفیع المنزله و پسندیده است هدایت شوند، و چون کلمه «مردم» مقید به قیدی نشده، (مثلا مردم عربستان، یا مردم قرن هفتم میلادی و یا مردم اندیشمندان یا . . . یا قیود دیگر مقید نشده) لذا منظور صاحب وحی همه مردم همه زمانها و مکان هایی است که پیام کتاب آنها را خواهد گرفت.

یعنی (بنا بر آیه سوره ابراهیم) در قرآن این خاصیت هست که همه مردم را اعم از زمان و مکان و رنگ و نژاد و طبقه اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و چه وجه، از همه ظلمت ها که شامل همه جهل ها و خرافه ها و اسبابی که علت فردستی فرودستان و فقر فقراء و سایر کاستی ها و عقب ماندگی ها است نجات دهد و آنها را به جایگاه شایسته انسانی برساند.

آیه دوم میگوید دعوت این رسول را (یعنی توجه به محتوای قرآن و عمل به آن) را بپذیرید که مایه «زندگی بخشی» به شماست.

اینکه آیه ۳۰ سوره فرقان، که در بالا ذکر کردیم، میگوید: در روز قیامت رسول (ص) به ربّ شکایت میکند که قوم من قرآن را مهجور کردند، راه باید در این نکته یافت! در این نکته که اکثریت مردم قدم های قلیلی با رسول (ص) آمدند، قدم هایی که یک بهبود ضعیفی در وضع شان بوجود آورده بود، و این تازه اول بهبود ها و پیشرفت های عظیمی بود که در صورت ادامه به آن میرسیدند، و بیش از آن نیامدند، و آنحضرت هم نمیتوانست آنها را ملزم کند (لا اکراه فی الدین) و این توقف اکثریت مردم، دو علت داشت:

۱ - خیل عظیم نومسلمانان که اکثریت قاطع را تشکیل میدادند، نوعا جاهل و ساده لوح و ناپخته بودند و اصلا این چیزها را نمی فهمیدند که خدا کیست و رسول چیست؟ و تعالی انسانی چه معنی دارد و به چه درد میخورد و آیا خوردنی است یا پوشیدنی، و همینقدر میفهمیدند که تا حالا (یعنی تا فتح مکه و پیوستن تقریبا همه قبایل به اسلام) اوضاعشان از قبل (یعنی قبل از هجرت) خیلی بهتر شده است، و چرا در همینجا همه چیز متوقف نشود؟

۲ - وجود منافقین سازماندار یکدست (که در صفحات قبل بطور تفصیل با توطئه سازی ها و تخریب ها و مخالفت های آنها آشنا شده ایم) که میدانستند، اگر آنحضرت متوقف نشود، دیگر فرصتی برای رسیدن آنها به ریاست و رسیدن به آلف و اُلف حاصل از آن، و . . نخواهد بود، و آنها با سازماندهی قرص و محکمی که داشتند، در گوش خیل عظیم نومسلمانان جاهل، از طریق روسای قبایل آنها (به طریق کدخدا را ببین و ده را بچاپ) وعده های کذب، و امیدهای واهی میکاشتند که خوشبختی شما در گروی همدستی با ما و حرف شنوی از ما است.

در چنین اوضاعی، چیزی که به عنوان خواسته اکثریت می شناسیم، (و منافقان، و اکثریت نومسلمانان که در تبعیت آنها بودند، آن را در بوق ها می دمیدند، این بود که پس کی به خودمان برسیم (مانند بنی اسرائیل که میگفتند دیگر من و سلوی نمیخواهیم، سیر و پیاز . . میخواهیم) ایجاد مانع و متوقف کردن پیامبر (ص) را اولویت اول خویش برگزیده بودند!

در چنین اوضاع و احوالی، قلب و مغز تعالیم آنحضرت، که در قرآن تمرکز و تبلور یافته بود، به محاق میرفت.

پیدایش «خلفاء»

در ابتدا به یک کرونوگرافی کوچک می پردازیم:

پس از صلحی که به امام حسن (ع) تحمیل شد، معاویه که پیروز میدان، و «خلیفه ششم» شده بود، به منبر رفت و «صلح نامه با حسن بن علی-ع» را پاره کرده و گفت ای مردم من نیامده ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج کنید، بلکه آمده ام بر شما ریاست کنم.

یعنی در این لحظه جریان نفاق کاملاً نقاب از چهره برداشت و مکنون واقعی دل خویش را آشکار کرد!

این لحظه، چه زمانی بود؟

واقعه دردناک عاشورا در سال ۶۱ هجری واقع شد و مشهور است که حسین بن علی (ع) از زمان وقوع صلح تحمیلی تا فوت معاویه اقدامی رسمی (اعم از سخنرانی یا جمع آوری نیرو یا تحرکات دیگری که ناقض صلح مذکور باشد) علیه حکومت معاویه نکرده، و مورخان این مدت را ۱۰ سال ذکر کرده اند.

بنابراین، نقاب از چهره برداشتن جریان نفاق، و آشکار کردن ماهیت واقعی شان، بطور تقریبی، ۴۰ سال پس از رحلت رسول الله (ص) اتفاق افتاد.

طبیعی است که قبول کنیم در این ۴۰ سال، (+ آن ۱۳ سال قبل از رحلت آنحضرت) آرزوی قلبی جریان نفاق این بود که حرف دلشان را بزنند و بگویند ای مردم! ما به تعالیم آنحضرت هیچ علاقه ای نداریم، تنها چیزی که به آن علاقه داریم این است که به این حکومتی که آنحضرت درست کرده سوار شویم و در راس آن قرار گیریم!

حالا با این کرونگرافی کوچک میتوانیم به حدود ۴۰ سال قبل برگردیم و اوضاع و احوال مقارن رحلت آنحضرت را تحلیل کنیم:

در زمان وفات آنحضرت، در داخل جهان اسلام و مسلمانی، دقیقا سه گروه مشخص وجود داشتند:

۱ - مومنان خالص، در راس آنها علی بن ابیطالب (ع) و طیفی از مومنان بسیار محترم از قبیل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و تخمینا (بدون احتساب زنان) ده نفر دیگر.

۲ - منافقان خودآگاه (یعنی کسانی که آرزو داشتند ولی نمیتوانستند مکنونات قلبی خویش را آشکار کنند که ذره ای به تعلیم رسول (ص) اهمیت نمیدهند و چیزی جز ریاست نمیخواهند)

اینها چند نفر بودند؟

هر چه باشد اینها هم، گرچه از دسته اول خیلی بیشتر بودند، ولی خیلی زیاد نبودند، مثلا همان ۱۱ نفری که ۱۳ سال قبل از رحلت دستجمعی اظهار اسلام کردند، بعلاوه روسای قبایلی که در روز فتح مکه چاره ای جز اظهار اسلام نداشتند (که فرد شاخص شان ابوسفیان - پدر معاویه- بود) اینها را هم با تخمین خوب میتوانیم حدود ۳۰ نفر حساب کنیم، زیرا همه روسای قبایل که در روز فتح مکه اظهار اسلام کردند، منافق نبودند، و اکثرشان مانند مدلول آیه اوائل سوره حجر بودند، آنجا که میفرماید «رُبما یود الذین كفروا لو کانوا مسلمین» که مانع اینها به اظهار اسلام وجود قبایل پر قدرتی مانند بنی امیه در داخل آبَر قبیلَه قریش بود که روسای قبایل کوچک، جرات نمیکردند با آنها مخالفت کنند.

۳ - ده ها هزار نفر مسلمان عادی که قدرت درک و تحلیل نداشتند، ولی اینک (یعنی در زمان احتضار آنحضرت) مسلمان بودند، گرچه نه مومن عمیق بودند و نه منافق.

اینک در این این اوضاع و احوال چه داریم؟

۱ - (بدون احتساب زنان و کودکان وبا تخمین دست بالا) ۲۰ نفر مومن واقعی،

۲ - ۴۰ نفر منافق خود آگاه،

۳ - و قریب به ۱۰۰۰۰۰ نفر مسلمان ساده جاهل عامل به نماز و روزه و حج و دوستدار رسول الله (ص)

دسته اول بشدت وفادار به تعالیم آنحضرت (ص) بوده و اهل هیچ کار خلاف تعالیم آنحضرت نبودند،

دسته دوم بشدت لاقید و بی علاقه به تعالیم آنحضرت بوده و به شدت سازماندار هم بودند و ضمنا هیچ ابائی از ارتکاب بزرگترین خلاف ها از قبیل قتل و دروغ های بزرگ و راه انداختن جریان های انحرافی و و نداشتند،

دسته سوم، آدمهای معمولی بی سازمان جاهل فاقد قدرت فکری و تحلیل (یعنی آدم های خوب، اما، دارای آی کیوی جلبکی) بودند، که اگر به هریک از دو طرف میگریزدند، همان میشد پیروز میدان!

در چنین اوضاع و احوالی بود که آنحضرت (ص) چشم از این دنیا فروبست.

هنوز جسد مقدس آنحضرت (ص) روی زمین بود که کودتای سقیفه با موفقیت کامل انجام شد و گرچه یک «بیعت» کامل نبود، اما آنها با سازمان منسجمی که داشتند روسای قبایل را (که هنوز کاملاً بی قدرت نشده بودند) طی مذاکراتی کوتاه، به این کودتا پیوستاندند! و قضیه رسمی شد، و ابوبکر بن ابی قهافه، شد خلیفه رسول الله!

چرا ابوبکر و نه خود رئیس اصلی منافقان، خلیفه شد؟ زیرا منافقان پایگاه اجتماعی قوی نداشتند، و ابوبکر را جلو انداختند زیرا او پیر مردِ نزدیک به موت بود، و نرمخو هم بود، و پیایگاهی هم در میان مردم به عنوان «یار غار» آنحضرت! (آیه اش را در سوره توبه بخوانید خنده تان میگیرد از فضایل او) در جریان هجرت داشت، و کارنامه اش (علیرغم کارنامه منافقان) خالی از اعمال خوب نبود، مثلاً بلال را خرید تا نتوانند او را آنقدر شکنجه فجیع کنند و... بعدش هم فکر میکردند با تثبیت او، میتوانند هر وقت که خواستند او را به دیار باقی بفرستند!

اما همیشه نگران علی ابن ابیطالب و یاران کم عددش بودند، زیرا بخوبی میدانستند آنحضرت پایگاه قوی اجتماعی دارد و مخالفت او برایشان کم هزینه نخواهد بود، اول آمدند که یا علی دیدی که قوم بیعت کردند شما هم تشریف ببار و بیعت کن!

بعد که دیدند نشد از در تهدید وارد شدند که شما عددی نیستید و یک لقمه ما خواهید شد، ولی فوراً فهمیدند که این هم راهش نیست و رفتند،

(این را هم بدانید که آن داستانهایی که در بین شیعه هست که آنحضرت را طناب پیچ کردند و و کشان کشان بردند و شمشیر بالای سرش گرفتند و آنحضرت در همان حال به سلمان گفت برو فاطمه (س) را از نفرین منصرف کن، زیرا هم سلمان و هم آنحضرت علائمی از نزول عذاب الهی را دیده بودند، و سلمان بدو خود را به در خانه آنحضرت (س) رساند و پیغام شوهرش را به او داد و آنحضرت (س) دست از نفرین کشید و عذاب نازل نشد و... از این قبیل حرفها همه اش از «آن حرف ها» است!)

علی ابن ابیطالب (ع) قضیه غدیر خم را که نزدیک هزار شاهد داشت، و هنوز در بین مردم تازه بود، در اثبات حقانیت خویش داشت، و علاوه بر آن «انت منی بمنزله هارون من موسی» و تصریحات زیاد دیگر که بر زبان رسول الله (ص) در همین زمینه جاری شده بود را داشت، اما میدید اگر قیام میکرد، بالاخره خون های زیادی از دو طرف می

ریخت، و البته منافقان کوتاه نمی آمدند و کمترین کاری که میکردند این بود که دنیای کوچک اسلام را به دو شقه میکردند و خودشان رئیس یک شقه میشدند (یعنی بالاخره به آرزوی خویش که ریاست بود میرسیدند)

اما علی (ص) به چه میرسید؟ به این میرسید که تعداد اندکی آدم خاص را داشت و بقیه ای از آدم های خوب، اما آی کیو جالبی را!

اما اگر با این قضیه خلافت ابوبکر مخالفت نمیکرد، آدم های خاص را داشت، و بگذار بقیه هم مال آنها باشد و اسلام دو شقه نشود و خون مسلمانان از هر دو طرف نریزد.

حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام یک جوری به آنها حالی کرد که دست از اصرار بر اینکه بیعت او را داشته باشند بردارند، زیرا این محال است، ولی خیالشان را راحت کرد که علیه آنها شورش و جنگ برپا نخواهد کرد، و آنها هم بیش از این نمی خواستند.

چگونه قرآن کنار زده شد؟

۱ - بی استقبالی از «قرآن علی»

چنانکه تا کنون دیدیم، منافقان پس از وفات رسول خدا (ص)، در حالیکه هنوز بدن مقدس آنحضرت روی زمین بود و علی علیه السلام مشغول امور واجب آنحضرت از قبیل گوش دادن به وصایایش که طولانی هم بود و گاه به گاه به علت از هوش رفتن آنحضرت قطع میشد، و سایر تمهیدات مرتبط با عروج آنحضرت بود، منافقان در یک نوع کودتا خلیفه او را تعیین کردند و ابوبکر را که پیرمردی بود و پایش لب گور بود برکشیدند و فوراً این خبر را به قبایل هم دادند و بطور مرتب و کاملاً سازمان یافته در مدتی کوتاه چندین رئیس قبیله را به نمایندگی از قبیله هایشان به تایید واقعه واداشتند و همزمان در گسترش این کار میکوشیدند تا اینکه به اندازه ای که کافیش میدانستند تاییدیه جمع کردند.

همزمان با این حوادث، علی (ع) پس از فراغت از امور مربوط به امور آخرتی رسول الله (ص) به تکمیل نگارش چند پاراگراف آخرین آیاتی که اخیراً نازل شده و وحی قطع شده بود، اشتغال داشت.

پس از اتمام این مهم ترین کار، آن را مرتب و آماده استفاده نموده، و بر شتری بار کرده و با صدای بلند اعلان نمود، اما منافقان که قبلاً از طریق منابع خویش میدانستند که چنین اتفاقی خواهد افتاد، و از همین یک قلم بسیار می ترسیدند، اوضاع را طوری مرتب کردند که نه تنها نشانه ای از استقبال دیده نشود، بلکه نسبت به این واقعه بیمیلی هم دیده شود.

چرا منافقان از «قرآن علی» می ترسیدند؟

دلیلش واضح است، آنها خود را وارث و جانشین پیامبر (ص) قلمداد میکردند و اگر بزرگترین میراث آنحضرت از سوی رقیب شان، که صدها دلیل بر ارجحیت او بود، در میان مردم مطرح میشد، اصل موقعیتِ نیم بندِ آنها بشدت زیر سوال میرفت.

این اولین کاری بود که برای کنار زدن قرآن انجام شد! که در زمان ابوبکر، ولی به دست کسانی که او را برکشیده بودند، و خودِ ابوبکر جز مهره بلااراده ای در دست آنان نبود، انجام شد.

۲ - جعل احادیث «اجتهاد» صحابه

معنی تیتز فوق این است که در همین ایام روایتی بنام آنحضرت از دهان هایی صادر و به گوش هایی میرسید که «صحابه» یعنی کسانی که پیامبر (ص) را دیده و با او صحبت کرده اند، به برکت وجود پیامبر (ص) از عذاب جهنم معافند!

بر همین اساس یکی از همان ها شراب زیادی خورده و آثار بد مستی از او ظاهر شده بود، آنهم در ماه رمضان، کسی هم متعرض او نشده بود، تا اینکه علی بن ابیطالب آن شخص را گرفت و چند تازیانه براو زد، اولاً برای شکستن حرمت ماه رمضان و ثانیاً ظاهر کردن حرکات مستانه. این عمل آنحضرت سبب اظهار شادی بعضی از مسلمانان معمولی هم شده بود، آن فرد مرتکب بد مستی داد میزد من صحابی ام و خدا مرا بخشیده، تو چکارم داری؟

خلیفه جرات نکرد به آنحضرت (ع) برای این موضوع تعرضی کند و با هوش منافقانه اش موقعیت را درک کرد و با یکی دیگر از آن «لولا علی لهلك عمر» ها، قضیه را زیر سبیلی رد کرد.

(به تحلیل این قلم این قضیه عمدی، و منظورشان تست کردن واکنش مردم بوده)

اما این روایت مجعول (یعنی همان روایتی که میگفت صحابه پیامبر از عذاب اخروی معاف اند) خیلی به کار معاویه آمد و مردم معمولی در جنگ صفین میگفتند هر دوی اینها (یعنی علی و معاویه) صحابه اند و کار هردوی آنها درست است، گرچه با هم در جنگ اند.

خلیفه دوم با استناد به این روایت جعلی خیلی کارهای خلاف بین کرد که در ذیل به برخی از آنها اشاره کوتاهی میکنیم.

۳ - ممنوع کردن کتابت حدیث

ابوبکر پس از دو سال و اندی فوت کرد و قبل از فوتش به نفع خلافت عمر بن الخطاب وصیت کرد. به این ترتیب عمر خلیفه دوم شد. عمر خیلی دوست داشت نقش «شارع» را هم بازی کند و چندین کار هم در جهت کسر و اضافه در دین انجام داد که مشهور است،

۱ - از جمله تشریع یک نماز مستحبی به نام نماز تراویح در شب های ماه رمضان که بطور جماعت می باید خوانده شود

۲ - دیگر عوض کردن حی علی خیر العمل در اذان با «الصلاه خیر من النوم» که هنوز هم بین برادران سنی رواج دارد،

۳ - دیگر حرام کردن دو نوع متعه رایج در زمان رسول خدا (ص) بود که او با افتخار تکرار میکرد که آنها را حرام کرده و برایش مجازات میکند و میگفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله وأنا أحرهما وأعاقب علیهما» و خیلی دوست داشت در همه اموری

که نوعاً «امر شرعی» نامیده میشود دخالت کند و چیزی را حرام کند و چیزی را حلال کند،

از جمله چیزهایی که او حرام کرد «کتابت حدیث» بود، با این شبه استدلال که «حسینا کتاب الله!»

ظاهراً چنین به نظر میرسد که این مورد موضوع مهمی نبوده، زیرا :

اولاً بیسوادی حاکم بوده و نسبت با سوادان به کل جامعه بسیار ناچیز بوده،

ثانیاً نوشت افزار که عمدتاً «پوست» و قلم و مرکب بوده، آنها هم چندان ارزان نبوده است.

(زیرا پوست اعم از پوست آهو که ظریف و بسیار گران بوده و پوست دباغی شده گوسفند که به هر حال چندان هم ارزان نبوده، ولی پرحجم و جاگیر بوده و قلم و مرکب هم انواع و اقسام داشته و نوع بدرد بخورش ارزان و قابل دسترسی عموم نبوده)

لذا به نظر میرسد موضوع ممنوعیت کتابت حدیث چندان موضوع مهمی نبوده، اما، امروز محققان تاسف بسیار میخورند که چرا او چنین کرده و خاطرات زیادی از گفتار ها و رفتارهای آنحضرت (ص) با این ممنوعیتی که او مسببش بوده بر باد رفته است.

از جمله چیزهایی که از این راه بر باد رفته، تفاسیری از آیه ها است که خود آنحضرت (ص)، در جواب پرسشگران فرموده بودند!!

۴ - پیدایش احادیث مجعول و کذب، بصورت انبوه!

«من اکل بصل عکه بمکه فله الجنة»

این جمله را حتما به طرق گوناگون خوانده یا شنیده اید، معنی این جمله این است که «هرکس پیاز عکا را در مکه بخورد بهشت مال اوست»!

اگر تعجب کرده اید جمله مذکور را در گوگل سرچ کنید، ببینید چقدر ریزالت های زیادی می آید،

این باصطلاح حدیث از ابوهریره صادر شده، که به اصطلاح از «صحابه» است و لذا کلیه اعمالش پیشاپیش (مطابق آن حدیثی که کمی بالاتر گفته ایم) بخشوده است! و شرحش این است که در کاروان تجاری که از شامات به مکه آمده بود، کسی هم بود که مال التجاره اش پیاز بود که به علت دوری راه و گرمی هوای مکه پیاز هایش داشت می گندید و این آدم از زور ترس از دست دادن سرمایه اش داشت دیوانه میشد، و کسی به او گفت چاره کارت را میدانم و اگر نجات دهم چقدر میدهی و او گفت آنقدر که راضی شوی، گفت پس فعلا بیعانه ای بده و جواب شنید که وضع مرا می بینی و عنقریب است که بیچاره شوم، گفت چاره ای نیست و این کار خرج دارد باید فلانقدر بیعانه بدهی و بقیه اش را بعدا بده، پیاز فروش قبول کرد و مبلغ را داد و او نزد ابوهریره رفت و مقداری از آن پول را به او داد و قضیه را گفت و او هم فوراً «حدیث» فوق الذکر را ساخت!

چند دقیقه بعد پیاز فروش داد میزد «ایها الناس! ایها الناس! ایها الناس! قال ابوهریره سمعت جیبی رسول الله کان یقول: من اكل بصل عکه بمکه فله الجنة»

فورا طوفانی از خریداران به پا شد و بر پیاز فروش اجتماع کردند و چیزی نگذشت که تمام پیاز هایش به قیمت خیلی بالاتر از حسب معمول فروش رفت!

مادر بزرگ پدری این قلم یک کتاب زیر بالشی داشت که دراز میکشید و قسمتی از آن را میخواند تا خوابش ببرد و آن کتاب «حلیه المتقین» است به قلم علامه مجلسی!

و در آن، این روایت از همین ابوهریره آمده که اگر مگسی در غذایتان افتاد نگرانش نشوید زیرا شنیدیم رسول الله این کار را میکرد و غذا را هم میزد تا آن زهری که در زیر یک بال مگس است با پاد زهری که در زیر بال دیگر همان مگس است خنثی شود!

این شخص در زمان حیات خود رسول الله (ص) نیز برای اخاذی، حسب مورد، احادیثی میساخت و به این کار مشهور بود.

همین شخص احادیث زیادی در مدح هر سه خلیفه اول ساخته است، که اگر کسی علاقمند باشد آسانترین راهش سرچ گوگل است.

همین شخص آنقدر زنده ماند تا معاویه که شرحش را قبلاً داده ایم، خلیفه شد، معاویه از او خواست حدیثی بسازد که در آن مدح عثمان و ذمّ علی (ع) باشد و مبلغ مهمی را به عنوان جایزه قرار داد، ابوهریره قبول نکرد و گفت مدح عثمان قبول اما ذم علی را جرات نمیکنم، معاویه گفت مگر من و تو صحابی نیستیم و کارهای ما پیشاپیش معفو نیست؟ ابو هریره گفت خود این حدیث را خودم ساخته ام! معاویه قیمت را تا ۵۰۰۰۰ در هم بالا برد و او باز هم قبول نکرد و بلند شد که برود، معاویه گفت باشد، ولی حالا نرو و صبر کن تا طعامی بخوریم، ابو هریره که خیلی شکمو هم بود پایش سست شد و نشست، معاویه یکی را صدا زد و گفت در یک اطلاق ۵۰۰۰۰ درهم را روی هم قرار دهید، کمی بعد غذا آوردند و معاویه با او به خوردن مشغول شدند، پس از آن معاویه او را به آن اطلاق برد که در آن، آن پول ها بود، تپه بزرگی از درهم! ابو هریره پرسید اینها چیست؟ معاویه گفت حیف که انصرف دادی وگرنه اینها همین حالا مال توبود، زیرا جایزه ات برای ساختن آن حدیث است! اینجا بود که ابوهریره حدیث را ساخت و معاویه دستور داد کاتب بیاید و حدیث را بنویسد و ابوهریره و خود معاویه

و چند نفر دیگر پایش را مُهر کردند، و دستور داد موضوع حدیث را به ولایات بخشنامه کنند و وعاظ و ائمه نماز، پس از نمازها آن را بخوانند!

معاویه به این هم راضی نشد، و به ولایات بخشنامه کرد که اگر کسی حدیثی مشتمل بر «وجوب لعن علی» دارد به والی بدهد و جایزه ای به مقداری که نظر والی باشد بگیرد، چیزی نگذشت که چنان سیلی از چنین احادیثی رسید که معاویه مجبور شد به ولایات بخشنامه کند که به قدر نیاز احادیث «وجوب لعن علی» رسیده، و از این پس دیگر جایزه ای نخواهد داشت.

تصور کنید که تا امام حسن (ع) در این دنیا بود این جریانِ لعن پدر بزرگوارش را میدید، و پس از او تا تقریباً ده سال هم امام حسین (ع) به همچنین.

تا اینکه واقعه جاندگداز عاشورا پیش آمد، سپس یزید مرد و پس از او معاویه بن یزید آمد و او پس از شش ماه از خلافت انصراف داد و دوران بنی امیه تمام شد، اما، لعن علی (ع) ادامه داشت! تا اینکه بنی مروان یکی پس از دیگری خلیفه شدند، تا رسید به عمر بن عبد العزیز، و او که بین خلفاء به «خیرالظلمه» مشهور است، طی بخشنامه ای لعن علی (ع) را موقوف کرد (و این موضوع داستان جالبی هم دارد که چون روش ما خلاصه گوئی است از ذکرش معذوریم)

این فقط یک نمونه بود از «تولید انبوه احادیث کذب و جعلی»، و برخی از نمونه های دیگر آن را بعداً عرض میکنیم.

نمونه ای از برخی احادیث کاملاً غلط و دروغ در بسیاری از تفاسیر قرآن
موضوع جبر و اختیار در برهه ای ناگهان شروع و داغ شد و بعد هم ناگهان فرونشست، همزمانی آغاز این شبهه فکری، با اوج گیری نفرت شدید از بنی امیه بخاطر فاجعه عاشورا و کوبیدن کعبه با منجنیق و واقعه حرّه در مدینه که تقریباً همزمان با پایان

عمر شریف امام چهارم (ع) بود، بر ما معلوم میکند که اصل ایجاد این شبهه به نفع بنی امیه و در جهت تطهیر آنها بوده،

زیرا بر حسب «جبر»، انسان مسئول کارهای خود نیست، و مطرح کردن این شبهه، جبر، به نفع آنها بوده که از شیرانه ترین کارهایی که در تاریخ بشر صورت گرفته، ابائی نداشته اند.

قائل بودن به جبر یعنی اینکه یزید بن معاویه در وقوع این وقایع هولناک مسئولیتی نداشته و هرچه شده، کار خدا بوده است، و از طرف دیگر، قائل شدن به اختیار نیز، از آن جهت که گویا از آنطرف بام افتاده باشند، همانقدر باطل است که قائل بودن به جبر!

اما طرفداران این هر دو باطل، علمائی داشته اند که به نفع خویش به آیاتی از قرآن استشهاد میکرده اند، و اگر کسی بپرسد بر چه اساسی آیات مورد استشهاد خویش را تفسیر میکرده اند فقط یک جواب خواهد داشت: روایات! اما، ذینفع اصلی این جریان که بنی امیه باشند (که البته بنی مروان را هم می باید ادامه بنی امیه حساب کرد) از این موضوع مهم غافل نبوده اند که مانند معاویه دست به **تولید انبوه روایات جعلی** و کذب از قول کسانی از تابعین بزنند که خود آنها، از قول «اصحاب»ی مانند ابی هریره جعل میکرده اند.

بنی امیه و بنی مروان و علماء درباری شان مردند، اما، روایات شان ماند و در تفاسیری که بعدا پیدایش یافت وارد شد.

دو نحله فکری که از همان اواسط قرن اول هجری شکل گرفت و تا امروز هم، با وجود شدت و ضعف بسیار، و پررنگ و کم رنگ شدن های مکرر، دوام یافته، دو نحله فکری-کلامی «شاعره» و «معتزله» است که در همه چیز با یکدیگر چالش داشته و دارند،

اما، نقطه اصلی نزاعشان موضوع عدل الهی است که اشاعره میگویند عدل آن است که خدا میکند و معتزله میگویند خداوند جز به عدل رفتار نمیکند، به عبارت دیگر اشاعره عدل را فرع و معتزله آن را اصل میدانند. مامون عباسی زمانی معتزلی بود، و بعداً ضد معتزله شد، طبیعی است که در هر دو حالت، بسته به اینکه مامون کدام طرفی بود، علماء آن طرفی که مامون ذینفع اش بود، از لحاظ صله و هدایا و به زبان امروز «حمایت مالی» مامون، برخوردار میشدند.

برای اینکه موضوع اهمیت اسپانسر ها در قلمیات علماء را بهتر درک کنید یک مثال لازم است:

کسی هست بنام واعظ کاشفی که در اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم (شمسی) میزیست، محل زیست اصلی او در افغانستان فعلی و اسپانسرش هم امیر علیشیر نوائی بود، او یک محل زیست ثانوی هم داشت که در خراسان فعلی بود که محیطی بود به شدت شیعه نشین، او وقتی که در خراسان بود کتاب روضه الشهداء را نوشت که این کتاب مثل مفاتیح جا افتاد، و لقب «روضه خوان» به کسانی گفته میشد که آن کتاب را روی منابر میخواندند، و طلاب وقتیکه بخواهند مراتب بی علمی کسی را اشاره کنند میگویند «این یارو که روضه خوان است!» خلاصه اینکه او وقتیکه در منطقه شیعه نشین بود تالیفاتش بشدت «شیعه پسند» از آب در می آمد، و وقتیکه در منطقه اصلی خودش بود تفسیرهایش از قرآن با روایاتی تزیین میشد که بشدت «سنی پسند» بود (موضوع معاویه و ابوهریره را که یادتان هست! اینهم مثل همان است) و دوچهرگی او بسته به دونوع سلیقه اسپانسرهایش ۱۸۰ درجه تغییر می یافت و چون خیلی ملّا هم بود، و ضمناً خیلی ادیب هم بود، و ضمناً چون به زمان معاصر هم نزدیک بود، و به علت اسپانسرهایش، هر دو نوع آثارش، هم رواج و هم ماندگاری یافتند.

هم اشاعره و هم معتزله در این مدت طولانی در محل های قدرت و ثروت، اسپانسر هائی داشتند، و به این ترتیب، تولید انبوه حدیث، بنا به سلیقه و پسند اسپانسر ها، و اینکه شدت و ضعف قدرت و ثروتشان در راه خرج مطالب مورد پسندشان چقدر بود، دائما وجود داشت. مثلا یک روز دکتر یونسی که هم روحانی و هم استاد است (و به نظر این قلم بسیار باسواد هم هست) در جلسه این نکته جالب را گفت که کتب حدیث شیعیان در دوره دیلمیان یکدفعه خیلی «چاق» شد!! (دیلمیان همان شاهانی هستند که دنباله اسمشان «دوله» هم می آوردند، مثلا عضدالدوله دیلمی)

این بحث پتانسیل خیلی طولانی شدن را دارد، اما این قلم اهلش نیست و به اختصار علاقمندتر است، و لذا، بجای پرداختن به سایر مطالبی که در همین بحث قابل ذکر است، فقط نامی از آنها می برد و تفصیل نمیدهد: موضوعاتی مانند حدوث و قدم قرآن، مطالب علم کلامی، (اعم از کلام شیعی یا سنی) روایات شان نزول آیه ها، و مهمتر از همه، خود دو جریان اصلی شیعه و سنی، با توجه به اسپانسرهای مربوط به خویش، از سفره «صله» های (به به! خوشمان آمد! تقدیم به شما و قابل شما نیست!!) کم بهره نماندند و به تولید انبوه احادیث جعلی و کذب پرداختند.

جاعلان حدیث مردند، اسپانسرهایشان هم مردند، اما حدیث هایشان ماند و به تفاسیر راه یافت و چشم قرآن خوان مردم را خراب کرد.

اگر بخواهیم این موضوع را خلاصه کنیم، باید بگوئیم:

۱ - تفسیر های غلط (اعم از شیعه و سنی) از قرآن، که مبتنی بر، (یا حاوی) احادیث غلط و باطل بود.

۲ - علماء (اعم از شیعه یا سنی) در طی این قرون طولانی، بیشتر اهل نقل و تبعیت از قدماء خویش بودند، و این حالت که امروز در کل جهان و در همه

امور می بینیم، که مبتنی بر نقد و «درستی-آزمائی» است، در میان علماء قدیم، شایع نبود که بماند، بلکه کاملاً مثل «النادر کالمعدوم» بود. ذیلاً چند مثال ذکر میکنیم، با ذکر این نکته مهم، که مثال ها از باب «مشت نمونه خروار» و «کمی از بسیار» است و ابدا «همه مثال ها» را شامل نمیشود:

مثال ۱:

امروزه در همه جا، چه در حالت آویزان به آینه داخل خودروها بصورت تابلوهای کوچک، و چه در سالن های پذیرائی منازل بصورت تابلوهای بزرگ، و چه بصورت کاشیکاری در سردرب برخی منازل، و چه در جاهای دیگر، آیه «وان یکاد ...» را می بینیم، که کاربردی برای چیزی که مردم به آن «چشم زخم» میگویند، دارد، این قلم، در جلد سوم تفسیر خویش، در تفسیر سوره قلم، در پاراگراف آخر، به واهی بودن این نظرِ «رفع چشم زخم» بودن آیه مذکور، که مبتنی بر احادیث باطل و مجعول است، بطور مشروح پرداخته ام و به علت رعایت اختصار قصد ندارم آن را در اینجا تکرار کنم.

ببینید یک تفسیر غلطِ مبتنی بر احادیث مخدوش، چند نسل از مسلمانان را در نگرانی و اضطراب نگه داشته و آرامش شان را به هم ریخته است!

مثال ۲:

حدیث معراج

(منظورم حدیث دومی است که در تفسیر المیزان ذیل آیه اول سوره اسراء آمده و بسیار طولانی است، بطوریکه با حروف ریز حدود ۲۰ صفحه شده) این حدیث، چنان مطالب اعتقادی باطلی را تولید انبوه میکند، و فعلاً مثل نقل و نبات در صدا و سیما و منابر رواج دارد، و چون برخی از مطالبش آنقدر مردود است که حتی آدم های عادی بی تخصص هم متوجه میشوند بصورت کلیپ های ۲-۳ دقیقه ای در

یوتیوب پخش میشود و من چند تایش را در صفحات مختلف تلگرامی دیده ام و عرق خجالت ریخته ام.

چون در جزوه کم صفحه ای به نام «سره و ناسره در روایات معراج» این باصطلاح حدیث را نقد کرده ام و در سایت این قلم موجود است، طبعاً در اینجا به علت رعایت اختصار به آن نمی پردازم.

مثال ۳:

موضوع ذبح اسمعیل (ع) توسط پدرش (ع) که نوعی تایید حضرت ابراهیم (ع) از سوی حضرت باری تعالی (جلّ) دانسته شده، و این نگاه تا امروز نیز در بین مردم شایع است، بطوریکه مرحوم دکتر شریعتی نیز در سخنرانی «اسماعیل را قربانی کن» را باب کرده، این جمله آن مرحوم چنان به مذاق صدا و سیما خوش آمده که هر سال در عید قربان در برنامه هایی، این جمله مرحوم دکتر شریعتی را بدون ذکر نام آن زنده یاد، نقل میکنند.

از لحاظ تفسیری، نظر این قلم این است که نه تنها جمله «قد صدّقت الرویا» حاکی از تایید عمل ابراهیم (ع) نیست، بلکه بر عکس، متضمن عتاب به آنحضرت است! چون موضوع را در جلد ششم تفسیر خویش، در تفسیر سوره صافات، در تفسیر پاراگراف سوم شرح داده ام، طبعاً در اینجا به علت اختصار ذکر نخواهم کرد.

مثال ۴:

تفسیر کشاف، اثر عالم بزرگوار، جناب زمخشری، جزء تفاسیر محترم است، و تخصص در «لغت» دارد، و از این لحاظ مرجع تفاسیر بسیاری (از جمله المیزان) واقع شده، اما ببینید در ذیل موضوع «دابه الارض» در اواخر سوره نمل، چه مطالب خنده آوری گفته است، که همه آنها مبتنی بر احادیث آنچنانی است، در حالیکه موضوع مذکور، در تراز آیات «حوادث قبل از وقوع قیامت» قرار میگیرد و شبیه به «إذا الوحوش حشرت» سوره تکویر و کاملاً مفهوم است.

چون این قلم در جائی مهمان بوده و بطور تصادفی به موضوع مذکور اشراف پیدا کرده، نمیداند که تفسیر کشف دچار چه خبط و خطاهای دیگری هم شده! ولی قرائن میگوید این نوع خطاهای خجلت آور در تفاسیری که از احادیث استفاده میکنند زیاد است.

مثال ۵:

در سوره نجم که مربوط به سالهای اولیه نزول وحی است، در آیه ۳۲، «لمم» را بخشوده دانسته، حالا معنی این لمم (که مفسران در باره اش اختلاف کرده اند) هرچه باشد، چون در تقابل با «کبائر الاثم و الفواحش» ذکر شده، پس، گناه کبیره نیست، در سوره نساء آیه ۳۱ «سیئات» را بخشوده دانسته، حالا معنی این سیئات (که مفسران در باره اش اختلاف کرده اند) هرچه باشد، چون در تقابل با «کبائر» ذکر شده، پس، گناه کبیره نیست،

یعنی کسی که گناه کبیره مرتکب نشود، بر اساس هردو آیه، نه تنها معذب نخواهد بود، بلکه در مراتب بهشتی قرار خواهد گرفت.

این موضوع خیلی جالب است! از این لحاظ که اولی در اوایل نزول وحی (که موقعیت آنحضرت ضعیف و یارانش خیلی قلیل بود نازل شده)، و دومی، پس از هجرت، و پس از پیروزی در جنگ دفاعی بدر، و شکست نخوردن در جنگ دفاعی اُحُد، و پیروزی در جنگ دفاعی خندق (که موقعیت آنحضرت فوق العاده قوی بود نازل شده) و هر دو آیه، علیرغم اختلاف عظیم موقعیتی آنحضرت، به این معنی است که:

گزاره «کسی که گناه کبیره مرتکب نشود، نه تنها معذب نخواهد بود، بلکه در مراتب بهشتی قرار خواهد گرفت»، یکی از مواضع ثابت خداوند باری تعالی (جلّ) است،

کمی فکر خود را آزاد بگذارید و ببینید در اثر همین گزاره فوق، اگر همینطور که هست دیده شود، هر کس چه آغوش لطف و رحمتی از خداوند را بر خویش گشاده خواهد دید و چقدر به خداوند علاقمند خواهد شد و چقدر دوستدارش خواهد گردید!

زیرا مشاهده میکند که همهء «گیر» هائی که میدهند (اعم از گشت ارشاد و چه وجه)، مربوط به چیزهایی است که کبیره نیستند.

این قلم این حرف را در جائی زدم، یکنفر در آمد که «الاصرار علی الصغیره [فهو] کبیره» گفتم مدرک؟ گفت صحیح است (یعنی از لحاظ علم رجال، یعنی «سلسله روایت» درست است)، گفتم: حضرت! علم الحدیث که فقط رجال نیست یک «درایه» (یعنی درایت یعنی فهم) هم هست ها!

این گزاره یک موضع ثابت صاحب وحی است، با حدیث که باطل نمیشود، (این یک!) این گزاره با آیات زیادی تایید میشود مثلاً «کتب علی نفسه الرحمه»، (این دوا!) این گزاره با عقل عمومی نیز تایید میشود، (یعنی مثلاً اگر کسی هزار بار به خیابان ورود ممنوع ورود کند، عقل عمومی او را مستوجب جریمه مالی میدانند نه اعدام) (این سه!)

تازه گیرم که حدیث شما درست، از کجا میدانی که آن را چه جائی به چه کسی گفته! افراد فرق میکنند، یکی فقط میخواهد جهنمی نباشد، یکی میخواهد بهشتی باشد که هیچ، بلکه میخواهد در اعلیٰ علیین همسایه دیوار به دیوار حضرت رسول (ص) هم باشد، شاید این حدیثی که شما بر خوانندی مربوط به سلمان و زراره و امثالهم باشد نه آدم های معمولی مثل من (این چهار!)

ببینید یک روایت که محل بحث و تأمل است چطور یک موضع ثابت وحی را کنار زده! مرحوم آیه الله شهید دستغیب کتابی دارد بنام «گناهان کبیره» که در آن، غیر از کبائر که از دوراه ثابت میشود:

(۱) - تکرار نهی در قرآن ۲ - وعده عذاب بر آن

هرچه گناه دیگر که در هر جا اسمش را دیده، همه را کبیره قلمداد کرده و خلاص! (یعنی اصلاً گناه صغیره و بخشودگی و اینها اصلاً وجود ندارد! یعنی خدا می بخشد اما کدخدا نمی بخشد)

مثال ۶:

موضوع «پل صراط»:

مراحل متوالی (سکانس های) نوع انسان را، از قرآن، چنین می یابیم:

- ۱ - احتضار، ۲ - برزخ، ۳ - وقوع حوادث نزدیک به وقوع قیامت، ۴ - وقوع قیامت،
- ۵ - گنجی و «ندانم»ی پس از وقوع قیامت از سوی اکثر انسان ها ۶ - درک اینکه این اتفاقی که افتاده همان چیزی است که پیامبران (ع) هشدارش را میداده اند ۷ -
- پخش کارنامه های یکایک انسان ها بدستشان (اعم از دست راست یا چپ) ۸ -
- رسیدگی ها و استماع اعتراضات احتمالی

در مورد پل صراط که از کودکی میشنویم و تا تلقین موقع دفن هم میشنویم (و انّ الصراط حق) چه «اصل»ی دارد؟ در قرآن که نیست! در روایات صحیح هم نیست!

حالا برگردیم به سوال: قرآن چگونه کنار زده شد؟

- ۱ - به علت جهل اکثریت مردم که هرکس بالای منبر میرفت و حرفی میزد، در حرفش شکی نمی کردند و باور میکردند،
- ۲ - کسانی از نظر مردم «عالم» قلمداد میشدند، موقعیتی در نزد مردم یافته بودند و عالم واقعی کم و «عالم نما» (دارای لباس و ظاهر علمائی!!!) زیاد شده بود،
- ۳ - ترکیب ۱ و ۲ به تولید انبوه احادیث آنچنانی انجامید.
- ۴ - احادیث آنچنانی به تفاسیر راه یافت.

- ۵ - محتوای حیاتبخش قرآن تخلیه، و محتوای ضد آن وارد اذهان شد، در مدتی نه یکسال و دوسال بلکه قرن ها، و حالا که مسلمانان کاسه چه کنم بدست گرفته اند

یک جواب بیشتر ندارند! («عقاید» خویش را با قرآن چک کنید، فوراً «زنده» خواهید شد)

تمدن کنونی

تا یکنفر کلمه تمدن را به زبان یا به قلم می آورد، فوراً بسیاری از ذهن ها تمدن یونان باستان را تداعی میکنند، در حالیکه تمدن های زیادی در طول تاریخ بشر بوده، از جمله مصر باستان، و هند باستان، و ایران باستان، و این اواخر، تمدن اینکاها، و آزتک ها، و مایا ها، و ... بوده اند، و به همین خاطر است که پسوند «کنونی» را هم به آن افزوده ایم.

«تمدن کنونی»، یعنی تمدنی که همین الان روی زمین است.

بشر روی زمین در قالب «کشور»هایی سازمان یافته، ولی همه آنها (صرفنظر از تفاوت های شدیدی که در برخی از عناصر مهم، مانند دین و زبان و فرهنگ و آداب و رسوم و ... دارند) چنان اشتراکات مهمی دارند، مثلاً در باره نحوه زندگی، وسایل زندگی، شکل حکمرانی، عضویت در سازمان ملل، عضویت در سازمان های وابسته به سازمان مذکور (از قبیل کمیساریای عالی حقوق بشر و مانند آن ها) و نیز عضویت در کنوانسیون های وابسته به سازمان فوق الذکر (از قبیل محیط زیست، حقوق کودک، منع کودک آزاری، و منع زن آزاری و ...)، و این وابستگی ها چنان روی زندگی مردم تأثیرات عمیق دارد که امروز نمیتوان زندگی بدون این مشابهت ها در زندگی بشر را تصور کرد.

من که متولد ۱۹۴۶ هستم، در همین مدت ۷۰ و چند ساله زندگی خویش، شاهد چنان عناصر جدیدی در زندگی بوده ام، که ده ها هزار سال قبل از من، هیچیک از آنها نبوده اند، مثلاً برق، آب بهداشتی لوله کشی، روزنامه، مدرسه، دانشگاه، از بین رفتن درشکه و کالسکه و جایگزین شدن تاکسی و اتوبوس شهری و بین شهری، تلویزیون، راه آهن (اعم از روی زمینی و مترو)، تلفن، تلفن همراه، اینترنت، و چه و

چه، که اگر بخواهیم فقط اسمی از عناصر آن بیاوریم، چنان فهرست بلند بالائی خواهد شد که کسی حوصله خواندنش را نخواهد داشت.

برای اینکه اهمیت این عناصر را دریابید، عنان از خیال خویش برگیرید و آزادش کنید تا زندگی بدون یکی از آن عناصر را، در ذهن تان به تصور در آورَد، خواهید دید همین زندگی فعلی بشری، چنان دچار محدودیت و تنگناها خواهد شد که هزاران بار شکر گزار این واقعیت خواهید بود که آن عنصر تمدنی وجود دارد و شما از مواهبش برخوردارید، و عضوی از اعضاء این چیزی که ما آن را «تمدن کنونی» نام نهاده ایم، هستید.

خاستگاه و زمان پیدایش تمدن کنونی

خاستگاه تمدن کنونی، در مجموع، نقاطی است که امروز آن را «اروپای غربی» مینامند و زمان پیدایشش نیز پس از «رنسانس» است. خود رنسانس نیز واقعه ای نبوده که بتوان برایش یک روز و ساعت را مشخص کرد، بلکه واقعه ای بوده که پس از نبردی طولانی بین تحجر و عقلانیت شکل گرفت که خود این نبرد حدود سیصد سال طول کشید، و در پایان آن، از منظر افکار عمومی، تحجر مغلوب و عقلانیت غالب قلمداد شد.

۱ - وضع خراب اروپا در قبل از رنسانس

[نقل از ویکی پدیا]

مگنا کارتا، جان، شاه انگلستان را موظف به پذیرفتن حقوق مشخصی برای مردان آزاد تحت حکومت اش، احترام به برخی رویه‌های قانونی مشخص، و پذیرفتن این موضوع که قدرت او توسط قانون محدود خواهد شد، می‌نمود. در این منشور، مقصود از "مردان آزاد"، اقلیتی از باریون‌ها و فئودال‌های سرزمین انگلستان بوده‌است؛ این درحالیست

که مردم عادی، رعایا و سرف‌ها از حیطه حقوقی این منشور خارج بودند. تا قرن هجده میلادی در میان مورخان چنین تصور می‌شد که منظور از این حقوق، دفاع از آزادی‌های شخصی بوده‌است. بخشی ازین اسطوره‌سازی مرهون استفاده‌های سیاسی بود که مبارزان آزادی‌خواه قرن ۱۷ (انگلستان) و قرن ۱۸ (ایالات متحده) برای پیشبرد پیکار خود علیه پادشاهی انگلستان به‌این منشور ارجاع می‌داده‌اند. باینحال مورخان عصر ویکتوریا انحصار حقوق منشور بزرگ به بارون‌ها را افشا کردند. علی‌رغم این مسئله، منشور همچنان وجه نمادین خود را حفظ کرده‌است و در فرهنگ اروپا-آمریکایی از آن به‌عنوان یکی از دستاوردهای تاریخی علیه استبداد پادشاهی یاد می‌شود.

این منشور در عین حال حقوقی برای افراد تحت فرمان شاه در نظر می‌گیرد و بعدها به‌طور تلویحی، آزادیِ متهمی را که دلیلی برای اتهامش نیست، خواستار بوده‌است.

منشور کبیر به یکی از مهم‌ترین اسنادی بدل گشت که در یک روند تاریخی به ایجاد حکومت مشروطه در جوامع انگلیسی زبان امروزی بدل شد. گفته می‌شود که تدوین کامن لا در انگلستان و قانون اساسی ایالات متحده آمریکا از مگنا کارتا اثر پذیرفته‌اند.

در سال ۱۲۱۵ اشراف انگلستان که از پادشاه به خشم آمده بودند، جان پادشاه انگلستان را وادار ساختند تا منشور کبیر را در ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵ امضا کند. در واقع جان پادشاه انگلستان از اشراف مالیات زیادی درخواست کرده بود و این فرمان بیان می‌کرد که حتی پادشاه نیز مشمول قانون شده و باید از آن اطاعت کند.

اصلی‌ترین دلیل تدوین این منشور، اختلاف بین اینوسنت سوم Innocent III (یکی از پاپ‌های کلیسای کاتولیک رم)، و اشراف انگلستان، با پادشاه بر سر میزان و حد قدرت وی بود. منشور آزادی، پادشاه را وادار می‌ساخت به تشکیلات قانونی احترام بگذارد و قبول کند که قانون بر اراده شخصی او ارجحیت دارد.

هدف اشراف انگلیس تحکیم حقوق رایج فئودالی بود و آن منشور هنوز به مثابه رشد جوانه دموکراسی و تکامل آن نبوده و رعایا "انسان آزاد" محسوب نمی‌شدند. در این منشور قید شده است: «... هیچ انسان آزاد [منظور صرفاً اشراف فئودال است] نباید دستگیر، زندانی یا از دارایی‌اش محروم یا محکوم، تبعید یا بهر صورتی بی‌خانمان شود... مگر به حکم قانون.

این منشور البته در طی سال‌های بعد چندین بار بازبینی و بازنویسی شد. برخی پادشاهان خصوصاً در هنگامه نیاز به مالیات بیشتر به آن وفادار بوده و برخی آن را نقض می‌کردند. با ضعیف شدن فئودال‌ها و قدرت گرفتن طبقه بورژوازی، این بار مطالبات این طبقه بود که ایشان را به محدود کردن قدرت پادشاه برانگیزاند. این مبارزات در نیمه قرن ۱۷ دنبال شد و تدوین اعلامیه حقوق مردم را در سال ۱۶۸۹ در پی داشت.

[پایان نقل قول]

ملاحظه میکنید؟ درست قبل از رنسانس وضعیت اروپا چنان نامقبول بود که صدور چنین قانونی «مگنا کارتا» (منشور کبیر) نام نهاده اند و یک سندی است که در موزه نگهداری میکنند که مردم بدانند در قرن ۱۲ میلادی (تقریباً مقارن قرن پنجم هجری) در انگستان چه شق القمری شده است! در جای جای این متن نقل قول شده، خرابی اوضاع و دیکتاتوری شدید حاکم را می‌بینید که در اثر اتفاقاتی «کینگ جان» را به عقب نشینی واداشت و مجبور شد این «منشور کبیر» را امضاء کند.

۲ - رنسانس، بسترپیدایش، و رویکرد ها

[نقل از ویکی پدیا]

رنسانس یا نوزایش یا دوره تجدید حیات، جنبش فرهنگی مهمی بود که آغازگر دورانی از انقلاب علمی و اصلاحات مذهبی و پیشرفت هنری در اروپا شد. دوران نوزایش،

دوران‌گذار بین سده‌های میانه (قرون وسطی) و دوران جدید است. نخستین بار، واژه رنسانس را فرانسوی‌ها در قرن ۱۶ میلادی به کار بردند.

به تعبیری، دوره رنسانس، دوره عقلانیت، ریاضیات، منطق، و انسان مداری است.

رنسانس در علوم

در این دوره، ما شاهد اختراعات زیادی هستیم، مانند باروت، صنعت چاپ، دریانوردی، کشف قطب‌نما، اختراع تلسکوپ و.. دوران رنسانس برای اروپاییان عصر جدیدی بود سرشار از کامیابی‌های عظیم.

جهان چرخید. یکی از بزرگ‌ترین قاره‌های زمین، یعنی قاره آمریکا، کشف شد... صنعت چاپ بذر دانش را کاشت. باروت، انقلابی در روش جنگ پدیدآورد. دست‌نوشته‌های باستانی احیا شد... این‌ها همگی گواه پیروزی عصر جدید (رنسانس) هستند

نقش نهضت ترجمه بر رنسانس در علوم

در قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی، نهضت ترجمه کتب مسلمانان به‌طور گسترده‌ای در اروپا پدید آمد. این نهضت از پایه‌های اصلی رنسانس علمی و فکری و عامل اساسی رویکرد اروپاییان به علم و دانش بود. در این دوران، آثار مهمی در پزشکی همچون کتاب طب/الملکی علی بن عباس اهوازی، کتاب/الحاوی، دائرةالمعارف بزرگ طب، و قانون ابن سینا به عبری و لاتین ترجمه شد. موضوع دیگر مورد توجه مترجمان اروپایی، مباحث علم حساب و هندسه بود. اولین آثاری که در این زمینه از عربی به لاتینی ترجمه شد کتاب‌های دانشمندان یونانی بود؛ مانند چهار مقاله اقلیدس و پانزده مقاله اصولی او و نیز کتاب الاربعه بطلمیوس اما بزودی ترجمه تألیفات و شرح‌های دانشمندان مسلمان آغاز شد. از مهم‌ترین کتاب‌های ترجمه شده جبر و مقابله خوارزمی بود که آغازگر علم جبر در

اروپا شد. این کتاب دو بار ترجمه شد با نام‌های Algebra و Liber Algorithm (یا کتاب خوارزمی) ترجمه شد که هم‌اکنون بعضی نسخه‌های آن در دسترس است . همچنین ترجمه گسترده از متون باستانی یونانی و لاتین بر اساس منابعی که در امپراتوری بیزانس موجود بود، انجام گرفت.

[پایان نقل قول]

چنانکه ملاحظه کرده اید، «رנסانس» یک نهضت همه جانبه مبتنی بر «علم و عقل محوری» بود، که نتیجه اش این «تمدن کنونی» است. در همان زمانی که اروپا در اثر رنسانس داشت رشد و ترقی میکرد، مسلمانان، تقریباً در همه جا، و در همه امور، داشتند توقف و درجا زدن را ادامه میدادند، و این جریانِ توقف، تدریجاً به عقب ماندگی مسلمانان انجامید که امروز از لحاظ چیزی که آن را «زندگی» می نامیم، در تمام شاخص‌ها، از غیر مسلمانان عقب تر هستند.

چرا چنین شد؟ اگر اروپا به علت عقل و علم رشد کرد، ما که مفتخر به داشتن قرآن هستیم که در آن اینهمه به عقل و علم اندوزی تشویق میکند، چرا باید اینقدر عقب مانده باشیم؟

این سوال کاملاً اساسی است و ما در ذیل در چند بخش به شرح و پاسخ می پردازیم:

آیا در قرآن آیاتی هست که امروز (یعنی قرن بیست و یکم میلادی) هم همین نقش را (سرنخ بودن - واسطه بودن در ایجاد علم) داشته باشد؟

جواب سوال فوق این است: بله و بسیار زیاد!!

اما قبلا باید یک مقدمه کوتاه عرض کنیم:

علم چیست؟

علم این است:

۱ - نگرش در «پدیده ها» خداوند (و به زبان قرآنی «آیات الهی»)، و دقت در آنها، که طبیعی است موجد سئوالاتی میشود، و کوشش در راه پیدا کردن جواب های آنها، ایجادکننده علم است.

۲ - نگرش در «چرایی پدیده ها» (و به زبان قرآنی «سنن الهی») و دقت در آنها، که طبیعی است موجد سئوالاتی میشود، و کوشش در راه پیدا کردن جواب های آنها، ایجادکننده علم است.

آنچه در هر یکی از این دو فرایند برای جستجوگر/ جستجوگران بدست می آید «علم» است!

یک مثال:

نمونه برخی آیات قرآن که میتوانست مایه الهام دانشمندان مسلمان قرون

ماضی بوده باشد

از فقط ۸ آیه در سوره روم (از آیات ۲۰ تا ۲۷ که ترجمه فارسی آنها را ذیلا می بینید) بطور عادی و طبیعی چه فهمیده میشود؟

و از نشانه های اوست که شما را از خاک آفرید آنگاه شما بشری شده و منتشر گشته اید (۲۰) و از نشانه های اوست که برای شما جفت‌هایی از خودها تان آفریده تا بسوی آنان میل کنید و آرامش گیرید و بین شما دوستی و مهربانی قرار داد. البته در این موضوع برای کسانی که اهل تفکر باشند نشانه های زیادی هست (۲۱) و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهاتان است. البته در این موضوع برای اهل دانش نشانه های زیادی است (۲۲) و از نشانه های او خواب شما در شب و روز، و جستجوی روزی شما از فضل اوست، البته در این موضوع برای شنوایان، نشانه هائی است (۲۳) و از نشانه های خویش، برق را به شما می نمایاند که هم جای ترس و هم جای طمع دارد. و از آسمان آبی میفرستد و زمین را پس از مرگش زنده می کند. البته در این موضوع برای خردمندان نشانه هائی است (۲۴) و از نشانه های او این است که آسمان و زمین را به امر خویش بر پا میدارد، آنگاه وقتی که شما را با فراخوانی از زمین فرا بخواند، فوراً بیرون می آئید (۲۵) و هر کس که در آسمانها و زمین هست از آن اوست، که همگی مطیع او هستند (۲۶) و اوست که آفرینش را شروع میکند و باز هم تجدیدش مینماید و آن برایش آسانتر است. و مثلاً بالاتر در آسمانها و زمین خاص اوست، و همو پیروزمند فرزانه است (۲۷)

از متن فوق بطور عادی و طبیعی فهمیده میشود که در این چیزها «آیه» (= نشانه) خداوند هست، یعنی اینکه اگر این چیزها دنبال شود معرفت بهتری نسبت به خداوند حاصل میشود:

- ۱ - در آفرینش انسانها - ۲ - در انتشار بشر در روی زمین - ۳ - در آرامشی که در اثر ازدواج برای آحاد بشری حاصل میشود - ۴ - در آفرینش آسمانها و زمین - ۵ - در اختلاف زبان های انسانها - ۶ - در اختلاف رنگ های انسانها - ۷ - در موضوع خواب - ۸ - در موضوع بیداری پس از خواب - ۹ - در نظام رزق رسانی به انسانها - ۱۰ - در رعد و برق - ۱۱ - در حالات روانی متناقض همزمان آدمی - ۱۲ - در

نزول باران - ۱۳ - در «زنده شدن» زمین در اثر آن - ۱۴ - در آسمان و برقراری و دوام آن - ۱۵ - (و در برخی چیزهای دیگر که برای رعایت اختصار از ذکر آنها چشم پوشیدیم)

حالا اگر کسی این سرنخ ها را دنبال کرد پا در وادی چه علمی گذاشته؟

۱ - زیست شناسی و دیرینه شناسی - ۲ - زمین شناسی و دیرینه شناسی - ۳ - روان شناسی - ۴ - کیهان شناسی و زمین شناسی - ۵ - زبان شناسی و دیرینه شناسی - ۶ - نژاد شناسی و دیرینه شناسی - ۷ و ۸ - روان شناسی - ۹ - اقتصاد - ۱۰ - هواشناسی و فیزیک - ۱۱ - روان شناسی - ۱۲ - فیزیک و مکانیک سیالات (مرتبط با تبدیل رطوبت ابرها و تجمع آنها به صورت باران) - ۱۳ - فیزیک و شیمی خاک - ۱۴ - کیهان شناسی و فیزیک نجوم!

به عبارت دیگر در آیات مذکور سرنخ این علوم هست:

زیست شناسی، دیرینه شناسی، زمین شناسی، روان شناسی، نجوم، زبان شناسی، انسان شناسی، اقتصاد، هواشناسی، فیزیک عمومی، مکانیک عمومی، مکانیک سیالات، خاک شناسی (و همه اینها هم به ریاضیات نیاز دارد، چه ریاضیات پایه و چه پیشرفته!)

ملاحظه فرمودید؟ اینها فقط سرنخ هایی است که فقط در ۸ آیه قرآن است، که غیر مسلمانان (بدون اینکه سرنخ را مستقیماً از قرآن گرفته باشند، بلکه از باغچه ای که برخی از میوه های قرآن در آن کاشته شده بود گرفته اند) علوم فوق الذکر را پایه ریزی و توسعه و گسترش داده اند!

آیاتی که مستقیماً موجد علم اند، بسیار زیادند

الف – آیاتی که نشانگر «من آیاته»های قرآن است:

اینها آیاتی است مانند همان ۸ آیه سوره روم که قبلاً عرض کردیم، ببینید مجموعه این آیات نسبت به آن ۸ آیه چقدر زیاد است!

آیات الهی

سوره عبس آیات ۱۷ تا ۲۳ مرسلات ۲۵ تا ۲۷ غاشیه ۱۷ تا ۲۰ نباء ۶ تا ۱۶
رحمان ۲ تا ۷، ۸ و ۹، ۱۰ تا ۱۲، ۱۴ و ۱۵، ۱۷، ۱۹ تا ۲۲، ۲۴، ۲۹، ۳۱. قیامه ۴۳،
۳۷ تا ۴۰، ق ۴، ۶ تا ۱۱، ۳۸. نازعات ۲۷ تا ۳۳. نوح ۱۱ تا ۲۰، قمر ۱۵ و ۱۶ و ۲۱
و ۳۰ و ۳۱، فیل ۱ تا ۵، ذاریات ۲۰ تا ۲۲، ۴۷ تا ۴۹، زخرف ۱۰ تا ۱۲ و ۱۳ و ۱۴،
فصلت ۹ تا ۱۲، و ۳۷ و ۳۹ و ۵۳. جاثیه ۳ تا ۶، و ۱۲ و ۱۳. مومن ۱۳ و ۱۵ و
۵۷ و ۶۲ و ۶۴ و ۶۷ و ۶۸ و ۷۹ تا ۸۱. یس ۱۲ و ۳۳ تا ۴۰ و ۴۱ تا ۴۴ و ۶۸ و
۷۱ تا ۷۳ و ۸۰ و ۸۱. شوری ۲۸ و ۲۹ و ۳۲ تا ۳۵. مومنون ۱۷ تا ۲۲ و ۷۸ تا
۸۹. ابراهیم ۳۲ تا ۳۴. اسراء ۱۲. هود ۶ و ۷. شعراء ۷ تا ۹ و ۶۷ و ۶۸ و ۱۰۳ و
۱۰۴ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۹۰ و ۱۹۱. یونس ۳
و ۵ و ۶ و ۶۷. انبیاء ۳۰ تا ۳۳. صافات ۶ و ۷. قصص ۷۱ تا ۷۳. نمل ۶۰ تا ۶۴ و
۸۶. حجر ۱۶ و ۱۷ تا ۲۳. انعام ۱ تا ۳ و ۳۸ و ۶۳ و ۶۴ و ۹۵ تا ۹۹. طه ۵۳ تا
۵۵. اعراف ۵۴ و ۵۷ و ۵۸. فرقان ۴۵ تا ۵۰ و ۵۳ و ۵۴. زمر ۵ و ۶ و ۲۱ و ۵۲.
لقمان ۱۰ و ۲۰ و ۲۹ و ۳۱. عنکبوت ۱۹ و ۲۰ و ۶۳ و ۶۷. نحل ۳ و ۵ تا ۸ و ۱۰ تا
۱۶ و ۱۸ و ۴۸ و ۶۵ تا ۷۲ و ۷۸ تا ۸۱ و ۱۰۱. فاطر ۹ و ۱۱ تا ۱۳ و ۲۷ و ۲۸ و
۴۱. روم ۷۱ و ۱۸ و ۱۹ تا ۲۵ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۰ و ۴۶ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۱ و ۵۴. رعد
۲ تا ۴ و ۱۲ و ۱۳. ملک ۳ تا ۵ و ۱۵. حجّ ۶۳ و ۶۵ و ۶۶. بقره ۲۲ و ۲۸ و ۲۹ و
۱۶۴. حشر ۲ و ۳ و ۵ و ۶. جمعه ۲ تا ۴. آل عمران ۱۳ و ۱۶۴ و ۱۹۰. تغابن ۳.

احزاب ۹ تا ۱۱ و ۲۵ تا ۲۷. نور ۴۳ تا ۴۵. براءت (توبه) ۳۶.

جمع ۳۶۲ مورد

ب - آیاتی که از جنس «سنن الهی» است که نشان میدهد خداوند «چگونه» کار میکند، تا انسان بتواند با تقلید از روش های الهی به علم برسد:

سنن الهی

طارق ۴. علق ۱۵ تا ۱۸. نجم ۲۸ و ۳۸ تا ۴۹. مرسلات ۱۶ تا ۱۸. قلم ۳۴ و ۳۵ و ۴۴ و ۴۵. مطفین ۱۴. مدثر ۳۸ و ۳۹. معارج ۳۹ تا ۴۱. ذاریات ۵۶ و ۵۷ و ۵۹. زخرف ۳۳ تا ۳۵. فصلت ۲۵ و ۴۵ و ۴۶. جاثیه ۱۵. مومن ۵ و ۶ و ۶۰ تا ۶۳. شوری ۸ و ۲۰ و ۳۰ و ۳۱. سباء ۴۸ و ۴۹. ابراهیم ۴ و ۷ و ۸. اسراء ۱۵ و ۱۶ و ۱۶ و ۱۶ و ۱۸ تا ۲۰ و ۴۵ و ۴۶ و ۵۸ و ۵۹ و ۸۴ و ۹۷. هود ۱۵ و ۱۶ و ۱۰۲ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۶ تا ۱۱۹. یونس ۴۷. شعراء ۲۰۰ تا ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹. یونس ۱۱ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۳ و ۳۶ و ۹۸ تا ۱۰۰. انبیاء ۳۴ و ۳۵ و ۴۴ و ۴۵. صافات ۸ تا ۱۰ و ۱۷۱ تا ۱۷۳. قصص ۵۸ تا ۶۰. مریم ۴۰ و ۸۷ و ۹۶ و ۹۸. حجر ۴ و ۵ و ۱۲ و ۱۳. طه ۱۲۴. انعام ۱۲ و ۴۴ و ۴۵ و ۱۳۲. اعراف ۵ و ۷ و ۳۴ و ۱۴۶ و ۱۴۷. کهف ۷ و ۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۴۶ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹. فرقان ۲۰ و ۵۱. لقمان ۳۴. زمر ۷ و ۳۶ و ۳۷. عنکبوت ۲ تا ۷ و ۲۳ و ۶۳ و ۶۹. نحل ۲۲ و ۴۱ و ۴۲ و ۹۶ و ۹۷. فاطر ۱۰ و ۳۹ و ۴۳ و ۴۵. روم ۱۱ و ۳۰ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۷. رعد ۱۸ و ۲۶ و ۳۳ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۱. انشراح ۵ و ۶. حج ۱۸ و ۳۲ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۵۲ تا ۵۴ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲. بقره ۱۳۴ و ۱۴۱ و ۲۱۲ و ۲۵۶. صف ۴ و ۹. محمد ۷ تا ۱۲ و ۳۴ و ۳۵. انفال ۱۳ و ۱۸ و ۳۷ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۵۳ تا ۵۵. حشر ۵ و ۶ و ۱۵ تا ۱۷ و ۲۰. آل عمران ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۶۶ و ۱۷۶ و ۱۷۷ تا ۱۷۹ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۵ و ۱۸۶. تغابن ۵ و ۶. نساء ۱۷ و ۱۸ و ۲۶ تا ۲۸ و ۴۰ و ۸۰

و ۸۵ و ۹۵ و ۹۶ و ۱۰۰ و ۱۱۰ تا ۱۱۵ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۳۴ و ۱۴۷ و ۱۴۸.
طلاق ۸ تا ۱۰. نور ۵۵. فتح ۱۷ و ۲۲ تا ۲۶. برائت (توبه) ۲۵ تا ۲۷ و ۳۶ و
۱۱۱ و ۱۱۵ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۲۰ و ۱۲۱.

جمع ۲۷۶ مورد

خوب، مسلمانان، با در دست داشتن این دو نوع آیات چرا از اروپای در حال
رنسانس عقب ماندند؟

جواب این است که علمای مسلمان در اثر قشریگری و جهالت و کوچک
بودن جهان بینی، آن همه آیات در باره «آیات الهی» و «سنن الهی» را
بد و غلط فهمیدند!

به نمونه زیر دقت کنید:

یک نمونه واضح و غیر قابل انکار که علماء سلف در تفسیر قرآن و احادیث
دچار «بد معنی کردن» و «کشتن معنی حیات بخش» بوده اند و این بیماری
تقریباً تاکنون نیز ادامه پیدا کرده است! و برای این مطلب حدیث مشهوری
را ذکر می کنیم:

إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ
ترجمه:

علم سه چیز است: آیه ای محکم، یا فریضه ای عادلانه، یا سنتی برقرار، غیر از آن،
«فضل» است (یعنی علم نیست)

متن حدیث فوق، منسوب است به رسول الله (ص) و از لحاظ سند و تواتر خدشه ای برنمیدارد، و در کتاب «الکافی» در باب «العلم و الجهل» نیز آمده، علاوه بر اینکه در سایر مصادر حدیثی نیز به وفور دیده میشود.

لذا در اینکه آنحضرت (ص) چنین چیزی فرموده، جای شکی نیست.

اما،

(میگویند بسوزد پدر این «اما» که هر چه مشکلات است بعد از آن ظاهر میشود!)

اما،

تفسیری که از فقرات این حدیث در بازه زمانی از وفات آنحضرت (ص) تا تقریباً صد سال قبل (تقریباً تا اواخر قاجاریه) شده، اینطور بوده است:

آیه محکمه (یعنی آیات قرآن کریم)

فریضه عادلّه (یعنی احکام مربوط به اعمال عبادی واجب)

سنه قائمه (یعنی سنن پابرجای دینی)

یعنی اینکه همه فقرات حدیث را به چیزهایی مربوط کرده اند که آنها را «دینی» می شناسیم!

اما:

در باره «آیه محکمه»

مگر قرآن نگفته و «من آیاته خلق السماوات والارض؟» (و صدها آیه دیگر که همعرض همین است (و ما فوقاً - تقریباً دوصفحه قبل بطور دقیق استخراج کرده ایم، ولی در اینجا که محل اختصار است متعرض آن نمیشویم)

خوب، پس چرا در ۱۳۰۰ سال مذکور تخصیص بلا مخصص زده و معنی «آیه محکمه» را فقط به آیات قرآنی محدود کرده اند؟

خطای دید ۱۳۰۰ ساله را در این دو آیه سوره فاطر که ذیلا آورده ایم ملاحظه کنید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾

ترجمه:

آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد که با آن میوه هائی به رنگهای مختلف در آورد؟ و از کوه ها نیز رگه راه هائی دارای رنگهای مختلف سفید و سرخ و سیاه هست (۲۷) و همچنین انسان و جنبندگان و چارپایان نیز با رنگهای مختلفند، چنین است که فقط بندگان عالم از خداوند خشیت دارند که خداوند عزتمند آمرزشگر است (۲۸) در این دو آیه، این دعوت به «نظر و تفکر» (که موجد علم است) را در این موضوعات می بینیم:

- ۱ - بارش باران و ایجاد محصولات کشاورزی گوناگون و رنگارنگ
 - ۲ - نظر در کوه ها و ملاحظه رگه های گوناگون و رنگ های متفاوت در آنها
 - ۳ - اختلافات از حیث رنگ در انسان و حیوانات
 - ۴ - کسی که این دقت ها را کند، از علماء است و در دل خویش نسبت به خداوند احساس «خشیت» خواهد کرد.
- به عبارت دیگر:

از نظر این دو آیه قرآن، عالم کسی است که با نظرِ تفکر آمیز، در امور کشاورزی، در محیط طبیعی پیرامونی، در تفاوت های موجوداتِ همپایه های زنده، بنگرد، و حصول علم و پیدایش خشیت (درک عظمت های الهی - به قدر استعداد ناظر) موکول به چنین نگاه تفکر آمیزی است.

آیا «آیه محکمه» (در روایت فوق)، نظایر این چیز هاست (که در قرآن فراوان است) یا آنچه در این ۱۳۰۰ سال (از وفات آنحضرت-ص- تا اواخر قاجار) گفته شده است؟!

در باره «فریضه عادلّه»

در باره «فریضه عادلّه» هم تخصیص بلا مخصص خورده که قول غالب این است که میگویند فریضه عادلّه مربوط به اخلاق است (آقای جوادی آملی، و با اشاره ایشان به فلسفه ملاصدرا) در این باره، قول دیگری هم هست و آنهم این است که، از آنجا که عبادات واجب را «فرائض» اصطلاح کرده اند، عبارت فریضه عادلّه را اعمال واجب عبادی دانسته اند، لذا باز هم، تخصیص بلا مخصص خورده،

چیزی که نباید از نظر دور بداریم، این است که همین فریضه عادلّه باید «موجد علم» باشد (درحالیکه انجام فرائض در این ۱۳۰۰ سال ما را صاحب علمی ننموده) بنا بر این، در عبارت «فریضه عادلّه» باید تکیه گذاری روی کلمه «فریضه» را رها کنیم، و تکیه و تاکید را روی کلمه «عادلّه» قرار دهیم. یعنی عادلانه بودن فریضه موجب تولید علم میشود، با این نگاه ناگهان صحنه عوض شده، و می فهمیم عادلانه بودن فریضه چگونه موجب تولید علم میشود.

(مثلا یکی از فرائض زکات است، و در زمان آنحضرت (ص) از چارپایان خوردنی مانند شتر و گاو و گوسفند و بز طبق تعرفه ای که در کتب احکام هست، زکات اخذ میشد ولی راجع به اسب معافیت بود، یعنی اسب زکات نداشت. اما در زمان خلافت امیرالمومنین علی (ع)، آنحضرت (ع) اسب را نیز به شمول زکات در آورد. علمی که از این رفتار آنحضرت (ع) حاصل میشود این است که بیادمان می آورد که زمان رسول الله (ص) جامعه مسلمانان، در مجموع، فقیر بودند، و اسب و قاطر و الاغ که در حمل و نقل، اعم از سواری و باری بکار گرفته میشد، زیاد نبود، ولی در زمان آنحضرت (ع) که جغرافیای اسلام بسیار وسیع شده بود، و خراجات از هر سو به سوی مدینه روانه میشد، و زکات (لااقل در زمان دو خلیفه اول نسبتاً، و خلیفه چهارم قطعاً، بطور عادلانه تقسیم میشد، در اثر این کار به «فقرزدائی» کمک شایانی شد، و مسلمانان، در مجموع، نسبت به دوره رسالت آنحضرت (ص)، مرفه تر شده و تعداد اسب، و تعداد «اسب داران» (که به پرورش و فروش اسب همت می گماشتند و از این

راه ثروت قابلی بدست می آوردند)، افزایش چشمگیری یافت، و این بود که اسب و قاطر نیز داخل شمول زکات واقع شد. حالا، این مورد که یک امر دینی است، و توسط عادل ترین شخص ممکن اتفاق افتاده، دو علم برای ما ایجاد میکند:

۱ - زکات که یکنوع گردش مالی برای رفع فقر فقیران جامعه است، با توجه به میزان تولیدات اقتصادی، میتواند اقلام جدیدی را در شمول زکات قرار دهد، و یا برعکس، برخی از اقلام معهود را (بسته به وضع اقتصادی جامعه) معاف کند.

۲ - فکر در باره اینکه دیگر چه چیزهایی در بالا-پائین رفتن، یا تنوع موارد شمول زکات، میتواند موثر باشد، بسیار «علم زا» است.

امروز نه در کشورهای مسلمانی و نه در کشورهای سکولار، امور مملکت ها، با زکات راه نمی افتد، بلکه «مالیات» این نقش را انجام میدهد، و «آن دو رشته علم» را که در بالا دیدیم، هم با وسعت بیشتر و هم با عمق ژرف تر، موضوع این فعل و عمل دولت ها قرار میگیرد، و از کنار همین یک قلم، علم اقتصاد و نظریه های اقتصادی و جایزه نوبل اقتصادی و چه و چه بوجود می آید.

درباره «سنت قائمه»

توجه دارید که! دو-سه صفحه قبل، آیات بسیار زیادی را تحت «سنن الهی» آدرس داده ایم!

خداوند فرموده «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد ۱۱) این یک سنت الهی است و چون در جایی دیگر فرموده «لا تجد لسنننا تحویلا» (اسراء ۷۷) و چون سنت الهی غیر قابل تحول و تبدل است، مطالعه در باره آیه ۱۱ رعد ما را به علم زیادی می رساند، چنانکه ابن خلدون را به نگارش کتابی به نام «کتاب العبر فی تاریخ العرب و العجم والبربر» که این ازبین رفته، ولی مقدمه اش به نام «مقدمه ابن خلدون» ماندگار شده و در همان رنسانس اروپا، پس از اختراع ماشین چاپ و پس از کتاب

مقدس (مجموعه تورات و انجیل) و پس از کتاب قانون ابن سینا، مقدمه ابن خلدون مقام مهمی را در چاپ و تدریس در دانشگاه های آن روز گار یافت.
چرا؟

زیرا ابن خلدون با این سوال مواجه شد که چطور یک قوم گرسنه بیسواد و بی تمدن وحشی (یعنی مغول ها) توانسته نصف جغرافیای جهان مسلمانی را نابود و ویران کند، و با توجه به آیه ۱۱ سوره رعد فهمید ظهور و سقوط تمدن ها قوانین ثابتی دارد که قابل کشف است، و دنباله این فکر را گرفت و موفق به خلق «مقدمه ابن خلدون» شد که شاهکاری عظیم است و همانطور که میدانید ما نزدیک هزار آیه از این نوع آیات در مجموعه خویش ضبط کرده و دو-سه صفحه قبل آدرس شان را داده ایم.

بنابر این:

- ۱ - آیه محکمه عبارت است از «آیات الهی» که فوقا دیده اید، که اگر با نظر تفکر و تعمق و جستجو مورد نظر قرارگیرد «علم زا» خواهد بود.
- ۲ - فریضه عادلّه عبارت است از قوانینی که حکومت های عادل وضع میکنند، که اگر با نظر تفکر و تعمق و جستجو مورد نظر قرارگیرد «علم زا» خواهد بود.
- ۳ - سنه قائمه عبارت است از «سنن الهی» که آنها هم اگر با نظر تفکر و تعمق و جستجو مورد نظر قرارگیرد «علم زا» خواهد بود.

البته چیزی که در علمای سلف جهان مسلمانی موجود نبود، همین «با نظر تفکر و تعمق و جستجو مورد نظر قرار دادن» آنهمه آیات بود.

واین بود عامل اصلی و علت العلل عقب ماندگی مسلمانان که کار مسلمانی را به اینجا کشانید، که چون عیان است، حاجتی به بیان ندارد!
و همین است علت شکایت رسول الله در روز قیامت است که خدایا این قوم (یعنی مسلمانان) این قرآن را مهجور گذاشته اند (آیه ۳۰ فرقان)

یک سوال رایج:

اینک جای این سوال است که:

چرا مسلمانان علیرغمِ واجدیتِ چیزی که آن را احیاء کننده، و خارج کننده از ظلمات بسوی نور، میدانند، خودشان زنده نیستند، و در ظلماتِ (فقر و جهل و نفرت و...) محاط اند، در حالیکه دیگران که فاقد آنند، زنده اند و ظلمات (فوق الذکر) را کنار زده و دارند زندگی شان را میکنند؟

پاسخ های ممکن اینها است:

- ۱ - شاید قرآن «محيی» و «مُخرجٍ مِنَ الظلمات» نباشد!
- ۲ - قرآن محیی و مخرجِ مِنَ الظلمات هست، ولی این صفاتش محدود به همان مخاطبان اولیه ۱۴۰۰ سال قبل بوده است.
- ۳ - قرآن محیی و مخرجِ مِنَ الظلمات هست، اما این خواصش را در مورد «علماء دین» بروز میدهد.
- ۴ - شاید محیی بودن و مخرجِ مِنَ الظلمات بودن قرآن، فقط در آخرت عمل میکند و کسی نباید توقع داشته باشد در همین دنیا نیز آن خواص را بروز دهد.

ارزیابی پاسخ های فوق

- ۱ - قرآن قطعاً محیی و مخرجِ مِنَ الظلمات هست، زیرا کلام خدا و معجزه او (جلّ) و حجت مطلق است، و ما چون در کتاب خویش (صدها پیشگوئی تحقق یافته قرآنی و برخی عناصرِ دیگر اعجازی- سایت این قلم) به آن پرداخته ایم، در اینجا بیش از این نمیگوئیم.

۲ - مطلب دوم مبتنی بر این پیشفرض است که مخاطب قرآن منحصر است در معاصران نزول آن، که البته این نیز سخن باطلی است، ولی، چون در کتاب خویش (آنتی سروش صفحات ۵۹ تا ۶۹-سایت) به این موضوع پرداخته و بطلانش را نشان داده ایم، در اینجا چیزی نمیگوئیم.

۳ - بطلان مورد ۳ از آنجا واضح میشود که قرآن خود را محدود نکرده که مخاطب من فقط فلان قشر یا صنف از مردم است، بلکه بر عکس، خود را «برای همه مردم» (کافّه للناس) قلمداد کرده که استدلالی که در بخش قبلی شده، بدرد اینجا هم میخورد.

۴ - برای نشان دادن خطا بودن پاسخ احتمالی ۴ شما را ارجاع میدهیم به دو فصل قبل (همانجا که برای نشان دادن واسطه علم بودن آیات قرانی، به آنهمه آیات، در دو صفحه، در دو موضوع آیات الهی و سنن الهی اشاره کرده ایم)

اهل رنسانس از چه چیزها اقتباس کردند؟

۱ - خودِ قرآن (و بقول طلاب: قرآن بما هو قرآن) موجب هدایت و کسب علم و اخراج از ظلمات و هدایت بسوی نور نمیشود! قرآن روی تاقچه، یا درون قفسه کتب، در حالی که حتی درون کیف های نفیس هم قرار گرفته، و حتی معطر هم شده باشد، به تنهایی موجب آن نتایج پیشگفته نیست، (همانطور که نسخه حاذق ترین پزشک هم در صورتیکه داروها تهیه نشود و مطابق توصیه پزشک با دقت مورد عمل قرار نگیرد بیفایده خواهد بود) بلکه بروزِ خواص قرآن موکول است به فهم نسبتاً درست از آن و عمل به مندرجاتش، که جغرافیای مسلمانی نوعاً فاقد آن است.

۲ - بطور قطع اهل رنسانس نه اصلاً از قرآن اقتباسی کرده اند و نه در آن چیز بارزشی دیده اند و نه از آن خوششان آمده، بلکه برعکس، قرآن را کلاً ساخته و پرداخته پیامبر دروغینی میدانسته اند که خودش هم پر از عیب و ایراد بوده است (معاذالله) بلکه در رنسانس، اقتباس از تمدن مسلمانی، محدود بود به عناصری از «زندگی» مسلمانان، که در شهر های بزرگ مسلمانی، مانند بغداد و نیشابور و اسکندریه و امثال آنها به چشم شان میخورد، و از آنها خوششان می آمد. بنا بر قطعی ترین گفته های متخصصانی مانند ویل دورانت (تاریخ تمدن) و جرج سارتون (تاریخ علم)، اروپائیان از قرن ۴ هجری (قرن یازده میلادی) تا قرن ۷ هجری (قرن چهارده میلادی) از مسلمانان اقتباس و تقلید میکرده اند، اما، این قلم میگوید اقتباس شان محدود به امور ظاهری که به آن «نحوه زندگی» گفته میشود، بوده است.

مثالی برای تقریب به ذهن

فرض کنید در جنگلی میوه ناشناسی را دیده اید و خیلی از آن خوشتان آمده، و میل داشته باشید درخت آن میوه را در باغچه خویش داشته باشید. برای حصول مقصودتان چه میکنید؟ آسان ترین کار این است که یک عدد از میوه های آن درخت را در باغچه خودتان بکارید، پس از مدتی شیمی خاک، سبب از بین رفتن عناصر آن میوه، غیر از

هسته اش، شده، و هسته در شرایط مناسب (خاک باغچه و رطوبت و گرمای عادی محیط) قرار گرفته و شروع به رشد میکند و پس از مدتی اولین عنصر نازک و ظریف آن درخت سر از خاک در می آورد که عبارت از چیزی است که بعد ها تنه درخت خواهد شد، پس از گذشت دو- سه سال آن درخت چنان بزرگ خواهد شد که میوه هم خواهد داد و چه بسا که میوه اش مطبوع تر از آن چیزی که فاعل این عمل در جنگل دیده بود، هم بشود. بسیاری، همین کار را از طریق قلمه زدن، یا پیوند زدن، (با طرق دیگری که تخصصش را ندارم) هم انجام میدهند.

انتقال نحوه زندگی خوب، از جهان مسلمانی به جهانی که قرار بود بعدا رنسانس را بوجود بیاورد، از راهی شبیه به همین مکانیزم از پنج طریق صورت پذیرفته است، که فهرست آنها این است: ۱- نیازهای عبادتی و زیارتی ۲- نیاز های معالجاتی ۳- نیاز های تحصیلی ۴- نیاز های اقامتی ۵- جنگ های صلیبی

لازم است قبلا شرح خلاصه ای از نمای کلی اروپای آن روزها داشته باشیم:

دنیائی را تصور کنید که کل آمریکای فعلی (بجز مکزیک فعلی) و کل کانادای فعلی و کل استرالیای فعلی و اکثر وسعت نیوزیلند فعلی خالی از سکنه باشد، و فقط تعدادی قبیله های ریز و درشت سرخپوستی در آنها زندگی چادرنشینانه داشته باشند که با هم در حال جنگ های پایان ناپذیر باشند، (یعنی این «گل» های باغ تمدن، آن روزها اساسا وجود نداشتند، یعنی بطور محسوسی اساسا مسکونی نبودند)

در همان حال سواحل اروپائی مدیترانه پر از مناطق کشاورزی بزرگ با خانه های روستائی فقیرانه، بعلاوه کاخ های اربابی، که هر چند تا از این مجموعه ها یک «شهر» (بورگ) [منطقه غیر روستائی برای رفع نیاز های نسبتا تخصصی مانند آهنگری های ساده و معاملات اسب و قاطر و تعدادی مغازه نجاری و کفاشی و بیطاری و میخانه و از این قبیل] هم داشته، و بعلاوه اینها، یک کلیسای پر زرق و برق دارای کشیش ها و

شماس ها و احيانا يك دير راهب ها يا راهبه ها كه مستقيما از واتيكان (در همسايگي رُم - پايتخت امپراتوري سابق رُم غربي) تغذيه و اداره ميشدند.

اين وضعيتي بود كه اروپاي همزمان با قرن چهارم تا قرن هفتم هجري داشت، كه در آن امپراطوري رُم غربي مضمحل شده، ولي امپراطوري رُم شرقي به پايتختي كنستانتينوپليس (در محل استانبول كنوني) هنوز برپا بود.

انتقال نحوه زندگي خوب، از جهان مسلماني به جهاني كه قرار بود بعدا رنسانس را بوجود بياورد، از از پنج طريق صورت پذيرفته است، كه فهرست آنها اين است: ۱ - نيازهاي عبادتي و زيارتي ۲ - نيازهاي معالجاتي ۳ - نيازهاي تحصيلي ۴ - نيازهاي اقامتي ۵ - جنگ هاي صليبي

اينك شرحي از راه هاي انتقال تمدن از بلاد مسلماني به اروپاي قرون وسطي

۱ - نيار هاي عبادي و زيارتي

امروز مي بينيد كه مردم از همه جاي دنيا به زيارت مرقد حضرت امام رضا (ع) مي آيند، هميشه هم همينطور بوده، مردم انگيزه اي قوي براي زيارت مزار كساني كه آنها را مقدس و «مرد خدا» ميدانند، ميروند.

مسيحيان (و يهوديان - كه البته در اقليت بودند) انگيزه اي قوي براي زيارت قبور پيامبران سلف داشته اند، و متاسفانه (متاسفانه از نظر آنها) مزارهاي مورد توجه آنها (يعني مسيحيان و يهوديان) در مناطقي بوده كه تحت تسلط و حكمراي اين كافران (يعني از نظر آنان، مسلمانان) بوده، اما، اين واقعيت مانع از آن نبوده كه تكي يا جمعي به چنين امر خطيري اقدام نکنند.

هميشه زائراي براي زيارت قبر حضرت ابراهيم (ع) و حضرت يعقوب (ع) و حضرت مريم (س) و تعداد بسيار زيادي از انبياء سلف (ع) و همچنين محل تولد (البته بنا بر روايات خودشان) حضرت عيسي (ع) بوده اند كه بنا بر شرايط و مقصيات (از لحاظ

دوری و نزدیکی، و اینکه در چه فصلی در سال حرکت کنند، و استطاعت مالی، و غیره و ...) بوده اند، و همچنین چون اماکن مورد نظر از لحاظ مسلمانان نیز محترم بوده گاهی برخورد های مثبت و منفی هم پیش می آمده است.

در هر حال، این مورد یکی از موارد مهمی بوده که مسیحیان و یهودیان اروپائی بطور مستمر با یکدیگر از نزدیک برخورد مثبت و منفی میداشته اند.

۲ - نیاز های معالجاتی

مثل امروز که تا مریضی مختصری برای یکی از اعضاء خانواده یکی از ثروتمندان پیش می آید، فوراً راهی «خارج» میشوند، آن روز ها با توجه به اختلاف تمدنی قابل توجه بین مناطق مسلمانان و اروپای آن روزها، یکی از راه های انتقال تمدن از بلاد مسلمانی به اروپا معالجه «اغنیاء» اروپائی در بیمارستان ها، در شهرهای مسلمانی بود.

در طول مدت چهارصد سال این روابط گسترش مییافت و از این طریق زندگی اروپائیان قرون وسطی بطور مستقیم بهبود و تعالی می یافت.

۳ - نیاز های تحصیلی

هرچه باشد در همه جا با هر درجه از سطح زندگی، عده ای نسبت به بقیه «غنی» تر محسوب میشوند، این «اغنیاء» فرزندان خویش را برای کسب علم و کمالات به خاورمیانه فعلی یا ایران فعلی میفرستادند، و مقایسه این بچه ها با بچه های امروز مسلمان شبیه به این است که بچه های ما مثلاً برای تحصیل به «خارج» بروند و وقتی که برگشتند می بینید که زبان مادری خویش را به سختی صحبت میکنند و آداب و رسومی یافته اند که پابندی به آنها موجب تبخترشان است.

شبیه به همین موقعیت برتر در قرون چهارم تا هفتم هجری (یازدهم تا شانزدهم میلادی) را مسلمانان در مقابل اروپائیان داشتند.

۴ - نیاز های اقامتی

مانند امروز که ثروتمندان ساکن کشورهای مسلمانی، چه از روی نیاز واقعی، و چه از روی چشم و همچشمی و «کلاس» گذاری، سعی زیادی میکنند که هر شده «یک آپارتمان لندن» (ولو بسیار کوچک و حتی صد کیلومتر دور از لندن هم باشد)، تهیه کنند، ثروتمندان اروپائی آن روزها هم، با توجه به بالاتر بودن سطح تمدنی ممالک مسلمان، و نیز صلح و آرامشی که در کشور میزبان وجود داشت (مخصوصا در شامات یعنی سوریه، لبنان، اسرائیل فعلی، که ضمنا بعثت ساحلی بودن نسبت به دریای مدیترانه، که دریای اروپائیان نیز بود) از لحاظ «کجا این آخر عمری را به صلح و سلامت بگذرانیم» و یا از لحاظ اینکه «کجا بریم که کمی بهمان خوش بگذرد» بهترین گزینه شان شامات بود.

۵ - جنگ های صلیبی

قبل از بحث در جنگ های صلیبی لازم است حمله مغول به دنیای مسلمانی را بشناسیم، زیرا، آن را یکی از دلایل مهم جنگ های صلیبی ارزیابی میکنیم:

[انقل از ویکی پدیا]

حمله مغول به ایران

حمله مغول به ایران به سه لشکرکشی مغول به ایران در فاصله سالهای ۱۲۱۹ تا ۱۲۵۶ میلادی (۶۱۶ تا ۶۵۴ هق) اشاره دارد. این لشکرکشیها به حکومت خوارزمشاهیان، اسماعیلیه الموت و حکومتهای محلی اتابکان سلجوقی، خاتمه داد و به ایجاد حکومت ایلخانان مغول به جای آنها در ایران منجر شد.

هلاکوخان مغول در سال ۱۲۵۸ میلادی (۶۵۶ هق) به بغداد لشکر کشید و با سقوط بغداد، خلافت عباسیان پس از حدود ۵۱۸ سال به پایان رسید. پس از این پیروزی بود که حاکمان مغول کوشیدند تا به جای ویرانی و قتل عام مردم بر آنان حکومت کنند.

در این حمله مراکز علمی و فرهنگی مانند کتابخانه‌های بسیاری سوزانده و ویران شد. شهرهای بزرگ بسیاری از بین رفت و به دنبال آن مراکز رشد و پرورش فکری به حداقل رسید. کاهش جمعیت و به اسارت گرفتن و فرستادن صنعتگران ایرانی به مغولستان باعث رکود اقتصادی در ایران گردید و تخریب قنات‌ها و آبراهه‌هایی که در طول قرن‌ها ساخته شده بودند، سبب رکود کشاورزی شد. پس از حملهٔ مغول شماری از دانشمندان که در این حمله جان سالم بدر برده بودند، به مناطق امن مانده از این حمله مانند آسیای صغیر و هند مهاجرت کردند. همچنین از اثرات دیگر حمله مغول، رونق تجارت در مسیر راه ابریشم بین ایران، چین و کشورهای غرب ایران بر اثر ایجاد دولت واحد مغول و امنیت راه‌ها بود.

آپایان نقل قول]

یکی از آثار مهم این موضوع، یعنی حمله مغول به جهان مسلمانان، این بود که عظمت و هیمنه مسلمانان، که مورد رشک اروپائیان قرون وسطی بود، در چشم آنان فرو ریخت و کم‌کم این فکر در طول ۹۰ سال در ذهن آنان قوت گرفت که «چرا ما به مسلمانان حمله نکنیم؟» و اینطور شد که جنگ‌های صلیبی بوجود آمد.

انقل از ویکی پدیا]

جنگ‌های صلیبی به سلسله‌ای از جنگ‌های مذهبی گفته می‌شود که به دعوت پاپ توسط شاهان و نجبای اروپایی داوطلب برای بازپس‌گیری سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان برافروخته شد.

صلیبیان از همه جای اروپای غربی در جنگ‌هایی مجزا بین سال‌های ۱۰۹۵ تا ۱۲۹۱ میلادی (۴۸۸ تا ۶۹۰ قمری) (۱۹۶ سال شمسی) شرکت داشتند. مبارزان صلیبی یا به اختصار صلیبیان نامیده میشوند، مسیحیان کاتولیکی بودند که علیه مسلمانان و مسیحیان ارتدوکس در قلمرو روم شرقی و در ابعاد کوچکتر با اسلاوها و بالت‌های پگان، مغولها، و خوارج مسیحی می‌جنگیدند؛ گرچه در بازه‌هایی

مسیحیان ارتدوکس با آن‌ها متحد شده، علیه مسلمانان می‌جنگیدند. صلیبیان، توسط پاپ مورد تکریم قرار گرفته و آمرزیده می‌شدند.

صلیبیان در ابتدا با هدف بازپس‌گیری اورشلیم و سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان شروع به جنگ کردند و مبارزات آن‌ها در حقیقت پاسخی بود به درخواست رهبران امپراتوری روم شرقی برای جلوگیری از پیشروی ترکان سلجوقی در آناتولی. صلیبیان در ابتدا موفقیت‌های موقتی داشتند، اما سرانجام از سرزمین‌های مقدس بیرون رانده شدند.

با این حال جنگ‌های صلیبی تأثیرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مهمی بر اروپا گذاشت.

[پایان نقل قول]

جهت گیری عمومی رنسانسی ها به کدام سو بوده است؟

خلاصه وقایع مهم رنسانس

[انقل از ویکی پدیا]

قرن ۱۴ میلادی

(۱) حدود سال ۱۳۰۷ دانته نوشتن کمدی الهی را آغاز می کند

(۲) سال ۱۳۴۱ مجلس سنای روم به پترارک لقب شاعر دربار می دهد

(۳) سال ۱۳۴۹ بوکاچیو نوشتن دکامرون را آغاز می کند

(۴) حدود سال ۱۳۴۹ پترارک سونات هایش را در ترانه ها گردآوری می کند

(۵) سال ۱۳۸۰ ونیز، جنوا را شکست میدهد

(۶) حدود سال ۱۳۸۷ چاوسر داستان های کانتربری را آغاز میکند

(۷) – سال ۱۳۹۷ خانواده مدیچی در فلورانس بانکی تاسیس کرده و شروع به اندوختن ثروت کلان میکنند

قرن ۱۵ میلادی

(۸) سال ۱۴۰۱ اتحادیه صنفی بازرگانان پشم فلورانس، مسابقه ای را برای طرح جدید برای درهای بابتیستری، کلیسایی در فلورانس، راه می اندازند و لورنتسو گیبرتی برنده می شود و فیلیپو برونلسکی نایب قهرمان مایوس، مشغول مطالعه ویرانه های روم باستان می شود

- (۹) تولد یوهانس گوتنبرگ اولین مخترع ماشین چاپ و کلاً صنعت آن در اروپا
- (۱۰) سال ۱۴۱۹ فیلیپو برنولسکی بیمارستان فاندلینگ (کودک بی سرپرست) در فلورانس را طراحی کرده که نخستین بنای معماری رنسانس به‌شمار می‌رود.
- (۱۱) در سال بعد او گنبدی بدیع و بزرگ را برای کلیسای جامع فلورانس طراحی می‌کند
- (۱۲) سال ۱۴۲۱ پرنس هنری دریانورد، برای یافتن راه دریایی هند از طریق آفریقا کشتی‌های پرتغالی را به جنوب می‌فرستد
- (۱۳) سال ۱۴۳۰ دوناتلو، مجسمه‌ساز بزرگ فلورانس، مجسمه پر نفوذ و مؤثر خود داوود را به پایان می‌رساند
- (۱۴) سال ۱۴۳۴ مدیچی حاکم فلورانس می‌شود
- (۱۵) سال ۱۴۳۹ فرهنگستان افلاطونی پایه‌گذاری می‌شود؛
- (۱۶) در همین سال اولین سپاه آماده در فرانسه تشکیل می‌شود
- (۱۷) سال ۱۴۴۱ تجارت برده‌های آفریقایی آغاز می‌شود
- (۱۸) حدود سال ۱۴۵۰ چاپ اختراع می‌شود و یوهانس گوتنبرگ آلمانی، کارگر چاپخانه، نخستین کتب چاپ شده به وسیله حروف متحرک در اروپا را منتشر می‌کند
- (۱۹) سال ۱۴۵۰ اتحاد سیاسی میان جمهوری‌های فلورانس، میلان و ناپل، موجب برقراری ثبات در ایتالیای عهد رنسانس می‌گردد

(۲۰) سال ۱۴۵۲ لورنتسو گیبرتی، سری دوم از درهای کلیسای باپتیستری فلورانس را به پایان می‌رساند که میکلائو آن‌ها را «دروازه‌های بهشت» می‌نامد

(۲۱) سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه به دست ترک‌های عثمانی می‌افتد و دانشمندان بیزانس به همراه آوارگان یونانی زبان به ایتالیا می‌گریزند و نسخه‌های خطی کلاسیک با ارزشی را با خود می‌برند

(۲۲) سال ۱۴۶۱ لویی یازدهم پادشاه فرانسه می‌شود

(۲۳) سال ۱۴۶۹ لورنتزوی مدیچی حاکم فلورانس می‌شود

(۲۴) سال ۱۴۷۹ فردیناند و ایزابلا سلطنت‌های آرگون و کاستیل را متحد می‌کنند تا اسپانیا به وجود آید

(۲۵) سال ۱۴۸۳ ترجمه آثار افلاطون که توسط فیچینو صورت گرفته منتشر می‌شود

(۲۶) سال ۱۴۸۵ هنری هفتم، اولین پادشاه تئودورها به سلطنت انگلستان می‌رسد

(۲۷) سال ۱۴۸۶ پیکو خطابه‌ای در مورد شأن انسان می‌نویسد

(۲۸) سال ۱۴۹۲ کریستوف کلمب که سفر دریایی‌اش را از اسپانیا آغاز کرده به آمریکا می‌رسد

(۲۹) سال ۱۴۹۴ آلبرشت ورر هنرمند آلمانی برای نخستین بار از فلورانس دیدن می‌کند

(۳۰) سال ۱۴۹۵-۱۴۹۷ لئوناردو دا وینچی تابلوی شام آخر را نقاشی می‌کند

(۳۱) حدود سال ۱۴۹۷ جان کابوت سفر دریایی‌اش را از انگلستان آغاز می‌کند و جزیره نیوفاندلند و نوا اسکوشیا را کشف می‌نماید

(۳۲) سال ۱۴۹۸ واسکو دوگامای پرتغالی از راه دریا با دور زدن آفریقا به هند می‌رسد

(۳۳) سال ۱۴۹۸ جیرولامو ساونارولا راهب با نفوذ فلورانس، پس از چهار سال فرمانروایی، اعدام می‌شود

(۳۴) سال ۱۴۹۹ میکِل آنژ مجسمه سوگ مریم را به پایان می‌رساند

قرن ۱۶ میلادی

(۳۶) سال ۱۵۰۴ میکِل آنژ مجسمه داوود را به پایان می‌رساند

(۳۷) سال ۱۵۰۴ لئوناردو دا وینچی، تابلوی مونالیزا که تصویر همسر یک مقام فلورانسی است را نقاشی می‌نماید

(۳۸) سال ۱۵۰۷ اولین نقشه‌ای که سرزمین جدید را به صورت یک قاره مجزا تحت عنوان آمریکا نشان می‌دهد، پدید می‌آید

(۳۹) سال ۱۵۰۹ اراسموس کتاب رستایش دیوانگی را منتشر می‌کند

(۴۰) سال ۱۵۱۲ میکِل آنژ نقاشی سقف کلیسای سیستین در واتیکان رم را پس از چهار سال به پایان می‌رساند

(۴۱) سال ۱۵۱۳ ماکیاولی کتاب شهریار (The Prince) را می‌نویسد

(۴۲) سال ۱۵۱۷ مارتین لوتر نود و پنجمین فرضیه‌اش را تهیه می‌کند و با اعتراضات خویش، آغازگر جنبش اصلاح دینی می‌گردد

(۴۳) سال ۱۵۱۹ لئوناردو دا وینچی در فرانسه و در کاخی که فرانسوای اول پادشاه فرانسه به او داده بود، از دنیا می‌رود

(۴۴) سال ۱۵۲۱ مارتین لوتر توسط کلیسای کاتولیک تکفیر می‌شود

(۴۵) در همان سال هرنان کورتز بر آزتک‌ها چیره می‌گردد

(۴۶) سال ۱۵۲۲ سفر ماژلان اولین گردش به دور زمین را از طریق دریا را تکمیل می‌کند

(۴۷) سال ۱۵۳۰ کالج فرانسه بنیان‌گذاری می‌شود

(۴۸) سال ۱۵۳۳ فرانسیسکو پیزارو بر اینکاها فاتح می‌شود

(۴۹) سال ۱۵۳۴ کارتیه خلیج سنت لورنس را کشف، و کانادا را برای فرانسه مطالبه می‌کند

(۵۰) سال ۱۵۴۳ کتاب گردش اجرام آسمانی نوشته کپرنیک که در آن ادعا می‌کند خورشید مرکز منظومه شمسی می‌باشد، نه زمین

(۵۱) در همان سال کتاب در باب ساختمان بدن انسان نوشته وِالیوس منتشر می‌شود

(۵۲) سال ۱۵۴۵ گیرولامو کاردانو، اولین کتاب جبر امروزی را تحت عنوان هنر بزرگ منتشر می‌کند

(۵۳) سال ۱۵۶۴ گالیلئو گالیله در شهر پیزای ایتالیا، و ویلیام شکسپیر در شهر استراتفورد انگلیس متولد می‌شود

(۵۴) سال ۱۵۶۹ اولین نقشه‌هایی که در آن‌ها از نقشه‌کشی مرکاتور استفاده شده بود منتشر می‌شود

(۵۵) سال ۱۵۸۲ تقویم گریگوری ابداع می‌شود

(۵۶) سال ۱۵۸۶ سیمون استوین رقم اعشاری را ابداع می‌کند

(۵۷) سال ۱۵۸۷ اولین نمایش نامه کریستوفر مارلو، تیمور لنگ بزرگ، روی پرده می‌آید

(۵۸) سال ۱۵۸۸ انگلیسی‌ها آرمادای اسپانیایی را شکست می‌دهند

(۵۹) حدود سال ۱۵۸۹ شکسپیر نمایش نامه‌نویسی را با نوشتن سه قسمت هنری ششم آغاز می‌کند

(۶۰) سال ۱۵۹۰ میکروسکوپ مرکب در میدل‌بورخ شهری در جنوب هلند اختراع می‌شود

(۶۱) سال ۱۵۹۱ گالیله در باب حرکت را می‌نویسد

(۶۲) در همین سال فرانسوا ویت زبانی را برای جبر معرفی می‌کند

(۶۳) سال ۱۵۹۶ رنه دکارت در شهر لاهه، از توابع ایالت تورن فرانسه متولد می‌شود

قرن ۱۷ میلادی

(۶۴) حدود سال ۱۶۰۰ شکسپیر هملت را می‌نویسد

(۶۵) در همان سال کمپانی هند شرقی بریتانیا پایه‌گذاری می‌شود

(۶۶) سال ۱۶۰۲ کمپانی هند شرقی هلند پایه‌گذاری می‌شود

(۶۷) سال ۱۶۰۵ اولین قسمت دون کیشوت اثر سروانتس منتشر می‌شود

(۶۸) و در همین سال سرفرانسیس بیکن کتاب رزش و ترقیات علوم را می‌نویسد

(۶۹) سال ۱۶۰۷ انگلیسی‌ها در ویرجینیا ساکن می‌شوند

(۷۰) سال ۱۶۰۸ تلسکوپ اختراع می‌شود

(۷۱) سال ۱۶۰۹ تا ۱۶۱۰ کپلر کتاب ستاره‌شناسی نوین را منتشر می‌کند

(۷۲) سال ۱۶۱۰ گالیله یک تلسکوپ می‌سازد و سطح ماه را مشاهده می‌کند، چهار

قمر مشتری را کشف می‌کند و در مورد سیاره زهره تحقیق می‌کند

(۷۳) سال ۱۶۱۵ دومین قسمت دین کیشوت نوشته سروانتس منتشر می‌شود

(۷۴) سال ۱۶۲۰ سر فرانسیس بیکن ارغنون نو را می‌نویسد

(۷۵) سال ۱۶۳۲ تا ۱۶۳۳ گالیله محاوره درباره دو منظومه بزرگ جهان را منتشر می‌کند که کلیسا آن را بدعت‌گذاری قلمداد می‌کند. گالیله آشکارا پیروی از مکتب کپرنیک را انکار می‌کند

(۷۶) سال ۱۶۳۷ دکارت گفتار در روش را منتشر می‌کند. او با کشف رابطه بین جبر و هندسه و ابداع مفهوم دستگاه مختصات انقلابی بسیار بزرگ در ریاضیات پدیدمی‌آورد و روشی را پایه‌گذاری می‌کند که به هندسه تحلیلی موسوم است.

تحلیل جهت‌گیری عمومی اروپائیان دوره رنسانس

ارتش حرفه‌ای

(۱۶) در سال ۱۴۳۹ اولین سپاه آماده در فرانسه تشکیل می‌شود

موقعیت ضعیف نظامی اروپای در حال رنسانس

(۲۱) سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه به دست ترک‌های عثمانی می‌افتد و دانشمندان بیزانس به همراه آوارگان یونانی زبان به ایتالیا می‌گریزند و نسخه‌های خطی کلاسیک با ارزشی را با خود می‌برند

جنگ‌های بین دولتی

(۵) سال ۱۳۸۰ ونیز، جنوا را شکست می‌دهد

(۵۸) سال ۱۵۸۸ انگلیسی‌ها آرمادای اسپانیایی را شکست می‌دهند

ائتلافات دولتی

(۱۹) سال ۱۴۵۰ اتحاد سیاسی میان جمهوری‌های فلورانس، میلان و ناپل، موجب برقراری ثبات در ایتالیای عهد رنسانس می‌گردد

(۲۴) سال ۱۴۷۹ فردیناند و ایزابلا سلطنت‌های آرگون و کاستیل را متحد می‌کنند تا اسپانیا به وجود آید

تجارت برده

(۱۷) سال ۱۴۴۱ تجارت برده‌های آفریقایی آغاز می‌شود

اهمیت دادن به انباشت ثروت

(۷) – سال ۱۳۹۷ خانواده مدیچی در فلورانس بانکی تاسیس کرده و شروع به اندوختن ثروت کلان می‌کنند

مبارزه با خرافات

(۳۳) سال ۱۴۹۸ جیرولامو ساونارولا راهب با نفوذ فلورانس، پس از چهار سال فرمانروایی، اعدام می‌شود

(۴۲) سال ۱۵۱۷ مارتین لوتر نود و پنجمین فرضیه‌اش را تهیه می‌کند و با اعتراضات خویش، آغازگر جنبش اصلاح دینی می‌گردد

(۴۴) سال ۱۵۲۱ مارتین لوتر توسط کلیسای کاتولیک تکفیر می‌شود

شعر و رمان های بلند

- (۱) حدود سال ۱۳۰۷ دانه نوشته کمدی الهی را آغاز می کند
- (۲) سال ۱۳۴۱ مجلس سنای روم به پترارک لقب شاعر دربار می دهد
- (۳) سال ۱۳۴۹ بوکاچیو نوشتن دکامرون را آغاز می کند
- (۴) حدود سال ۱۳۴۹ پترارک سونات هایش را در ترانه ها گردآوری می کند
- (۶) حدود سال ۱۳۸۷ چاوسر داستان های کانتربری را آغاز میکند

علم و کتاب (استمرار تفکر در تمام طول رنسانس)

- (۲۷) سال ۱۴۸۶ پیکو خطابه ای در مورد شأن انسان می نویسد
- (۳۹) سال ۱۵۰۹ اراسموس کتاب ر ستایش دیوانگی را منتشر می کند
- (۴۱) سال ۱۵۱۳ ماکیاولی کتاب شهریار (The Prince) را می نویسد
- (۵۰) سال ۱۵۴۳ کتاب گردش اجرام آسمانی نوشته کپرنیک که در آن ادعا می کند خورشید مرکز منظومه شمسی می باشد، نه زمین
- (۵۱) در همان سال کتاب در باب ساختمان بدن انسان نوشته والیوس منتشر می شود
- (۵۲) سال ۱۵۴۵ گیرولامو کاردانو، اولین کتاب جبر امروزی را تحت عنوان هنر بزرگ منتشر می کند
- (۵۴) سال ۱۵۶۹ اولین نقشه هایی که در آنها از نقشه کشی مرکاتور استفاده شده بود منتشر می شود
- (۵۵) سال ۱۵۸۲ تقویم گریگوری ابداع می شود

- (۵۶) سال ۱۵۸۶ سیمون استوین رقم اعشاری را ابداع می‌کند
- (۶۱) سال ۱۵۹۱ گالیله در باب حرکت را می‌نویسد
- (۶۲) در همین سال فرانسوا ویت زبانی را برای جبر معرفی می‌کند
- (۶۸) و در همین سال سرفرانسیس بیکن کتاب رزش و ترقیات علوم را می‌نویسد
- (۷۱) سال ۱۶۰۹ تا ۱۶۱۰ کپلر کتاب ستاره‌شناسی نوین را منتشر می‌کند
- (۷۴) سال ۱۶۲۰ سر فرانسیس بیکن ارغنون نو را می‌نویسد
- (۷۵) سال ۱۶۳۲ تا ۱۶۳۳ گالیله محاوره درباره دو منظومه بزرگ جهان را منتشر می‌کند که کلیسا آن را بدعت‌گذاری قلمداد می‌کند. گالیله آشکارا پیروی از مکتب کپرنیک را انکار می‌کند
- (۷۶) سال ۱۶۳۷ دکارت گفتار در روش را منتشر می‌کند. او با کشف رابطه بین جبر و هندسه و ابداع مفهوم دستگاه مختصات انقلابی بسیار بزرگ در ریاضیات پدیدمی‌آورد و روشی را پایه‌گذاری می‌کند که به هندسه تحلیلی موسوم است

اکتشافات

- (۱۲) سال ۱۴۲۱ پرنس هنری دریانورد، برای یافتن راه دریایی هند از طریق آفریقا کشتی‌های پرتغالی را به جنوب می‌فرستد
- (۲۸) سال ۱۴۹۲ کریستوف کلمب که سفر دریایی‌اش را از اسپانیا آغاز کرده به آمریکا می‌رسد
- (۳۱) حدود سال ۱۴۹۷ جان کابوت سفر دریایی‌اش را از انگلستان آغاز می‌کند و جزیره نیوفاندلند و نوا اسکوشیا را کشف می‌نماید

(۳۲) سال ۱۴۹۸ واسکو دوگامای پرتغالی از راه دریا با دور زدن آفریقا به هند می‌رسد

(۳۸) سال ۱۵۰۷ اولین نقشه‌ای که سرزمین جدید را به صورت یک قاره مجزا تحت عنوان آمریکا نشان می‌دهد، پدید می‌آید

(۴۶) سال ۱۵۲۲ سفر ماژلان اولین گردش به دور زمین را از طریق دریا را تکمیل می‌کند

(۴۹) سال ۱۵۳۴ کارتیه خلیج سنت لورنس را کشف، و کانادا را برای فرانسه مطالبه می‌کند

دانشگاه و تحقیقات

(۱۵) سال ۱۴۳۹ فرهنگستان افلاطونی پایه‌گذاری می‌شود؛

(۲۵) سال ۱۴۸۳ ترجمه آثار افلاطون که توسط فیچینو صورت گرفته منتشر می‌شود

(۴۷) سال ۱۵۳۰ کالج فرانسه بنیان‌گذاری می‌شود

اختراعات

(۱۸) حدود سال ۱۴۵۰ چاپ اختراع می‌شود و یوهانس گوتنبرگ آلمانی، کارگر چاپخانه، نخستین کتب چاپ شده به وسیله حروف متحرک در اروپا را منتشر می‌کند

(۶۰) سال ۱۵۹۰ میکروسکوپ مرکب در میدل‌بورخ شهری در جنوب هلند اختراع می‌شود

(۷۰) سال ۱۶۰۸ تلسکوپ اختراع می‌شود

(۷۲) سال ۱۶۱۰ گالیله یک تلسکوپ می‌سازد و سطح ماه را مشاهده می‌کند، چهار قمر مشتری را کشف می‌کند و در مورد سیاره زهره تحقیق می‌کند

معماری و هنر

(۸) سال ۱۴۰۱ اتحادیه صنفی بازرگانان پشم فلورانس، مسابقه‌ای را برای طرح جدید برای درهای باپتیستری، کلیسایی در فلورانس، راه می‌اندازند و لورنتسو گیبرتی برنده می‌شود و فیلیپو برونلسکی نایب قهرمان مایوس، مشغول مطالعه ویرانه‌های روم باستان می‌شود

(۱۰) سال ۱۴۱۹ فیلیپو برونلسکی بیمارستان فاندلینگ (کودک بی سرپرست) در فلورانس را طراحی کرده که نخستین بنای معماری رنسانس به‌شمار می‌رود.

(۱۱) در سال بعد او گنبدی بدیع و بزرگ را برای کلیسای جامع فلورانس طراحی می‌کند

(۱۳) سال ۱۴۳۰ دوناتلو، مجسمه‌ساز بزرگ فلورانسی، مجسمه پر نفوذ و مؤثر خود داوود را به پایان می‌رساند

(۲۰) سال ۱۴۵۲ لورنتسو گیبرتی، سری دوم از درهای کلیسای باپتیستری فلورانس را به پایان می‌رساند که میکلائو آن‌ها را «دروازه‌های بهشت» می‌نامد

(۳۰) سال ۱۴۹۵-۱۴۹۷ لئوناردو داوینچی تابلوی شام آخر را نقاشی می‌کند

(۳۴) سال ۱۴۹۹ میکل آنژ مجسمه سوگ مریم را به پایان می‌رساند

(۳۶) سال ۱۵۰۴ میکل آنژ مجسمه داوود را به پایان می‌رساند

(۳۷) سال ۱۵۰۴ لئوناردو دا وینچی، تابلوی مونالیزا که تصویر همسر یک مقام فلورانس است را نقاشی می‌نماید

(۴۰) سال ۱۵۱۲ میکل آنژ نقاشی سقف کلیسای سیستین در واتیکان رم را پس از چهار سال به پایان می‌رساند

تأثیر

(۵۷) سال ۱۵۸۷ اولین نمایش نامه کریستوفر مارلو، تیمور لنگ بزرگ، روی پرده می‌آید

(۵۹) حدود سال ۱۵۸۹ شکسپیر نمایش نامه نویسی را با نوشتن سه قسمت هنری ششم آغاز می‌کند

(۶۴) حدود سال ۱۶۰۰ شکسپیر هملت را می‌نویسد

(۶۷) سال ۱۶۰۵ اولین قسمت دون کیشوت اثر سروانتس منتشر می‌شود

(۷۳) سال ۱۶۱۵ دومین قسمت دون کیشوت نوشته سروانتس منتشر می‌شود

سکونت در قاره جدید

(۶۹) سال ۱۶۰۷ انگلیسی‌ها در ویرجینیا ساکن می‌شوند

استعمار و استثمار

(۴۵) در سال ۱۵۲۲ هرنان کورتز بر آرتکها چیره می‌گردد

(۴۸) سال ۱۵۳۳ فرانسیسکو پزارو بر اینکاها فاتح می‌شود

(۶۵) در سال ۱۶۰۰ کمپانی هند شرقی بریتانیا پایه‌گذاری می‌شود

(۶۶) سال ۱۶۰۲ کمپانی هند شرقی هلند پایه‌گذاری می‌شود

جمع بندی

رنسانس به سرانجام رسید و تمدن اروپائی در اروپا و بعداً آمریکا و کانادا و استرالیا و سپس (کم و بیش) در کل جهان پیگیری شد و امروز هیچ نقطه ای در دنیا نیست که به نحوی از مزایای آن منتفع نباشد.

در این بحث گفته شد که رنسانس تحت تاثیر تمدن مسلمانی، از قرن ۱۱ تا قرن ۱۴ میلادی، شکل گرفته است!

اگر کسی بپرسد اروپای قبل از رنسانس از چه چیزی در تمدن مسلمانی خوشش آمده و از آن استفاده برده و سپس آن را بومی کرده که به اینجا رسیده؟ چه جوابی میتوانیم بدهیم؟

آیا آنها از قرآن و روایات مسلمانی خوششان آمده و اقتباس کرده اند؟ البته که نه! آیا آنها از فلسفه و کلام رایج در بین مسلمانان خوششان آمده و اقتباس کرده اند؟ باز هم البته که نه!

بلکه آنها فقط از «عناصر تمدنی» مسلمانان اقتباس کرده اند. که در همان جهت ادامه دادند و قرص و قوی و ثروتمند شدند، و کارنامه ای بهم زدند پر از چیزهای خوب و بسیار خوب، و در عین حال پر از چیزهای بد و بسیار بد (مثلاً استعمار و استثمار ملل دیگر و دوجنگ جهانی خانمانسوز، هم از لحاظ خودشان و هم از لحاظ ملل دیگر که دود آن دو جنگ به چشمشان رفته بود)

اما، امروز می بینیم چیزهای بد و بسیار بد دارد رقیق میشود و چیزهای خوب و بسیار خوب دارد غلظت روز افزون می یابد.

امروز در تمدن اروپائی (که در کل جهان پذیرفته شده) رگه های پر رنگی از تعالیم انبیاء (ع) و بخصوص تعالیم قرآن را به وضوح مشاهده میکنیم که البته قبلاً نمونه

هایی از آنها را در فصول اولیه این کتاب عرض کردیم، و قرار نیست در اینجا تکرار کنیم ولی توصیه میکنیم خواننده گرامی آنها یک «مرور»ی بفرماید.

سخن آخر

چیزهای بسیار خوبی که در تمدن غربی موجود است که ما مسلمانان باید یاد بگیریم

امروز تا یکنفر میگوید دموکراسی، فوراً یکی بلند میشود میگوید ۱۴۰۰ سال قبل در قرآن داشته ایم: امرهم شوری بینهم

همچنین تا یکنفر میگوید حقوق بشر، یکی بلند میشود و صدا کلفت میکند و میگوید ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن مان آمده که ان اکرمکم عندالله اتقیکم

همچنین

همچنین

جواب اینها این است که «آقا جان اگر بیل زنی باید باغچه خودت را بیل میزدی»، یا این است که: «گیریم قرآنی که نزدتان است معدن گنج، از آنهمه، شما را که نه آن را می شناسی و نه برای استفاده از آن کاری میکنی چه حاصل؟»

شما اگر راست میگوئی در این ۱۴۰۰ سال، یک مورد شورا غیر از حکومت ده ساله پیامبر (ص) و حکومت پنج ساله امیرالمومنین علی (ع) در سطح بالای حکومت ها نشان بده، و همچنین یک مورد رعایت حقوق بشر را در غیر از آن دو دوره کوتاه ارائه کن!

«غرب» برای چیزی که به آن رسیده زحمت ها کشیده و رنجهای برده،

مثلاً همین اخیراً شاهد برگزاری جشن ششصدمین!! سال تاسیس یک دانشگاه در یک کشور اروپائی بوده ایم، در حالیکه در کشورهای مسلمانی تاسیس دانشگاه بیش از ۸۰ سال تاریخ ندارد،

و یا همین دموکراسی چنانکه قبلاً دیده ایم، با «مگناکارتا» کلید خورد که با امروز نزدیک به ۹۰۰ سال (!) فاصله دارد،

و همینطور تمام عناصر تمدنی غرب را میتوان مثال زد که در آنها چقدر ریشه دار و در ممالک مسلمانی چقدر جوان و چقدر کال و چقدر تقلیدی است لذا کوچک شمردن مساعی آنها! اسباب بزرگ شدن ما را فراهم نمیکند، و این کاملاً نادرست است که از فرق سر تا ناخن پا از دستاوردهای آنها استفاده کنیم ولی در عین حال مساعی آنها و اصلیت و مقدمیت آنها را تکذیب کنیم.

بلکه کمی هم به عمق برویم و اصولی را که آنها در طول صدها سال در وجود خویش به وجود آوردند تا بتوانند این میوه هایی را که داریم استفاده میکنیم به وجود بیاورند، در وجود خودمان هم بوجود بیاوریم،

یعنی اینکه اخلاق ها و رفتارهای ضد تمدنی را از خویش دور کنیم.

به عبارت دیگر باید سعی کنیم این کارها را نکنیم:

- ۱ - به عقاید غیر از خویش بی احترامی نکنید (وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ .. سوره انعام ۱۰۸)
- ۲ - چیزی را که بر ایمان واضح و قطعی نیست اظهار نکنید . . (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ .. سوره اسراء ۳۶)
- ۳ - چیز خوبی را که درست شده است را خراب نکنید (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا .. سوره اعراف ۵۶)
- ۴ - عقاید خویش را به دیگران تحمیل نکنید (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ .. سوره بقره ۲۵۶)
- ۵ - چیزی را که خودتان انجام نمیدهید به ظاهر خواهانش نباشید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ سوره صف ۲)
- ۶ - از گرفتاری هایی که خشک و تر را با هم میسوزاند دوری کنید (وَأَنْتَقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً .. سوره انفال ۲۵)
- ۷ - بدی هایی که عده ای در باره شما کرده اند وادارتان نکند که ببعدالتی کنید (وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نِ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا .. سوره مائده ۸)
- ۸ - مرتکب کارهای ناپسند و آبروبر و تجاوز به حقوق دیگران نشوید (وَيَنْهَىٰ عَنِ

الْفَحْشَاءَ وَالْمُنْكَرَ وَالْبَغْيَ ... سوره نحل ۹۰)

۹ - شهادت دروغ ندهید (والذین لایشهدون الزور ... سوره فرقان ۷۲)

۱۰ - به هنگام خرج، نه زیاده روی کنید و نه سخت بگیرید (وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا ... سوره فرقان ۶۷)

برعکس، رفتارهای متمدنانه را در خویش نهادینه کنیم:

۱ - نخبان همدل حزب تشکیل دهند برای پیشبرد امور پسندیده و کاهش اور ناپسند (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... آل عمران ۱۰۴)

۲ - پایداری داشته و یکدیگر را وادار به پایداری کنند و بین آنها ارتباط موثر برقرار نمایند (اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا ... آل عمران ۲۰۰)

۳ - کارهایشان را با همفکری پیش ببرند (وَأْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ... سوره شوری ۳۸)
۴ - به گفتمان های مختلف گوش فرا دارند و بهترینش را برگزینند (وَيَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... سوره زمر ۱۸)

۵ - اهل عدل و احسان باشند (وَاللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ... سوره نحل ۹۰)

۶ - سخن رخنه ناپذیر بگویند (وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا سوره احزاب ۷۰)

۷ - در باره نیکی ها معاضدت و در باره بدی ها دوری گزینند (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ... مائده ۲)

۸ - برپا کننده عدل و امور والا باشند (وَقَوْمٍ لِلَّهِ شُهَدَاءُ بِالْقِسْطِ ... مائده ۸)

۹ - رعایت کننده امانت و عهد باشند (لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ... معارج ۳۲)

۱۰ - رعایت کننده آداب خوب معاشرت باشند (وَأِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا ... نساء ۸۶)

۱۱ - از امور بیهوده روگردان باشند (وَأِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ... فرقان ۷۲)

۱۲ - اهل احسان و عفو و فروخوردن غیظ باشند (وَبِوَالِدَيْهِ حُسْنًا ... وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ... عنکبوت ۸ ... آل عمران ۱۳۴)

ما مسلمانان، به عناصر زیادی از تمدن غرب نیاز داریم، عناصری مانند علم و تکنولوژی و چه و چه، و بخصوص «زندگی»

علم و تکنولوژی چون «نان» و بازار کار دارد، لاجرم، مشتاق و علاقمند و خواهان هم دارد، اما زندگی چه؟

برای زندگی متمدنانه به آن ده مورد «مکنید» و آن دوازده مورد «کنید»، به عنوان حداقل های زندگی متمدنانه نیاز است.

نمیتوان از میوه های تمدن استفاده کرد ولی اخلاق و رفتار نامتمدنانه داشت و در عین حال ادعای «ما متمدنیم» داشت.

اروپا برای یک قلم دموکراسی اش، چنانکه قبلا در موضوع «مگنا کارتا» دیده ایم، لاقلا ۹۰۰ سال پیگیری کرد و هزینه داد، و اینک چیزی دارد که قدرش را میداند و همچنین میداند که نمیتوان آن را از آنان گرفت،

ولی ما مسلمانان چه؟ یک «شبه دموکراسی» دارند که به اندک زوری میتوان گرفت، نگاه کنید به مصر (کودتای ژنرال سیسی) و پاکستان (کودتای مشرف) بسیاری از کشور های دیگر مسلمانانی که حتی همین مقدار شبه دموکراسی را هم ندارند.

ما، متولدین ۱۳۰۰ هجری به بعد، این خوش اقبالی را داشته ایم که با میوه های تمدن موجود آشنا شده و از آن بهره ببریم، آیا میخواهیم درخت این میوه ها را هم داشته باشیم یا نه؟ اگر جواب «بله» باشد، پس چاره ای نخواهیم داشت که لا اقل به آن ده «مکنید» و آن دوازده «کنید» ملزم بوده و از آنها جدا نشویم.

تقصیر ما نیست که علمای مسلمان در قرون آغازین، «علم» را به چیزی که آن را «علوم دینی» نامیدند، تقلیل دادند.

تقصیر ما نیست که علمای مذکور آنهمه «آیات الهی» و آنهمه «سنن الهی» را که مجموعاً لااقل بالغ بر ۳۶۸ آیه میشود قرآنی میشود (والبته بسیار بیشتر است زیرا برخی از آن آیات مشتمل بر چند مورد است)، را ندیدند و اصلاً متوجه این پتانسیل عظیم آنها در پیشرفت و ترقی حیات بشری نشدند.

تقصیر ما نیست که علمای مذکور واقعا «عالم» نبودند، بلکه «روایت دان» هایی بودند که متوجه روایات مجعول و کذب در این مجموعه پر حجم نشدند و در نتیجه متوجه این خطر عظیم که این مجعولات موجب چه خرافاتی خواهند شد و چطور به سهولت جنبه «حیات بخش» بودن قرآن را زایل خواهند کرد، نگردیدند.

تقصیر ما نیست که علمای مذکور واقعا عالم نبودند بلکه مقلدانی بودند که جرات نمیکردند در سخن کسانی که در نظرشان «بزرگان» علماء بوده اند شک کنند.

هیچکدام از اینها تقصیر ما نیست، و لذا تقصیر ما نیست که علیرغم واجدیت این سرمایه عظیم (یعنی قرآن) تدریجاً در جازدیم و دیگران جلو افتادند و به چیزی رسیدند که ما مصرف کننده آن هستیم، و چنان که قبلاً دیده ایم، اصل ریشه اش مال ما بوده، و آنها میوه را بردند و در باغچه خودشان کاشتند، اما آنها کسانی را داشتند که دنبال ریشه ها بودند و حدود ۸۰۰ سال طول کشید که متخلق به اخلاقی شدند که این قلم مختصری از آن را در ده مورد «مکنید» ها و دوازده مورد «کنید» ها بر شمرده است. اینک، ما متولدین ۱۳۰۰ هجری-شمسی به بعد به جهانی چشم گشوده ایم که از این میوه ها متنعمیم، و اولین وظیفه ما این است که با تخلق به آن «مکنید» ها و «کنید» ها، خود را شایسته استفاده از این میوه ها کنیم، و وظیفه بعدی مان این است که با توجه به سرمایه اصلی مان، قرآن، و توجه جدی به بخش هایی از آن که حاوی «آیات الهی» و «سنن الهی» است، این جریان «حیات بخش» ی را به قدم هایی بلند به پیش ببریم.

از این قلم:

معرفی

«سخن نو در تفسیر قرآن»

این تفسیر حاوی شیوه ای بدیع و بی سابقه در فهم کلام الله است که چه در رویکرد و چه در نتایج، مشابه هیچیک از تفاسیر ارائه شده در این چهارده قرن نیست.

رویکرد اصلی این تفسیر «حرکت از کل به جزء» است، در حالیکه در مورد تقریباً همه تفاسیر دیگر، حرکت «از جزء به کل» بوده است.

و اگر بخواهیم مثالی بزنیم، در مورد این تفسیر، نگاه به یک آیه، مانند نگاه کسی است که میخواهد عنصری را در روستائی تبیین کند در حالیکه خودش بر فراز کوهی مُشرف به آن روستا است، و همه عناصرِ دیگرِ آن روستا را، از جمله عنصر مورد نظر را نیز، همه را باهم، در یک نگاه می بیند.

برای درک بهتر مثال فوق، طرز کارِ این تفسیر را، با نقل عینی یکی از پاراگراف های تفسیری موجود در مجموعه تفسیری خویش، که بطور تصادفی (Random) انتخاب و عیناً در اینجا کپی-پیست شده، ارائه میکنیم، تا عیناً روش ما را ببینید و لازم نباشد راجع به آن سخن طولانی بگوئیم:

تفسیر سوره اعراف پاراگراف ۶ آیات ۹۴ تا ۱۰۲

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتَوْنَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا

أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ تِلْكَ الْقُرَى
 نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ
 كَذَلِكَ يَطْغَى اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا
 أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

ترجمه مقید به متن قرآنی

و در هیچ قریه ای هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه اهالی آنجا را (پس از گوش ندادن به پیامبرشان) به سختی و ناراحتی دچار نمودیم تا (توبه و) تضرع کنند (۹۴) (در صورتیکه توبه نمیکردند) آنگاه بجای ناراحتی ها خوشی ها را می آوردیم تا اینکه (از آن ناراحتی ها) صرفنظر میکردند و میگفتند به پدرانمان چه سختی و ناراحتی رسیده بود! پس ناگهان آنها را برمیگرفتیم در حالیکه متوجه نبودند (۹۵) و البته اگر اهالی شهرها ایمان می آوردند و تقوا پیشه میکردند حتما درهای نعمت های بسیار زیادی را از آسمان و زمین برویشان میگشودیم ولیکن تکذیب کردند و آنها را بسبب آنچه که انجام میدادند برگرفتیم (۹۶) آیا اهالی آن شهرها ایمن اند که سختی ما در هنگام خواب شبانه بر آنها در آید؟ (۹۷) آیا اهالی آن شهرها ایمن اند که سختی ما در هنگام ظهر که مشغول تفریح و بازیند بر آنها در آید؟ (۹۸) آیا از مکر خدا ایمن اند؟ البته کسی (خود را) از مکر خدا ایمن نخواهد دانست مگر مردمی خسارت پیشه (۹۹) آیا آنانکه پس از آنها وارث آن سرزمین ها شدند به این نکته راه نیافتند که اگر بخواهیم به سبب گناهانشان آنها را فرو بگیریم و بر دلهایشان مهر میزنیم و نخواهند شنید؟ (۱۰۰) این سرگذشت شهرهایی است که از اخبار آنها برایت گفته ایم و البته پیامبرانمان با دلایل روشن بسویشان آمدند، اما آنها اینطور نبودند که به چیزی که قبلا تکذیبش کرده بودند ایمان بیاورند و خداوند بر دلهای کافران چنین مهر میزند (۱۰۱) و ما برای اکثر آنها هیچ پایبندی به پیمان ندیدیم و اکثرشان را هم از فاسقان یافتیم (۱۰۲)

پیش تفسیر

۱ - استخراج عصاره محتوای سوره و پاراگراف (راه اول)

اول عصاره محتوای سوره را استخراج میکنیم:

طرز استخراج عصاره محتوای سوره (یعنی «درس» سوره)، چنانکه خوانندگان گرامی بارها دیده اند، مطابق ذیل است:

(جدول ۱)

تعداد کلمه	شرح	عنوان فرعی	عنوان اصلی	ایه
۱		المص	حروف مقطعه	۱
۱۳	تشریح رابطه قرآن نسبت به پیامبر	تبیین	پیامبر	۲
۱۴	از آنچه از سوی پروردگارتان فرو فرستاده شده پیروی کنید	انسان	مردم	۳
۲۵	هلاکتشان در حالیکه در خواب بودند - هنگا فهمیدن مطلب آگاه به ظلم خویش بودند	گذشتگان	مردم	۴-۵
۴۴	مشخصات : سنوالم - ضوابط قیامت	قیامت	آخرت	۶-۹
۲۵۰	بهشت - شیطان - اخراج شیطان...	آفرینش	حکمت	۱۰-۲۵
۵۸	مبادا شیطان شما را هم از بهشت بیرون کند او و قبیله اش شما را می بینند	دستورات عباد و اخلاقی	حکمت	۲۶-۶
۲۴	توصیف - وقتیکه کار زشتی می کنند میگویند دست خودمان نبود	کافران	مردم	۲۸
۱۸	بگو پروردگار فرمان به عدالت داده و..	ارشاد	پیامبر	۲۹
۲۱	توصیف - شیاطین را دوست میگیرند و فکر می کنند هدایت یافته اند	کافران	مردم	۳۰
۱۶	در مساجد زینت داشته باشید - اسراف نکنید	احکام اخلاقی	حکمت	۳۱
۲۹	بگو رزق نیکو و زینتی که خداوند برای	ارشاد	پیامبر	۳۲

	بندگان‌ش فراهم آورده حرام نیست			
۳۳	پیامبر	ارشاد	بگو خداوند چیزهای زشت و گناه و ظلم را، حرام کرده	۲۷
۳۴	حکمت	قوانین خدائی	هر گروهی سرآمدی دارند	۱۳
۵-۳۶	حکمت	احکام اخلاقی	ای بنی آدم اگر از پیامبران پیروی کنید نگران و اندوه ندارید و در غیر اینصورت جهنمی خواهید بود	۳۴
۷-۴۱	آخرت	جهنم	چگونگی برخورد و شناسائی گروههای مختلف کافر با یکدیگر در جهنم	۱۴۱
۲-۴۳	آخرت	بهشت	مومنان - جاودانی - کینه ای ندارند - حمد خدا - حقانیت پیامبران	۳۸
۴-۵۰	آخرت	بهشت و جهنم	مکالمه اهل بهشت و اهل جهنم و گوشه ای از اتفاقات مربوط به اعراف	۱۳۴
۵۱	آخرت	جهنم	کافران - نکوهش	۱۹
۵۲	قرآن	توصیف	تفصیل شده براساس علم - هدایت و رحمت برای مومنان	۱۳
۵۳	آخرت	قیامت	کافران متوجه حقیقت شده و تقاضای مهلت میکنند	۳۷
۵۴	خداوند	افعال	آفرینش آسمانها و زمین - شب و روز - خورشید و ماه - خلق و امر	۳۸
۵-۵۶	حکمت	احکام اخلاقی	دعا - دوری از فساد	۲۷
۷-۵۸	خداوند	افعال	بادها - باران - زنده کردن زمین	۵۳
۹-۶۴	پیامبر	نوح	رسالت - تکذیب - هلاک و نجات پیروان نوح	۶۵
۵-۷۲	پیامبر	هود	قوم عاد - رسالت - تکذیب - هلاک و نجات پیروان هود	۱۴۴
۳-۷۹	پیامبر	صالح	قوم ثمود - رسالت - تکذیب - هلاک و نجات پیروان صالح	۱۴۱

۰-۸۴	پیامبرا	لوط	اصحاب لوط - رسالت- تکذیب- هلاک و نجات پیروان لوط	۶۱
۵-۹۳	پیامبرا	شعیب	اصحاب مدین- رسالت- تکذیب- هلاک و نجات پیروان شعیب	۲۰۸
۴-۹۵	حکمن	فلسفه تاریخ انبیاء	همزمان با آمدن پیامبران سختی پدیدار میشود شاید مردم بسوی خدا بروند، سپس سختی برطرف میشود و مردم غافل میشوند عذاب می آید	۳۸
۹۶	حکمن	قوانین خدائی	اگر مردم قریه ها ایمان و تقوا داشته باشند برکات بر آنها نازل میشود	۲۲
۱۰۰- /	حکمن	قوانین خدائی	کافران به چه دل خوش کرده اند ؟ چرا خود ایمن می دانند ؟	۵۲
۱۰۲- ۱۰۱	حکمن	فلسفه تاریخ	به چیزی که قبلا تکذیب کرده بودند، ایمان نمی آوردند	۳۹
۳-۱۵۶	پیامبرا	موسی	داستان کامل موسی از رسالت و تکذیب و غر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل و سرکشی آنها و دعای آنحضرت	۹۰۸
۱۵۷	پیامبر	معرفی	در تورات بشارت به او داده شده- طبیات ر حلال و خبائث را حرام میکند و زنجیرها را دست و پای مردم برمیدارد.	۵۶
۱۵۸	پیامبر	ارشاد	اعلام رسالت کن از سوی خدا	۳۶
۹-۱۶۲	پیامبرا	موسی	هدایت بنی اسرائیل- صدور معجزات- بدرفتاری بنی اسرائیل	۱۰۳
۳-۱۶۷	مردم	گذشتگان	بنی اسرائیل- آن مردم حقه باز کنار دریا ک در نتیجه کلک بازی مسخ شدند	۱۰۸
۸-۱۷۱	مردم	گذشتگان	بنی اسرائیل- بعضی ها خوب بودند بعضی بد بودند	۱۰۰

۱۷۴	حکمت	فلسفه تاریخ	عالم ذر - اعتراف گیری از همه به ربوبیت خدا - تا مبدا در قیامت انکار کنند	۵۶
۱۷۲				
۵-۱۷۶	مردم	گذشتگان	آن عالمی که به دنیا گرائید و...	۵۲
۱۷۷	حکمت	مثال	تکذیب به آیات خدا و ظلم	۱۲
۱۷۸	حکمت	قانون خدائی	کسی را که خدا هدایتش کند، هدایت شده واقعی است	۱۲
۱۷۹	آخرت	جهنم	عده ای برای جهنم هستند و این مشخصات دارند...	۳۱
۱۸۰	خداوند	صفات	صاحب اسماء نیکو	۱۴
۱۸۱	مردم	گذشتگان	بعضی ها به حق هدایت شده و به حق میگو	۷
۱۸۳	حکمت	قانون خدائی	مکذبان دچار استدراج میشوند	۱۳
۱۸۲				
۱۸۵	مردم	کافران	آیا فکر نمی کنند که همنشین آنها مجنون نیست. و در ملکوت آسمانها نمی اندیشند و..	۲۵
۱۸۴				
۱۸۶	حکمت	قانون خدائی	کسی را که خدا گمراه کند هادیی نخواهد داشت	۱۱
۱۸۸	پیامبر	ارشاد	راجع به قیامت میپرسند چنین بگو - بگو علم غیب نمیدانم	۶۳
۱۸۷				
۱۸۹	حکمت	فلسفه آفرینش	از یکنفر آفرید - و از آن، جفتش را قرار داد آرامش یابد	۳۴
۱۹۵	مردم	کافران	وقتیکه خدا نعمت میدهد، آنرا به غیر خدا نسبت میدهند، به چیزی که هیچ کاری نمیتواند بکند و هیچ فایده ای ندارد	۹۰
۱۹۰				
۱۹۶	پیامبر	ارشاد	بگو سرپرست من خداست که سرپرست صالحان است	۹
۱۹۸	مردم	کافران	عقاید غلط - رو کردن بسوی خدایان دروغیر که فایده ای برایشان ندارند	۳۰
۱۹۷				

۲۰۰ ۱۹۹	پیامبر	ارشاد	عفو کن - امر به معروف کن - از جاهلان رو برگردان و از وسوسه شیطان به خدا پناه بر	۱۹
۲۰۱	مردم	مومنان	وقتی که گناهی می کنند، تذکر پیدا می کنند و استغفار می کنند	۱۲
۲۰۲	مردم	کافران	بقیه، همان گمراهی را ادامه می دهند.	۵
۲۰۳	پیامبر	ارشاد	بگو من فقط از وحی پیروی می کنم...	۲۵
۲۰۴	حکمت	دستور اخلاق	وقتی که قرآن خوانده میشود ساکت شوید و گوش کنید	۸
۲۰۵	پیامبر	ارشاد	پروردگارت را به حالت ترس و تضرع و آهسته یاد کن، صبحگاهان و شبانگاهان - و غافل مباش	۱۶
۲۰۶	حکمت	فرشتگان	از عبادت خسته نمیشوند، و برایش سجده می کنند	۱۱
جمع				۷۲۳

جدول درج‌ها

شماره	عنوان اصلی	عنوان فرعی	شرح	درصد
۴/۱	پیامبران	تاریخچه	رسالت - تکذیب - هلاکت مکذبان - نجات پیروان	۴۳/۸
۴/۲	حکمت	قانون الهی	بی توجهی به خداوند، ورعیت او، و دستور پیامبران او، مایه هلاکت است.	۱۹
۴/۳	مردم	کافران	اعم از گذشته و حال دنبال حقه بازی و خلا هستند و فکر و احساس مسئولیت نمی کنند و نعمت خدا را به غیر نسبت می دهند	۱۳/۸
۴/۴	آخرت	قیامت	کافران هم از طریق خویش و هم از طریق دیگران نکوهش میشوند.	۱۱/۹
۴/۵	پیامبر	ارشاد	چنین بگو	۸/۴

۴/۶	خداوند	افعال و صفات	افعال و صفات - آفرینش و اداره جهان	۲/۸
۴/۷	قرآن	صفات	علم و هدایت..	۰/۳

از جدول اخیر، «عصاره محتوای سوره» (که اصطلاحاً آن را «درس» می نامیم) قابل استخراج است، که مطابق ذیل است:

درس: بی توجهی به خداوند و سرکشی در مقابل پیامبران مایه هلاکت دو جهان است.

البته دو جدول فوق، اول و آخر جدول هاست، جدول های وسط را برای رعایت اختصار حذف کرده ایم، اما کسانی که حوصله دارند میتوانند مورد سوره فجر را در کتاب «آموزش تفسیر قرآن» در سایت ذیل:

<http://jamal-ganjei.com>

با تمام جدول هایش ملاحظه فرمایند.

برآیند درس فوق و متن پاراگراف «درب» خواهد بود، به شرح ذیل:

درب: ای پیامبر! خطای فکری این فعالان معاصر کفر این است که فکر میکنند گویا ممکن نیست همان رفتارهای نسبت به اقوام سابق را با اینها نیز کنیم!

۲ - استخراج عصاره محتوای پاراگراف (راه دوم)

ریز کردن پاراگراف تا حد امکان:

۱

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قُرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا
مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾

ریزدرب: در ماقبل تاریخ (ذیلا شرح می‌دهیم)، آزمون الهی اینطور ساده بود.

۲

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْفُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْفُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْفُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمُرُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَّوْ نَشَاءُ أَصْبَأْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

ریزدرب: در ماقبل تاریخ ایمان و تقوا سبب رفاه و ثروت، می‌بود.

۳

تِلْكَ الْفُرَى نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

ریزدرب: در ماقبل تاریخ، و هنگام اواخر عمر تمدن‌های در حال انقراض، پیامبران، چندان موفقیتی نمی‌یافتند.

تقطیع:

در فوق دیده‌اید که ما پاراگراف را به تعدادی «ریزپاراگراف» تجزیه کرده ایم.

اصلی-فرعی

قسمت‌هایی را که می‌بینید فوقاً با حروف پر رنگ (بولد) کار کرده ایم، اصلی است.

لَبَّ مطلب:

با توجه به ریزپاراگراف‌ها، و ریزدرب‌ها، و جمع بندی ریزدرب‌ها، همان درب پاراگراف که فوقاً می‌بینید حاصل خواهد شد و البته توجه دارید که درب مذکور،

قبلاً، از راه محاسبه استخراج شده است.

۳- از اول تا اینجا

در پاراگراف ۱ که ابتدای سوره است می فرماید: ای مردم! از رسولی که بسویتان آمده پیروی کنید و گرنه دچار خسران خواهید شد و مبدا جذب الفئات شیطانی شوید، که در آن صورت به تعالیم این رسول بی توجه شده و در دو جهان خسران خواهید داشت.

در پاراگراف ۲ اولین خطابها و هشدارها و تشریع قانون کلی به انسانهای اولیه را ذکر میفرماید.

در پاراگراف ۳ میفرماید: ای مردم! عاقبت حتمی شما فرارسیدن قیامت است، و ضمن شرحی از قسمتی از وقایع آن روز، میفرماید عاقبت تان دوحالت ممکن متضاد دارد. اینک این شما هستید که راه های منتهی به هر حالت را میباید انتخاب کنید.

در پاراگراف ۴ گوشه‌ای از الطاف و نعمت‌های الهی را یادآوری می فرماید.

در پاراگراف ۵ می فرماید: ای مردم! به اقوام منقرض شده قبلی بنگرید! این تازه وضع دنیوی شان بود، وضع آخرتی شان را هم که میدانید! برای خویش چه می پسندید؟ در این پاراگراف یک قانون مهم درباره هلاکت تمدن های سابق را بیان می فرماید.

۴- سوالات

۱- در آیه ۹۴ قریه و باساء و ضراء یعنی چه؟

۲- ضراء و سراء در آیه ۹۵ چطور؟

۳- در آیه ۱۰۲ «إِنْ» به چه معنی است؟

۴- در آیه ۹۶ یک «قانون» الهی ذکر شده، آیا قانون مذکور امروز نیز کار میکنند؟

اگر به نظر شما بله، در اثبات نظرتان یک دلیل قرآنی ذکر میکنید؟

۵- قانون فوق، چنانکه از ظاهر آیه پیداست، در باره جوامع است، آنهم جوامع

ماقبل تاریخ، آیا قانون فوق در همان جوامع راجع به افراد هم کار میکرد؟ اگر

جواب تان بله باشد دلیل قرآنی ارائه میکنید؟

۶- در آیه ۱۰۱، «قَبْلَ» نسبت به چه؟

۷- منظور از «عهد» در آیه ۱۰۲ چیست؟

- ۸ - منظور از سیئه و حسنه در آیه ۹۵ چیست؟
- ۹ - منظور از «مکر» خدا در آیه ۹۹ چیست؟
- ۱۰ - در همان آیه «باء من» چه معنی دارد؟
- ۱۱ - «ال» در کلمه «القری» (آیه های ۹۷ و ۹۸) الف لام عهد است یا جنس؟
(جواب با ذکر دلیل)

۵ - حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها

از آیه ۱۰۲ فهمیده میشود فعالان کفر در اقوام پیشین امکان نداشت که به پیامبران خویش ایمان بیاورند زیرا «نان بت پرستی» را میخوردند و از آیه ۹۶ (با توجه به مدلول آیه ۱۰۲) فهمیده میشود که خطاب به معاصران نزول قرآن میفرماید: فکر نکنید اگر بت پرستی را رها کنید بدبخت میشوید، بلکه بهتر است نان بت پرستی را رها کنید و زندگی و معیشت پسندیده را در - حتی در همین جهان - نزد خدا و تعالیمش بیابید. و با این بیان قرآنی، غوامضی از تاریخ ایام رسالت آنحضرت گشوده میشود.

۶ - زاویه با تفاسیر رایج

(آیه های ۹۴ و ۹۵) : (المیزان) : آری، خدای سبحان هر پیغمبری را که به سوی امتی از آن امتها میفرستاد به دنبال او آن امت را با ابتلائی به ناملایمات و محنتها آزمایش می کرد، تا به سویش راه یافته و به درگاهش تضرع کنند، و وقتی معلوم می شد که این مردم به این وسیله که خود یکی از سنتهای نامبرده بالاست متنبه نمی شوند، سنت دیگری را به جای آن سنت به نام "سنت مکر" جاری می ساخت، و آن این بود که دلهای آنان را بوسیله قساوت و اعراض از حق و علاقمند شدن به شهوات مادی و شیفتگی در برابر زیباییهای دنیوی مَهر می نهاد.

بعد از اجرای این سنت، سنت سوم خود یعنی "استدراج" را جاری می نمود، و آن این بود که انواع گرفتاریها و ناراحتیهای آنان را بر طرف ساخته زندگیشان را از هر جهت مرفه می نمود، و بدین وسیله روز به روز بلکه ساعت به ساعت به عذاب خود نزدیکترشان می کرد، تا وقتی که همه شان را به طور ناگهانی و بدون اینکه احتمالش را هم بدهند به دیار نیستی می فرستاد،

متأسفانه موضوع فوق بکلی خطا و باطل است و نمونه اش هم خود تاریخ نبوت پیامبر عزیزمان (ص) که قرآن خالی است از موضوعی نظیر آنچه المیزان در دو آیه مذکور گفته، و علاوه بر آن مورخان نیز کوچکترین اشاره ای به وقایعی که مورد نظر قانون های سه گانه ادعائی المیزان است ندارند، زیرا چنین چیزهایی نبوده، و در مورد حضرت عیسی (ع) هم در انجیل ها چنین چیزی دیده نمیشود، و این نوع بیان (ما ارسلنا من نبی الا که حصر و بی استثنایی را میرساند) از باب کثرت موارد است نه کلیت آن (تا المیزان چنان قانونی منتزع کند) و خلاصه اینکه موضوع به طرز بیانی قرآن (که در اینجا به روش مبالغه بیان نموده) مربوط میشود (که نزد مانیز عادی و شایع است - مثلاً میگوئیم قربونت برم یا میگوئیم قدم روی چشم ما گذاشتی یا میگوئیم به اینجا رسیده که همه از نوع مبالغه است و کسی واقعا منظور ندارد که قربانی دیگری شود یا اینکه کسی دیگری را دعوت کند که قدم بر چشم او بگذارد و ...)

۷ - آیات برجسته این پاراگراف

آیه ۹۶ از این لحاظ که میتواند دستور العملی برای امروز هم باشد برجستگی قابل توجهی دارد، گرچه ممکن است کسانی منکر کاربری مدلول آیه مذکور در امروز باشند، که البته این موضوع بحثی می برد که محل آن در اینجا نیست.

۸ - در این پاراگراف، کدام فقرات، فوق ذهنیات معاصران نزول است؟

(این قسمت جواب فروش و شبستری است که گفته اند قرآن فوق ذهنیات مخاطبان اولیه ندارد) آیه های ۹۴ و ۹۵ که به یک قانون الهی در مورد تمدن های ماقبل تاریخ اشاره دارد، از لحاظ فوق، نه تنها بالاتر از فهم معاصران نزول بوده است، بلکه، چون مفسران سلف (تا حالا) از این زاویه دید به آن نپرداخته اند، بالاتر از فهم آنها نیز بوده است، چه رسد به معاصران نزول سوره.

۹ - محور های ثابت قرآنی

آیات ۹۷ تا ۱۰۰ حامل معنائی است، که همان معنا فارغ از الفاظ و کلماتی که بر

آنها بارشده، و مصادیقی که برایش ذکر شده، در کل قرآن بارها تکرار شده است، و لذا یکی از محور های ثابت کلام وحی میباشد.

۱۰ - در این پاراگراف کدام آیه الهامبخش ایجاد چه علمی شده؟

هم جرج سارتن و هم ویل دورانت مدعن و معترف اند که علم «فلسفه تاریخ» در تمدن های کهن (یونان، رُم، و ایران باستان) نبوده، و در دوره تمدن اسلامی توسط ابن خلدون ابداع شده، در قرآن در چندین جا آیاتی وجود دارد که در هریک به وجهی از وجوه فلسفه تاریخ پرداخته، اگر نگوئیم این آیات و سایر آیات فلسفه تاریخی الهامبخش ابن خلدون بوده اند، شما برای ابن خلدون چه مآخذی را برای الهامات او و پیدا کردن نگاه فلسفه تاریخی او پیشنهاد میکنید؟

۱۱ - مخاطبان اولیه از این پاراگراف چه تلقیی میداشتند؟

از لحاظ «روخوانی» مخاطبان اولیه با ما یکسان بوده اند، زیرا معانی لغات بکار رفته در این پاراگراف در این ۱۴۰۰ سال تغییری نیافته، اما از لحاظ «فهم»، و «تفسیر»، حاشا و کلاً که مخاطبان اولیه به گرد پای مخاطب امروزی هم رسیده باشند.

۱۲ - چه عناصر فرا زمانی و فرا مکانی در این پاراگراف هست؟

ذکر فلسفه تاریخ که تأیید کننده این مطلب است: بی توجهی به خداوند و سرکشی در مقابل پیامبران مایه هلاکت دو جهان است.

۱۳ - کدام عناصر این پاراگراف «برای اولین بار» است؟

با توجه به ترتیب نزول سوره ها، تقریباً، تمام عناصر این پاراگراف «برای اولین بار» است.

شرح مختصر

کلیدهای تفسیری

بحث متنی:

اگر انتهای آیه‌های ۹۴ و ۹۵ را مستقیماً به ابتدای آیه ۱۰۲ وصل نماییم می‌بینیم روال سخن صاف و یکدست و بی‌دست‌انداز می‌شود. از اینجا معلوم می‌شود آیات ۹۶ تا ۱۰۰ بدون اینکه فرع بر آیه‌ای باشند «پرانتری» هستند.

دریافت‌های مستقیم و کوتاه

از آیه ۹۸ فهمیده می‌شود در قدیم، به عکس امروزه، تفریحات مردم در روزها و در اوقات نزدیک به ظهرها انجام می‌شده است. از انتهای آیه ۱۰۲ فهمیده می‌شود قاطبه اهالی اقوام پیشین مستوجب عذاب هلاکت نبوده‌اند و اقلیتی از آنها جزء صالحان، و چنانکه از قصه‌های قرآنی فهمیده می‌شود، جزء نجات‌یافتگان بوده‌اند.

فعل خداوند قانونمند است

آیات ۹۴ تا ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۱ محل توجه به تیت‌ر فوق است. مثلاً «لفتحنا» در آیه ۹۶ به این معنی است که «... در آنصورت لیاقت پیدا می‌کنند که برکات آسمان و زمین به روی آنها باز شود...» (بقیه آیات هم به همین نهج)

فلسفه تاریخ

در این پاراگراف، «فلسفه تاریخ» گفته می‌شود. چنانکه در پاراگراف‌های قبل، یعنی قسمت‌های مربوط به قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و صالح، دیدیم، ترجیع بند «دعوت به توحید، تکذیب و استکبار، نزول عذاب

هلاکت»، تکرار می‌گردید.

با توجه به دو آیه ۹۴ و ۹۵ معلوم می‌شود نوعاً مردم قدیم در همه شهرها، با پیامبرانشان مخالفت می‌کردند و گرنه لحن عام بدون استثناء آیه ۹۴ موجه نبود. با توجه به آیه ۹۵ معلوم می‌شود همه اقوام قبلی از لحاظ محکوم بودن به چنین مکانیزمی با یکدیگر مشابهت داشتند.

اما این هم هست که این مطلب به همان سادگی که از ظاهر آیه‌های ۹۴ و ۹۵ فهمیده می‌شود نیست زیرا:

۱- در قرآن کریم این نکته نیز هست که حضرت نوح (ع) نهصد و پنجاه سال پیامبری کرد. بنابراین مکانیزمی که در آیه‌های ۹۴ و ۹۵ مطرح شده لزوماً لازم نیست خلق الساعه و سریع‌الاتفاق باشد. لاقلاً اینکه آن حالت (یعنی تکذیب و مخالفت و عناد، در ابتدای پیامبری او نبوده)

۲- در این سوره، پس از این پاراگراف، داستان حضرت موسی (ع) می‌آید. چرا خداوند داستانهای نوح و عاد و ثمود و لوط و صالح (ع) را نقل نمود، و سپس «فلسفه تاریخ» فرمود، و پس از آن به داستان موسی (ع) اشاره نمود؟ چه بسا به این خاطر باشد که داستان موسی در «دوره تاریخی» اتفاق افتاده اما داستان آن پیامبران مربوط به «ما قبل تاریخ» است، و «فلسفه تاریخ دوره تاریخی» با «فلسفه تاریخ دوره ماقبل تاریخ» فرق دارد!

حقیقت این است که باید چنین فرضیه‌ای را بپذیریم، زیرا مکانیزم مطرح شده در آیه‌های ۹۴ و ۹۵ درباره تاریخ اسلام هم صادق نیست. و حتی اگر دامنه این فکر را کمی بازتر بکنیم درباره مسیحیت نیز نشانی از آن نمی‌بینیم و حتی راجع به کل انبیاء بنی‌اسرائیل هم این مطلب را نمی‌بینیم، غیر از زمان خود حضرت موسی (ع) که آنهم راجع به خود فرعون و سپاهیان‌ش مصداق پیدا کرده است نه راجع به کل مردم مصر.

۳- اینکه بند بعد اینطور شروع می‌شود که «سپس بعد از آنها موسی را برانگیختیم...» نیز موید این فرضیه است، زیرا گویا این «فلسفه تاریخ» مطرح در این پاراگراف، حلقه وسط زنجیر نبوت است که حضرت موسی (ع) را که مربوط به

«دوره تاریخی» است، از دوره انبیاء پیشین جدا می‌کند.

۴- چیزی که ما در بندهای قبل دیدیم، (یعنی مربوط به قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و مدین) مربوط به «آخر دوره» آنها بود. آیا وضعیت قوم نوح در طی نهصد و پنجاه سال عینِ آخرِ آن دوره بود؟ آیا قوم لوط از همان اول پیدایش شهر و تمدن خویش منحرف جنسی بودند یا اینکه این جریان مربوط به اواخر دوره آنها بود؟ و همچنین درباره اقوام دیگر جای همین سؤال‌ها هست.

بنابراین، چاره‌ای نداریم که این دو نکته را بپذیریم که مکانیزم مطرح شده در آیه‌های ۹۴ و ۹۵:

۱- مربوط به دوره ماقبل تاریخ است؛ ۲- مربوط به اواخر عمر هر «قریه» (= تمدن) است.

یعنی اینکه بطور خلاصه هر «قریه» (= تمدن) سه مرحله دارد:

۱- مرحله اول که شروع آن تمدن است و پیامبر مربوطه این مرحله نقش آموزش و هدایت دارد. ۲- مرحله دوم که آغاز انحراف است. ۳- مرحله سوم که آخر عمر آن تمدن است و آیات ۹۴ و ۹۵ ناظر بر این مرحله است.

«تکذیب قبلی» در آیه ۱۰۱ یعنی چه؟

بعبارت دیگر این «قبلاً» مربوط به چه زمانی است؟

یعنی «قبل از چه اتفاقی» آنها تکذیب کرده بودند؟ توجه به این نکته نیز عرایض فوق را تأیید می‌کند.

توضیحاً عرض می‌کنیم که اگر فرضیه مذکور را بپذیریم که این آیات «فلسفه تاریخ» ناظر به اقوام «ماقبل تاریخ» و همچنین ناظر به اواخر عمر تمدن آنان است، آنها با نوع زندگی خویش بطور عملی در جهت خلاف تعلیم انبیاء راه می‌سپردند یعنی به آن «تکذیبِ عملی» عادت کرده بودند و لذا نمی‌توانستند ضمن تکذیب عملی جا افتاده، تصدیق زبانی هم بکنند.

بنابراین، «قبل» مورد بحث عبارت از «قبل از ظهور پیامبران مربوط به آخرین دوره تمدن آنها» میباشد.

«عهد» مطرح شده در آیه ۱۰۲ چه بوده؟

آنها کدام «عهد»ی را بسته بودند که دیگر به آن پابند نبودند؟ توجه به این نکته نیز همان فرضیه فوق‌الذکر را تأیید می‌کند. برای توضیح باید به این نکته بدیهی توجه کنیم که هیچ اجتماع بشری شکل نمی‌گیرد مگر اینکه براساس یکنوع «توافق عمومی» بوده باشد. شبیه به چیزی که امروز به آن «قانون اساسی» می‌گوئیم. البته این «قانون اساسی اولیه» در زمانهای ماقبل تاریخ، می‌توانست یک چیز غیر مکتوب باشد اما نمی‌توانست وجود نداشته باشد زیرا معقول نیست. و معمولاً قوانین اساسی در ابتدا براساس عدالت و مساوات در حقوق و مسئولیت ها، و برابری حقوق قانونی، شکل می‌گرفته، و اگر غیر از این باشد چرا مردم باید با هم «جمع» شوند؟ معنی ندارد چند نفر با یکدیگر تشکیل جمعیتی بدهند اما از همان اول با هم توافق کنند که بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر «حقوق و مزایای انسانی و اجتماعی بیشتر»، و «مسئولیت کمتر» داشته باشد. اما کم کم بعضی‌ها بدنبال کسب امتیازات بیشتر، قانون اساسی اولیه را در جهت منافع خود دستکاری می‌کردند و این دستکاری با مرور زمان بیشتر و بیشتر می‌شد تا می‌رسید به آنجا که دیگر آن جامعه قابل دوام نبود. در این حال، پیامبران مرحله آخر عمر تمدن آنها، هشدار می‌دادند اما همان صاحبان امتیازات بیشتر برای حفظ امتیازات خویش تمام اهرمهای قدرت را در جهت مقابله با آن پیامبران فعال می‌کردند.

لذا اینکه می‌فرماید: آنها نمی‌توانستند چیزی را که قبلاً (بطور عملی) تکذیب کرده بودند تصدیق کنند، راجع به این دوره است و نیز آیه ۱۰۲ که می‌فرماید آنها را پایبند به «عهد» نیافتیم نیز همان «عهد»ی است که مایه اصلی اتحاد و اتفاق و هسته شکل‌گیری تمدن آنها بود.

ترجمه تفسیری آزاد

ای پیامبر! در اواخر عمر هیچ تمدنی از تمدنهای ماقبل تاریخ، هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه اهالی آنها را پس از گوش ندادن به پیامبرشان به سختی و ناراحتی دچار نمودیم تا توبه و تضرع کنند که البته متنبه نشده و توبه و اظهار پشیمانی نمیکردند (۹۴) لذا بجای چیزهائی که به نظرشان ناراحتی بود، برایشان چیزهایی را که خوش میداشتند، پیش می آوردیم تا اینکه خوشحالی میکردند و میگفتند این که چیز مهمی نبود و به پدرانمان نیز همواری و سختی رسیده بود. اما در این حال غفلت، ناگهان آنها را برمیگرفتیم در حالیکه متوجه نبودند (۹۵) و البته اگر اهالی آن تمدن ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه میکردند حتما درهای نعمت های بسیار زیادی را از آسمان و زمین برویشان میگشودیم ولیکن تکذیب میکردند و آنها را بسبب آنچه که انجام میدادند برمیگرفتیم (۹۶) آیا اهالی آن تمدن ها ایمن بودند که سختی ما در هنگام خواب شبانه بر آنها در آید؟ (۹۷) آیا اهالی آن تمدن ها ایمن بودند که سختی ما در هنگام ظهر که مشغول تفریح بودند بر آنها در آید؟ (۹۸) آیا از مکر خدا ایمن بودند؟ البته کسی که خود را از مکر خدا ایمن بداند از خسارت پیشگان خواهد بود (۹۹) ای پیامبر! آیا این معاصرات که پس از آنها وارث آن سرزمین ها شدند به این نکته راه نیافتند که اگر بخواهیم به سبب گناهانشان آنها را نیز فرو میگیریم و بر دلهایشان مهر میزنیم که دیگر سخن حق را نتوانند شنید؟ (۱۰۰) ای پیامبر! این سرگذشت تمدن هائی مانند قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و مدین است که برایت گفته ایم و البته پیامبرانشان با دلایل روشن بسویشان آمده بودند، اما آنها اینطور نبودند که به چیزی که قبلا عملا تکذیبش کرده بودند بطور زبانی ایمان بیاورند و خداوند بر دلهای کافران چنین مهر میزند (۱۰۱) و ما در اکثر آنها هیچ پایبندی به آن پیمانی که سبب ایجاد تمدنشان بود ندیدیم و اکثرشان را هم از فاسقان یافتیم (۱۰۲)

مختصری در باره آثار این قلم:

الف: ده جلد کتاب های تفسیری کل قرآن

اینک که نمونه ای از تفسیر ما را دیده اید، و تا حدودی ملاحظه کرده اید که چه عرض میکنیم، اضافه میکنیم که:

خود اصل تفسیر ده جلدی ما که «سخن نو در تفسیر قرآن» نام دارد مبتنی بر یک رویکرد تفسیری است که یک نمونه اش را دیده اید، که با توجه به مبانی و قابلیت ها و آثار و نتایجش تا کنون نظیر و مشابهی نداشته است، و لذا «سخن نو» میباشد، و میتواند مطلوب نواندیشان و روشنفکران مسلمان باشد.

مبنای اصلی تفسیری ما در تفسیر «سخن نو» این است که قبل از اینکه وارد کار تفسیر یک قطعه قرآنی بشویم، می باید پیشاپیش دانسته باشیم که «خلاصه محتوا»ی سوره ای که قطعه مورد نظر در آن است، و همچنین خلاصه محتوای خود قطعه قرآنی مورد نظر چیست.

ما برای این کار، (یعنی دانستن پیشاپیش آن دومورد پیشگفته) «روش» و «الگوریتم»ی ساخته ایم که یک نمونه اش را در صفحات ابتدائی همین بروشور دیده اید.

اگر بخواهیم همین موضوع را به طریقی دیگر بیان کنیم میتوانیم چنین بگوئیم که رویکرد این تفسیر، به عکس آنچه در این چهارده قرن معمول بوده، نگاه از کلان به خرد است،

علاوه بر آن، روش ما شباهتی دارد به کار کسانی که در آزمایشگاه‌ها با درصد‌گیری نتایج، نتیجه‌گیری‌هایی میکنند، و نیز شباهت دارد به کار تحلیل‌گرانی که (مثلاً) در سازمان ملل متن سخنرانی رهبران کشورها را بررسی میکنند و در این راه از شمارش کلمات و میزان تکرار آنها سعی میکنند منظور غائی سخنران را کشف کنند، و همچنین شباهت دارد به کار کسانی که در مراکز آمارگیری با تجزیه و تحلیل داده‌های آماری نتایج کیفی میگیرند. به عبارت دیگر در این روش نیز از یافته‌های کمی نتایج مفهومی گرفته، و بوسیله آن متن اصلی فهمیده میشود.

روش ما چند اصل دارد به شرح ذیل:

- ۱ - به ترتیب نزول
- ۲ - استخراج عصاره محتوای سوره و پاراگراف مورد نظر
- ۳ - مشخص کردن مطالب اصلی متن از مطالب فرعی
- ۴ - تشخیص اوضاع و احوال حاکم بر زمان نزول آیات (که اغلب از خودِ متن قرآنی بدست می‌آید)
- ۵ - تحریک ذهن خواننده برای خودفهمی از طریق طرح سوالات
- ۶ - بدون روایت به عنوان مآخذ
- ۷ - بدون نقل قول مفسران سلف به عنوان مآخذ
- ۸ - تشخیص معنی لغات خاص متن از فحوای خودِ متن،
- ۹ - سایر (که شرح همه اینها را به کتاب خویش «آموزش تفسیر قرآن» وامیگذاریم)

سایر فواید و نتایج این روش تفسیری

روش مذکور علاوه بر کمک موثر در درک بهتر معنی متن قرآن کریم فواید ارزشمند مهم دیگری نیز دارد که ذیلاً عرض میکنیم:

(۱) - استفاده از این روش، سبب حفظِ خطِّ سیرِ مطلبِ سوره‌های بلند در ذهن تلاوت‌کننده می‌شود.

(۲) - استفاده از این روش به تنظیم لیست مطمئنی از «ترتیب نزول سوره‌ها» کمک نموده است.

(۳) - با استفاده از این روش، ابهام ۱۴۰۰ ساله حروف مقطعه گشوده شده، و برای آنها معانی معقول و قابل پذیرشی پیشنهاد شده است.

(۴) - با استفاده از این روش در بسیاری از جاهای پراختلاف بین مفسران رفع اختلاف شده است (برای توضیح بیشتر در باره ردیف‌های ۲ و ۳ و ۴۰ فوق در قسمت‌های آتی همین بروشور مطالبی آمده است)

(۵) - با استفاده از این روش برای قَسَم‌های قرآنی معانی معقول و مقبولی ارائه شده (در حالیکه معمولاً در تفاسیر می‌بینید هنگام معنی کردن قسم‌ها از روایات و یا نقل قول قدما استفاده می‌شود)

(۶) - با استفاده از این روش برای بسیاری از آیات، معانی جدیدی ارائه شده است.

(۷) - با استفاده از این روش به یافتن معانی و نکات جدیدی که پیشینیان متعرض آنها نشده‌اند کمک شده است.

(۸) - با استفاده از این روش انسجام ارتباطی آیات در داخل سوره‌ها نشان داده شده است.

در کتاب «آموزش تفسیر قرآن» چندین کلید تفسیری مهم ارائه داده ایم که بی توجهی به آنها، و رعایت نکردنشان، نه تنها مفسر را از رسیدن به نتیجه مطلوب دور میکند، بلکه، اغلب، سبب خطاهای مهم نیز میگردد.

در آن کتاب ضمن توضیح کافی مطالب فوق، نمونه و سرمشق آموزشی هم ارائه کرده ایم تا نوآموزان این رشته بتوانند اولین قدم‌های خویش را با توجه به آن سرمشق‌ها بردارند، و همچنین از طریق طرح برخی سؤالات تیپ، به عنوان نمونه، به نومفسران کمک کرده ایم در بحث‌های خود سوال‌های ممکن خوانندگان خود را پیشاپیش در نظر گرفته و با جواب دادن به آنها کار اصلی خویش را (که تفسیر متن قرآنی در دست باشد) پی گیرند.

این کتاب به اشخاص مستعد و علاقمند کارِ تفسیری کمک میکند خودشان راساً به استنباط از قرآن کریںم بپردازند.

ب: کتاب های مرتبط به علم تفسیر قرآن

۱ - آموزش تفسیر قرآن کریم

در خلال مطالب از اول این بروشور تا کنون، چیزهایی عرض کرده ایم، که ضمن آنها تقریباً شما تصویری از اینکه این کتاب چه نوعی از کتب میتواند باشد پیدا کرده اید، لذا، در اینجا دیگر شرحی نمیدهیم و فقط این را میگوئیم که کتاب فوق جنبه آموزشی بسیار قوی دارد که به درد کسانی میخورد که مایلند مستقلاً قرآن را فهم کنند.

۲ - صدها ایراد بر تفاسیر کلاسیک

این کتاب نیز بار آموزشی دارد، و منظور از تدوین آن نشان دادن کاملتر خطاهائی است که بطور خیلی مجمل و اشاره ای در کتاب آموزش تفسیر قرآن مطرح شده، و البته اجابت درخواست برخی از خوانندگان عزیز همان کتاب نیز (که خواهان نمونه های بیشتری بوده اند) در نگارش این کتاب موثر بوده است.

در این کتاب بیش از دویست ایراد، مربوط به نصف حجم قرآن کریم (به ترتیب نزول) آورده شده، و فیش-یادداشت های بیش از دویست و پنجاه ایراد دیگر نیز تهیه شده، که پس از فراغت از کارهای در دست - انشاءالله بزودی- بصورت جلد دوم همین کتاب ارائه خواهدشد.

در این کتاب برای استخراج ایرادها، مطالعه تفاسیر مورد نظر بصورت «تورق» (و نه خیلی دقیق) انجام شده و اگر بطور دقیق کار میشد ایرادهای بسیار بیشتری ظاهر میشد اما چون منظور ما به همین مقدار هم حاصل میشود از تدقیق بیشتر صرفنظر نموده و انتظار داریم مفسران جوان به آن بپردازند.

۳ - ترتیب نزول، و زمان نزول سوره ها، و حروف مقطعه

نکته بسیار مهم در باره این کتاب این است که ضمن اینکه به سه موضوع جذاب (ترتیب نزول، تاریخ نزول، و حروف مقطعه) می پردازد و نو ترین سخن را در باره آنها عرضه میکند، در جریان این کار از دو کلید تفسیری مربوط به این روش تفسیری استفاده نموده، و اگر از آنها استفاده نمیشد نتایجی که که در این کتاب حاصل شده است حاصل نمیشد، و این موضوعی است که قاعدتاً نباید از دید نومفسران و جوانان مفسر دور بماند.

۴ - سره و ناسره در روایات معراج

در این کتاب دو روایت در باره معراج نقل شده که یکی موافق قرآن است و دیگری که خیلی هم بلند و طولانی (حدود بیست صفحه با قلم ریز) است، و دائما در اینجا و آنجا (مثلا منابر و تفاسیر) نقل میشود، **لااقل**، حاوی ۱۶ مورد مخالفت با قرآن، ۱۰ مورد مخالفت با عقل، و ۴ مورد مخالفت قسمت هائی از روایت با قسمت های دیگری از همان روایت است، و این از باب نمونه است، و نتیجه گرفته که در باب تفسیر قرآن می باید درستی روایات را از قرآن فهمید نه بر عکس، و اینکه اگر مفسر به ترتیب نزول کار کند دچار این نوع خطا ها نمیشود.

۵ و ۶ و ۷ - خلاصه ها

خلاصه ترین تفسیر عربی قرآن

این کتاب در حقیقت متن عربی قرآن به ترتیب نزول است که هم - برحسب همگن بودن آیات - پاراگراف بندی شده، و هم «درس» (عصاره مطلب سوره) و هم «درب ها» (عصاره مطلب پاراگراف ها) را دارد. و برای کسی که مختصری عربی بداند خلاصه ترین تفسیر قرآن است و خود این نگارنده برای مطالعه روزانه قرآن از این کتاب استفاده میکند.

خلاصه ترین تفسیر فارسی قرآن

این کتاب در حقیقت ترجمه آزاد وفادار به تفسیر کتاب قبلی است بعلاوه انتخاب ترجمه ای از کلمات خاص که تناسب بهتری با عصاره مفهوم پاراگراف داشته باشد، اما ویژگی آن کم حجمی اش و سادگی و روانی آن برای خواننده (حتی خوانندگان دارای دانش کم) است که پس از جذب خواننده وادارش میکند برای رفع تشنگی معنوی که احتمالا پس از مطالعه آن بدست آورده، به سراغ جلد های دهگانه خود تفسیر برود.

خلاصه ترین تفسیر قرآن

این کتاب از تلفیق دو کتاب قبلی بدست آمده و جامع فواید هر دو است.

۸ - خودآموز فهم قرآن

در این کتاب برای ۱۱۴ سوره قرآن «عصاره محتوا» استخراج شده که اصطلاحا هریک از آنها را «درس» سوره مربوط می نامیم.

همچنین برای حدود ۷۵۰ پاراگراف عصاره محتوا استخراج شده که اصطلاحا آنها را «درب» های آن پاراگراف ها می نامیم.

نیز در ابتدای کتاب مبانی تفسیری خویش را با شرح کافی توضیح داده ایم.

علاوه بر اینها در مقدمه کتاب مقدمه ای هست و در آن دستورالعملی وجود دارد که کاربر در اثر پیگیری آن، چهاردرجه فهم بهتر (نسبت به لحظه شروع) از آیه مورد نظر خویش بدست می آورد.

۹- تاریخ نزول وحی از بعثت تا وفات

روایات شان نزول و بطور کلی روایات، در بازه زمانی اواخر بنی امیه و اوایل بنی عباس که همدوره امام باقر و امام صادق (ع) بود به عرضه انبوه رسید و این تقریباً ۹ نسل پس از وفات «اصحاب» رسول خدا (ص) است، و همچنین پیدایش اولین «سیره» مقارن اواخر هارون و اوائل مامون عباسی است که تقریباً ۱۱ نسل پس از اصحاب است، و این دو منبع از آنجا که هیچگونه دسترسی شفاهی به دوره نزول وحی از ابتدا تا هجرت نمیتوانسته اند داشته باشند، و بعلاوه، در آن روزها کتابت روی پوست انجام میشد و گران بود و تعداد باسوادان نیز کم بود مطلب قابل اعتمادی در باره بازه زمانی مذکور ندارند.

این کتاب که مستند به فقط آیات قرآن است، ضمن اینکه در نوع خویش بی نظیر است، اولین کتاب از این نوع است که خلاء مذکور را به قابل اعتمادترین وجه پر کرده و اطلاعات درست و روشنی از روزهای نزول وحی (قبل از هجرت) به خواننده میدهد.

در این کتاب خواهید دید که چگونه جامعه نوپای اسلام رشد میکند و به قدرت معنوی و در عین حال اجتماعی بی بدیل تبدیل میشود و نیز می بینید که چگونه معارضان قدرتمند و ثروتمند آن به تدریج سپر می اندازند و رنگ می بازند تا اینکه بالاخره عرصه را تسلیم میدارند.

۱۰- صدها پیشگویی تحقق یافته قرآنی

مهم ترین عنصر در اعتقادات ما مسلمانان چیست؟

جواب ها ممکن است متفاوت باشد، یکی ممکن است بگوید توحید، دیگری ممکن است بگوید معاد، اما، اگر خوب دقت کنیم مهمتر از همه جوابها جواب این سوال است که «از کجا معلوم که این حرفهائی که قرآن زده راست باشد؟»

چگونه میتوان به سوال اخیر جواب داد؟

سوال اخیر یک جواب قاطع و واضح دارد که آنهم **معجزه بودن قرآن** است.

موضوع اخیر در این ۱۴۰۰ سال همواره مورد بحث بوده است که اساساً معجزه یعنی چه و اینکه قرآن از چه لحاظ معجزه است و چه و چه ...

این کتاب هم به این سوال اصلی و مهم پرداخته و مدعی است که به خوبی و بهتر از کوشندگان سابق از عهده آن برآمده است،

شما هم قضاوت کنید آیا در ادعای خویش مُصاب بوده یا نه!

۱۱ - محور های موضوعات قرآنی

در این کتاب کل آیات قرآن در شش محور اصلی (خداوند، پیامبران، پیامبر ما (ص)، انسان، قیامت، احکام) قرار داده شده که هر یک «ریز محور» هایی دارد که تاکنون، در بیش از ۵۰ ریز محور سامان یافته، که در همین حالت فعلی برای قرآن پژوهان قابل استفاده است، اما برای عموم مردم خیر. این کتاب برای رسیدن به اینجا چهارویرایش به خویش دیده، ولی باید ویرایش های بیشتری را ببیند تا بتواند قابل استفاده عموم بشود.

تخمین این قلم این است که این کتاب میتواند به جایی برسد که «ریز محور» هایش به حدود ۳۰۰ مورد برسد و در آنصورت، هم برای عموم قابل استفاد خواهد بود و هم برای «تفسیر موضوعی»، و نیز برای «تفسیر قرآن به قرآن»

ج: کتاب های نگاشته شده با این نگاه تفسیری

۱ - پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان

پس از انتشار کتاب «اصل انواع» در قرن ۱۹ به قلم چارلز داروین کلیسای کاتولیک به شدت در مقابل آن موضع گرفت و آن را کفر آمیز خواند، و از آن پس تا همین اواخر نیز این موضع را حفظ کرده، و حق هم دارد زیرا در مندرجات و استنتاجات آن کتاب مطالبی هست که بطور وضوح مغایر نصوص «کتاب مقدس» آنها است.

اما جای تعجب است که چرا علمای اسلام هم وارد همین موضع شدند زیرا مندرجات و استنتاجات آن کتاب با «کتاب مقدس مسلمانان» تضاد و تنافری ندارد، زیرا او بر اساس مشاهده و تجربه به چیزی رسید و آن را نوشت، و مشاهده و تجربه هم چیزی است که قرآن دائما همه را به آن دعوت میکند.

در این کتاب، موضوع «پیدایش انسان در روی زمین» که روایت این جهانی پدیده مذکور است، از موضوع «برگزیدگی آدم» که روایت فرا جهانی آن پدیده است، جداگانه، و تماما با ذکر آیات قرآن و استنتاج از آن، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده که خلط دو بحث سبب آن سوء تفاهم بزرگ گردیده است و قرآن مخالفتی با نتایج علوم تجربی ندارد.

ضمنا چون ابلیس و شیطان نیز یکی از عناصر روایت فرا جهانی مذکور است در باره ماهیت شیطان نیز بحثی قرآنی در این کتاب وجود دارد.

۲- سیر و سلوک قرآنی

«تعالی نفس» همیشه یکی از دغدغه های خاطر برخی از انسان ها بوده و از این پس هم خواهد بود، و مکاتب گوناگون از قبیل متصوفه (اعم متصوفه مسلمان و مسیحی و یهودی و نیز هندی و بودایی و امثالهم) و غیره برای این دغدغه خاطر نسخه هائی پیچیده اند، که نتیجه اش پیدایش اینهمه خانقاه و معبد و صومعه و دیر رهبانپگری است که به عنوان محل «سیر و سلوک» و «تهذیب نفس» شناخته میشود،

در این کتاب، از لحاظ قرآنی - که صالح ترین مرجع برای این مقوله است - به این دغدغه خاطر پرداخته، و ضمن بررسی نقادانه برخی از عناصر رایج مکاتب سیر و سلوکی، روشهای قرآنی سیر و سلوک و تهذیب نفس را پیشنهاد نموده است.

۳ - آثار قوم لوط

در این کتاب با ذکر آیات مرتبط به داستان قوم لوط و نوع عذاب آنها، به کاوشگران و باستان شناسان سرخ هائی از متن قرآن داده شده، که کجا را مورد حفاری های باستان شناسانه قرار دهند که آثار آن قوم را بیابند و از این طریق، هم قسمتی از «ماقبل تاریخ» را به «دوره تاریخی» بیاورند، و هم سند مهم دیگری بر اسناد موجود اعجاز قرآن بیافزایند.

۴ - حدود شفاعت

این نگارنده در نوجوانی از یکی از وعاظ مشهور آن زمان شنیده بود که بالای منبر میگفت «تو شیعه باش و ... کن» و «سَنی چه حج کند و چه ... کند یکی است» در این کتاب با این خرافه برخورد شده که کسی فکر نکند به صرف مسلمان زادگی و شیعه زادگی همه چیزش مرتب است و مورد شفاعت واقع خواهد شد ... در این کتاب حد و حدود شفاعت را با استفاده از متن خود قرآن باز گویی کرده است.

۵ - سخن نو در اصلاح الگوی رایج حیات اخروی

در این کتاب در ابتدا به نقادی «الگوی ذهنی رایج حیات اخروی» پرداخته و سپس با استفاده از بحث های قرآنی الگویی را پیشنهاد کرده که در آن آثاری از آن موارد انتقادی مطرح نیست.

۶ - رهنمود های قرآن برای بشر قرن حاضر

موضوع بحث این کتاب در سه فصل عرضه شده، که در فصل اول با شاهد آوری از آیاتی از کلام

خدا نشان داده میشود که چگونه بشر ابتدائی با استفاده از رهنمودهای وحی از زندگی حیوانی فاصله میگیرد، و در فصل دوم کارنامه قرآن را در متمدن سازی بشر مورد ارزیابی قرار میدهد، و در فصل پایانی ضمن مطرح کردن برخی دغدغه های بشر فعلی قرن بیست و یکمی رهنمودهای قرآنی را برای درمان آلام بشری و رفع دغدغه های فکری و روانی بشر امروزی بیان میکند.

۷ - خرافات زدائی در باره وجود مقدس امام زمان (ع)

در این کتاب تصورات خرافی رایج در باره ظهور امام زمان (ع) را تصحیح کرده، و علاوه بر آن، مستندات قرآنی وجود آنحضرت را نیز بیان نموده، و نیز به بررسی برخی از روایات مرتبط با «آخرالزمان» پرداخته، و در مجموع نشان داده که این بخش از عقاید شیعیان چقدر صحیح، و چقدر قرآنی، و چقدر معقول است.

۸ - افسانه هجرت صغیر

موضوع به اصطلاح هجرت صغیر، بنا بر قول مشهور، اینگونه مطرح میشود که در سال هفتم بعثت فشارها و تضییقات علیه یاران پیامبر (ص) از حد گذشته بود و لذا برخی از مسلمانان به دستور خدا و پیامبر به حبشه هجرت نمودند. ما نمیدانیم واقعا چنین مسافرتی صورت گرفته یا نه و مهم هم نیست، اما آنچه مهم است قسمت «به دستور خدا و رسول» بودن مطلب است که ما با دلایل قرآنی نشان داده ایم بطور قطع چنین چیزی صحیح نمیشود.

۹ - آنتی سها

اگر عبارت «ایراد های قرآن» را در گوگل سرچ کنید خواهید دید حدود پانصد هزار مورد برای پیگیری در آن پیشنهاد میشود. البته قرآن حتی یک ایراد هم ندارد چه رسد به پانصد هزار تا! اینها کار کسانی است که بنا بر سفارش دشمنان اسلام و قرآن یک چیزهایی را برای رضایت اربابان خویش سر هم کرده و اباطیلی بافته اند. از جمله کسی است که با نام مستعار «دکتر سها» کتابی به نام «نقدقرآن» نوشته که این قلم مهمترین بخش آن را که «تناقضات قرآن» نام دارد، خیلی مودبانه پاسخ داده، به این صورت که متن فصل مربوطه را بطور کامل نقل کرده و در هر قطعه از متن که نیاز به جواب بود، همانجا ارائه جواب نموده، و چون متن خیلی طولانی بود، به بقیه فصول نپرداخته، با این امید که جوانان صاحب قلم و صاحب نظر چنین کاری را در مورد سایر فصول همان کتاب و کتاب های مشابه کنند.

۱۰ - جواب دکتر سروش

در این کتاب سخنرانی اخیر دکتر عبد الکریم سروش (تحت عنوان «خواب احمد») که طی آن قرآن را «خوابنامه» پیامبر (ص) نامیده، را به چالش کشیده و نشان داده که علاوه بر اینکه قرآن نمیتواند گفته کسی غیر از خداوند باشد، ضمناً نشان داده که نتیجه گیری های دکتر سروش بر مبنایی بسیار سست و نا استوار مبتنی است.

۱۱ - ردّیه ای بر شبهات جدید

تا سکه اصل هست سکه تقلبی هم ساخته میشود، تا قرآن هست شبهه های ریز و درشت و جور واجور هم ساخته میشود (فرقی نمیکند که توسط مسلمانان ساخته شود یا کفار، و فرقی نمیکند مسلمان شبهه افکن سوء نیت داشته باشد یا نداشته باشد) در این کتاب به چند شبهه که توسط مسلمانان که بعضی از آنها همین حالا هم استاد دانشگاه در همین مملکت هستند و دارند حقوق و مزایای استادی میگیرند ساخته شده، پرداخته، و به آن جواب داده شده است.

۱۲ - اسلام خالص و تمدن کنونی

این کتاب جواب این سوال مشهور را دارد که «چرا مسلمانان علیرغم تمدن درخشانی که داشتند تدریجاً از قافله تمدن عقب ماندند و مآلاً کارشان به اینجا رسید؟» و نیز جواب این سوال که «خوب، حالا چه باید کرد؟»

۱۳ - علوم قرآنی

اینک که اواخر دیمه سال ۹۸ باشد و این نگارنده نزدیک به ورود به هفتاد و پنج سالگی خویش است، بد نیست بدانید که این قلم سابقه ۴۹ سال قرآن پژوهی که ۳۰ سال اخیرش متمرکز بر تفسیر قرآن بوده است را دارد (بحمدالله تعالی) و طبیعی است که با تفاوت ماهوی (اعم از نظری و کاربردی) که این تفسیر با تفاسیر از صدر تاکنون دارد، بر برخی مطالب برخی کتب موسوم به «علوم قرآنی» نقدهایی داشته داشته باشد که ۱ - چرا اینجا اینطور گفته؟ و ۲ - چرا این مطلب به این اهمیت را نگفته؟ این بود که این قلم به این ارزیابی رسید که این تفسیر می باید «علوم قرآنی خاص خویش» را داشته باشد، که این کتاب برآورنده این ضرورت است.

همه مطالب فوق در سه کانال تلگرامی ذیل هست:

برای ده جلد کتاب های تفسیری اگر مایل به مطالعه این آثار باشید:

سایت اصلی در گوگل:

<http://jamal-ganjei.com>

در تلگرام:

در لینک اول ده جلد کتابهای تفسیر (پی دی اف)
در لینک دوم کتاب های مرتبط به علم تفسیر قرآن (پی دی اف)
در لینک سوم سایر کتاب هایم (پی دی اف)

https://t.me/joinchat/AAAAAEsPc۲QT_m۶R۴qrVXQ

<https://t.me/joinchat/AAAAAFdhZu۴MfyTfepiMig>

<https://t.me/joinchat/AAAAAEtj۳RS۶U۴ZsidOkNQ>

باز هم در گوگل:

با این فرق که در اینجا و در تلگرام کتابها بطور یکجا پی دی اف شده
هست (در سایت بالائی بصورت «پاراگراف-پاراگراف» هم هست.

<https://tafsir.ganjei.com>

jamalganjei@gmail.com (برای پاسخ به سوالات)

معرفی اپلیکیشن تفسیر قرآن به ترتیب نزول

مطالعه قرآن، علاوه بر ثواب های اخروی، لذت هم دارد، این را کسانی که تجربه اش را دارند، بخوبی میدانند،

لذت فوق، وقتی که قرآن به ترتیب نزول مطالعه شود مضاعف میگردد، لذت مذکور، در صورتیکه با فهم آن نیز همراه باشد به چندین برابر بیشتر خواهد بود.

همه این لذت ها در یک اپلیکیشن قرار گرفته و به گوشی هرکس که خواهانش باشد، راه می یابد.

اپلیکیشن مذکور بر اساس نگاه تفسیری «از کلان به خرد» تهیه شده است، و کارائی قابل ملاحظه ای دارد، از جمله:

۱ - به ترتیب نزول بودن آن، به کاربر کمک میکند که بداند آیات مورد نظر او در کجای بازه زمانی فرایند نزول قرار داشته، و مشکلات و نیز موفقیت های پیامبر (ص) را به اندازه استعداد خویش درک میکند.

۲ - پس از ظهور متن قرآنی مورد مطالعه (آیه و شماره آیه)، عصاره «محتوای مرحله نزول» به کاربر کمک میکند که «مطنه» ای از مفهوم آن قسمت از متن قرآنی مورد مطالعه اش را بداند.

(نزول قرآن، بطور طبیعی، در ده مرحله، قابل تشخیص و تفکیک است، بطوریکه در هر مرحله، سوره های موجود در هر مرحله همگن و تقریباً هم موضوع اند)
۳ - «عصاره محتوای سوره» (درس سوره) به او کمک میکند «مطنه» مورد اشاره فوق را خیلی روشن تر درک کند.

۴ - عصاره محتوای پاراگراف» (درب پاراگراف) به او کمک میکند به درک مفهوم قسمت قرآنی مورد نظر خویش خیلی نزدیک تر شود.

۵ و ۶ - دو ترجمه «مقید به متن» و «آزاد تفسیری»، کاربر را به مفهوم قسمت قرآنی مورد نظرش، خیلی نزدیک تر میکند.

اینک کاربر با دریافت این شش مورد «کمک تفسیری»، درک نسبتاً خوبی از متن قرآنی مورد مطالعه اش یافته است،

۸ - با وجود این، اگر احساس نیاز به اطلاعات خیلی دقیق تر داشته باشد، در پائین صفحه همان قسمتی که داشت مطالعه میکرد، قسمت «بیشتر بدانید» را لمس میکند، و در صورت مرتبط بودن گوشی به اینترنت، پس از لمس مذکور، به ابتدای صفحه پاراگرافی که متن قرآنی مورد نظر او در آن است منتقل میشود، و از مطالعه کل تفسیر پاراگراف مربوطه در گوشی خویش لذت میبرد.

برای اینکه بتوانید به سهولت اپلیکیشن مذکور را در گوشی خویش داشته باشید، میتوانید از یکی از دوراه ذیل به این خواسته برسید:

۱ - میتوانید به آدرس ذیل بروید و اپلیکیشن را روی گوشی خویش داشته باشید:
اپلیکیشن <http://jamal-ganjei.com/>

۲ - میتوانید به آدرس ذیل بروید و پس از باز شدن صفحه اول، به انتهای صفحه توجه کنید، زیر تیتُر «تفسیر همراه» عبارت «دریافت آپ موبایل» را لمس کنید، پس از مدت کمی اپلیکیشن در داخل گوشی شما نصب میشود.
Tafsir.ganjei.com

هنگام شروع بکار با اپلیکیشن خویش، در ابتدا، در بالای سمت راست صفحه اول اپلیکیشن، سه پاره خط کوچک دیده میشود، با لمس آن وارد راهنمای کار با اپلیکیشن میشوید.

گفتنی است که گوشی ها تفاوت هائی با هم دارند، اگر این کار، برای شما به سهولت انجام نشد، ضمن در دست داشتن این بروشور، با نزدیک ترین مغازه کافی نت محل خویش رایزنی کنید.

موفق باشید و ضمناً خدمتگزاران خویش را از دعا محروم نفرمایید.